

نام درس :

تفسیر ترتیبی قرآن کریم (۲)

نام منبع :

# تفسیر المیزان

(جلد ۱۴ - سوره حج)

نویسنده : علامه سید محمد حسین طباطبائی

و نیز مؤمنین را به امثال نماز، حج، عمل خیر، اذن در قتال و جهاد مخاطب قرار داده، و آیات آن دارای سیاقی است که می‌فهماند مؤمنین جمعیتی بوده‌اند که اجتماعشان تازه تشکیل شده، و روی پای خود ایستاده، و مختصری عده و غذه و شوکت به دست آورده‌اند.

با این بیان به طور قطع باید گفت که این سوره در مدینه نازل شده، چیزی که هست نزول آن در اوایل هجرت و قبل از جنگ بدر بوده است. و غرض سوره بیان اصول دین است، البته با بیانی تفصیلی که مشرک و موحد هر دو از آن بهره‌مند شوند. و نیز فروع آن، ولی بیانش در فروع به طور اجمال است، و تنها مؤمنین موحد از آن استفاده می‌کنند، چون تفصیل احکام فرعی در روزگاری که این سوره نازل می‌شده هنوز تشریح نشده بود، و به همین جهت در این سوره کلیات فروع دین از قبیل نماز و حج را بیان کرده است.

و از آنجایی که دعوت مشرکین به اصول دین توحید از طریق انذار صورت می‌گرفته، و نیز واداری مؤمنین به اجمال فروع دین به لسان امر به تقوی بوده، و قهراً سخن از روز قیامت به میان آمده، لذا گفتار را در آن فراز بسط داده، و در آغاز سوره، زلزله روز قیامت - که از علامتهای آن است و به وسیله آن زمین ویران شده، و کوهها فرو می‌ریزد - را خاطر نشان ساخته است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»

کلمه «زلزله» و «زلزال» به معنای شدت حرکت است به حالتی که هول انگیز باشد. و گویا از طریق اشتقاق کبیر از ماده «زل» که به معنای «زلق» است گرفته شده، و به منظور مبالغه و اشاره به تکرار آن تکرار شده است، و این دروازه‌های مشابه «زل» شایع و زیاد است، مثل «ذب» و «ذبذب»؛ «دم» و «دمدم»؛ «کب» و «کبکب»؛ «دک» و «دکدک»؛ «رف» و «رفرف» و....

خطاب در آیه شریفه که فرمود «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» شامل جمیع مردم، از کافر و مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین در عصر نزول آیه، و آنهایی که بعداً به وجود می‌آیند می‌شود. و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است، چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند؛ کافر بپرهیزد، ایمان آورد، مؤمن بپرهیزد از کبیر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه چون زلزله قیامت امر عظیمی است. و ناگفته پیدا است که دعوت در این آیه دعوت از راه انذار و تهدید است.

## سوره حج، آیات ۲-۱

سوره حج در مدینه نازل شده و ۷۸ آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

## ترجمه آیات

به نام خدای رحمان رحیم. ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز (۱).

روزی که آن را ببینید زنان شیرده از شدت هول آن، شیرخوار خویش از یاد ببرند و زنان باردار، بار خویش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی مست نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است (۲).

## بیان آیات

این سوره مشرکین را مخاطب قرار داده، اصول دین و انذار و تخویف را به ایشان خاطر نشان می‌سازد، همچنانکه در سوره‌های نازل شده قبل از هجرت مشرکین مورد خطابند. این سوره سیاقی دارد که از آن برمی‌آید مشرکین هنوز شوکت و نیرویی داشته‌اند.

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرموده: «زَلْزَلَةُ السَّاعَةِ» بدین جهت است که زلزله از علامتهای قیامت است. بعضی از مفسرین<sup>۱</sup> گفته اند: مراد از زلزله ساعت، شدت قیامت و هول آن است. و این گفتار از جهت عبارت و لفظ آیه خیلی بعید است.

«يَوْمَ تَرَوْهَا تَهْلِكُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ»

کلمه «ذُهل» به معنای این است که با دهشت از چیزی بگذری و بروی. و کلمه «حمل» - به فتح حاء - به معنای سنگینی و ثقلی است که آدمی در باطن حمل کند، مانند فرزند در شکم. و «حمل» - به کسر حاء - به معنای سنگینی و ثقلی است که در ظاهر بدن حمل شود، مانند بارشتر - این سخن از راغب است.<sup>۲</sup>

و در مجمع البیان گفته: «حمل» - به فتح حاء - به معنای آن چیزی است که در شکم یا بر سر درخت باشد، و «حمل» - به کسر حاء - به معنای آن چیزی است که بر پشت و یا بر سر آدمی باشد.<sup>۳</sup>

در کشاف گفته: اگر کسی پیوسته چرا در آیه شریفه فرموده «مرضعة» و نفرموده «مرضع»؟ در پاسخ می‌گوییم: برای اینکه «مرضعة» با «مرضع» در معنا فرق دارد. «مرضعة» آن زنی است که در حال شیر دادن باشد و پستان را به دهان کودک گذاشته باشد. و کودکش در حال مکیدن باشد. و اما «مرضع» آن زنی است که شائیت این کار را داشته باشد، هر چند که الآن مشغول شیر دادن نباشد. در آیه شریفه کلمه «مرضعة» را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول قیامت، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می‌رسد، مادری که پستان در دهان بچه‌اش گذاشته آن را از دهان او بیرون می‌کشد.

آنگاه گفته: اگر بگویی چرا اول فرمود: «تَرَوْنَ» و سپس فرمود: «تَرَى»، اول جمع آورد، و بار دوم مفرد؟ در پاسخ می‌گوییم: برای اینکه رؤیت در اول مربوط شده به زلزله، که قبلاً آن را به رخ همه مردم می‌کشید، لذا به همه فرمود: «تَرَوْنَ: می‌بینید» و اما در آخر آیه معلق شده به یک چیز، و آن هم حالت مستی مردم است، پس باید یک یک مردم را بیننده حال سایرین فرض کرد، لذا آن را مفرد آورده.<sup>۴</sup>

در جمله «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ» می‌فرماید مست نیستند، در حالی

(۱) روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

(۲) مفردات راغب، ماده «حَمَلٌ».

(۳) مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۹.

(۴) تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۴۲.

که خودش قبلاً فرموده بود که «ایشان را مست می‌بینی» و این بدان منظور است که دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلمایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده‌اند، از شراب نیست، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن حالت افکنده همچنانکه خدای عزوجل فرموده: «إِنَّ أَخَذَهُ آلِيمٌ شَدِيدٌ»<sup>۱</sup>.

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صورت که خدا از آن در آیه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»<sup>۲</sup> خبر داده، واقع می‌شود؛ چون آیه مورد بحث مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدمه زلزله ساعت رخ می‌دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می‌آیند. و این قبل از نفخه اولی است، که مردم با آن می‌میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده‌ای در روی زمین وجود ندارد.

بعضی از مفسرین<sup>۳</sup> گفته‌اند: این آیه شدت عذاب را تمثیل کرده، نه اینکه واقعاً همانطور که فرموده تحقق یابد، و معنایش این است که: اگر در این میان بیننده‌ای باشد که صحنه را ببیند، به چنین حالی در خواهد آمد.

ولیکن این حرف صحیح نیست، برای اینکه با سیاق آیه که سیاق اندازیه عذاب ناگهانی و بی سابقه است نمی‌سازد، و شونده از اندازیه عذابی که از آن آگاهی ندارد، و تنها به او بگویند: اگر کسی آنجا باشد چنین و چنان می‌شود، آن‌طور که باید نمی‌ترسد.

### بحث روایتی

در الدر المنثور است که سعید بن منصور، احمد، عبد بن حمید، و ترمذی (وی حدیث راصحیح دانسته) و نسائی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، و حاکم (وی نیز حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه، از طرفی از حسن و غیر او، از عمران بن حصین، روایت کرده‌اند که گفت: وقتی آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ... وَلَكِنَّ

(۱) گرفتن او دردناک و شدید است. سوره هود، آیه ۱۰۲.

(۲) و صحیحه صور اسرافیل بدینند پس هر که در آسمانها و زمین است همه یکسر مدهوش مرگ شوند، مگر آن کس که خدا ابقای او را خواسته باشد. آن‌گاه صحیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلائق همه برخیزند و نظاره کنند. سوره زمر، آیه ۶۸.

(۳) روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۱۲.

عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدًا» نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سفر بود، پس روبه اصحاب خود کرده فرمود: هیچ می دانید این چه روزی است؟ عرضه داشتند: خدا و رسولش دانایتر است. فرمود: این روزی است که خدایه آدم می فرماید: برخیز برخاستن آتش. می گوید: پروردگارا برخاستن آتش یعنی چه؟ می فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر به سوی آتش، و یک نفر به سوی بهشت.

مسلمانان شروع کردند به گریه، حضرت فرمود: به هم نزدیک شوید و به سوی رشد بروید چون هیچ نبوتی نبود مگر آنکه قبل از آن جاهلیتی بوده، آتش هر چه از جاهلیت گرفت که گرفته، و اگر کامل نشد از منافقین می گیرد، و مثل شما نیست مگر مثل رنگ مخالفی که در بازوی حیوان و یا مثل خالی است که در پهلویشتر باشید. آنگاه فرمود: من امیدوارم که شما یک چهارم اهل بهشت باشید. پس یاران تکبیر گفتند. آنگاه فرمود: من امیدوارم که شما یک سوم اهل بهشت باشید. باز تکبیر گفتند. آنگاه فرمود: من خیلی امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشد. باز تکبیر گفتند، راوی می گوید نفهمیدم دوثلث را هم فرمود یا نه<sup>۱</sup>.

مؤلف: این روایت به طرق بسیاری دیگر از عمران، ابن عباس، ابی سعید خدری، ابی موسی و انس، نقل شده که البته در متن آنها اختلافی هست، از همه آن متون معتدل تر همین روایتی است که ما ایراد کردیم.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى» فرمودند: یعنی از شدت اندوه و فزع عقلشان زایل گشته، دچار حیرت می شوند<sup>۲</sup>.

### سوره حج، آیات، ۳-۱۶

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ (۳)  
 كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ  
 إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّظْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ  
 مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنٍ لَّكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ  
 مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَّقَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرِدْ  
 إِلَىٰ آزْدِلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا  
 عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ  
 الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ  
 فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ  
 وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ (۸) ثَانِي عَظِيمِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا  
 خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ  
 لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۰) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّبِعُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِن أَصَابَهُ خَيْرٌ  
 اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِن أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ  
 الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَمَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ  
 الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا لَمَن ضَرَّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ  
 الْعَشِيرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن  
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي

(۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۳.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِنَ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ (۱۶)

### ترجمه آیات

بعضی مردم در باره خدا بدون علم مجادله می کنند و پیرو شیطانهای شرورند (۳).  
بر شیطان مقرر شد که هر کس با او دوستی کند به ضلالتش افکند و به سوی آتش سوزانش راهبر

شود (۴).

ای مردم اگر در باره زندگی پس از مرگ در شکید ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته. تا برای شما توضیح دهیم و هر چه خواهیم در رحم ها قرار دهیم تا مدتی معین، پس آنگاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش برسید. آنگاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند و بعضی از شما به پست ترین دوران عمر برسند، و آن دوران پیری است که پس از سالها دانستن، چیزی نداند، (نمونه دیگری از قیامت اینکه) توزمین را می بینی که در زمستان افسرده است چون باران بهاری بر آن نازل کنیم به جنب و جوش در می آید و از همه گیاهان بهجت آورنر و ماده برویاند (۵).

زیرا خدا حق است و حق تنها اوست، و او مردگان را زنده می کند و او به همه چیز تواناست (۶).

رستاخیز آمدنی است و شک در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می کند (۷).

از جمله مردم کسانی هستند که در باره خدا بدون علم و هدایت و کتابی روشن مجادله

می کنند (۸).

و بزرگی می فروشند تا مردم را از راه خدا گمراه کنند. در این دنیا ذلت و خفتی و در قیامت عذاب

سوزانی دارند که به ایشان می چشائیم (۹).

و می گوئیم این عذاب به خاطر اعمالی است که از پیش کرده اید که خدا با بندگان ستم پیشه

نیست (۱۰).

و از جمله مردم کسانی هستند که خدا را به بعضی از شرایط و در بعضی فرضها می پرستند اگر

خبری به او برسد آرامش می یابد و اگر شر و فقر به او رسد روی بگرداند، چنین کسانی در دنیا و آخرت

زیان می کنند که زیان آشکار همین است (۱۱).

غیر خدا چیزی را می پرستند و می خوانند که نه زبانش رساند و نه سودش دهد و ضلالت بی انتها

همین است (۱۲).

کسی را می خواند که ضررش از نفعش زودتر می رسد، و این چه بد معبود و همدمی است که او را پرستند (۱۳).

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت هایی در آورد که جویها در آن روان است که خدا هر چه بخواهد می کند (۱۴).

هر که گمان دارد که خدا پیغمبر را در دنیا و آخرت نصرت نمی دهد ریسمانی به آسمان کشد آنگاه آن را قطع کند و ببیند آیا نیرنگش آنچیزی را که باعث خشم او شده از بین می برد (۱۵).

این چنین، قرآن را آیه های روشن نازل کردیم و خدا هر که را که خواهد هدایت کند (۱۶).

### بیان آیات

این آیات اصنافی از مردم را معرفی می کند و می فرماید: بعضی مصرّ بر باطل، و مجادله کنند، در برابر حقند، و بعضی در باره حق متزلزلند، و بعضی دیگر مؤمنند. و در باره هر صنفی وصف الحالی ذکر می کند: دسته اول و دوم را گمراه دانسته و گمراهیشان را بیان می کند و از بدی سرانجامشان خبر می دهد، و صنف سوم را راه یافته در دنیا، و متمتع در آخرت می داند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ»

کلمه «مرید» به معنای پلید است. و بعضی گفته اند: به معنای کسی است که یکسره و به کلی فاسد و از خیر عاری باشد. و «مجادله در خدا بدون علم» به معنای این است که در مسائلی که برگشتش به صفات و افعال خدا باشد سختانی بر اساس جهل و بدون علم بزنند و در باره آن اصرار هم بوزنند.

«وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ» - این جمله بیان مسلک مشرکین در اعتقاد و عمل است،

همچنانکه جمله قبلی بیان مسلک ایشان در حرف زدن بود، گویی که فرموده: بعضی از مردم در باره خدا بدون علم حرف می زنند و بر جهل خود اصرار هم می ورزند و به هر باطلی معتقد شده، به آن عمل هم می کنند، و چون شیطان محرک و هادی آدمیان به سوی باطل است پس در حقیقت این گونه اشخاص به اغوای شیطان متمایل به وی شده اند، و در هر اعتقاد و عمل او را پیروی می کنند.

در آیه شریفه پیروی شیطان به جای اعتقاد و عمل به کار رفته، تا دلالت کند بر چگونگی و حقیقت مطلب و در نتیجه زمینه فراهم شود برای آیه بعدی که می‌فرماید: «شیطان از طریق بهشت گمراهش می‌کند، و به سوی عذاب آتش رهنمون می‌شود».

و اگر فرمود: «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ» و نفرمود «وَيَتَّبِعُ الشَّيْطَانَ الْمَرِيدَ» که همان ابلیس باشد، برای این است که دلالت کند بر اینکه شیطان انواع و اقسام و فتونی از ضلالت را دارد، چون ابواب باطل مختلف است، و بر هر بابی شیطانی، از قبیل ابلیس، و ذریه اش و شیطانهایی از آدمیان هستند که به سوی ضلالت دعوت می‌کنند، و اولیای گمراهشان از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند، هر چند که تمامی تسویلات، و وسوسه‌های آنان منتهی به استاد همه شان ابلیس ملعون می‌شود.

و جمله «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ» در عین حال کنایه از این نیز هست که گمراهان در پیروی باطل به جایی نمی‌رسند که توقف کنند، برای اینکه استعداد پذیرش حق در آنها کشته شده، و قلبشان مطبوع بر باطل گشته. و خلاصه جمله مذکور به کنایه معنایی را می‌رساند که آیه «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»<sup>۱</sup> در مقام بیان آن است.

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»

کلمه «تَوَلَّى» به معنای این است که کسی را برای پیروی ولی خود بگیری. و کلمه «فَأِنَّهُ يُضِلُّهُ» مبتدایی است که خبرش حذف شده و معنایش این است که: پیروی می‌کند هر شیطان پلیدی را که از جمله صفاتش یکی این است که بر او نوشته شده که هر کس او را ولی خود بگیرد و پیرویش کند، اضلال و هدایتش او را به سوی عذاب سعیر، ثابت و لازم است.

و مراد از اینکه فرمود «بر او نوشته شده که...» این است که قضای الهی در حق وی چنین رانده شده که اولاً پیروان خود را گمراه کند، و ثانیاً ایشان را داخل آتش سازد و این دو قضا که در حق وی رانده شده همان است که آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup> آن را بیان می‌کند، که توضیح آن در جلد دوازدهم این کتاب گذشت.

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

(۲) و هرگز ترا بر بندگان من تسلط و غلبه نخواهد بود لیکن سلطه تو بر مردم نادان گمراهی است که پیرو تو شوند. و البته وعده‌گاه جمیع آن مردم گمراه آتش دوزخ خواهد بود. سوره حجر، آیات ۴۲ و ۴۱.

و از آنچه گذشت ضعف کلام بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین روشن می‌شود که گفته‌اند: معنای آیه این است که هر که شیطان را ولی خود بگیرد خدا او را گمراه می‌کند، زیرا از کلام خدای عزوجل هیچ شاهی بر این معنا نیست، و در کلام خدا دلیلی که دلالت کند بر اینکه چنین قضایی علیه پیروان شیطان رانده شده باشد نیست، آنچه در کلام خدای تعالی آمده این است که قضای رانده شده که هر کس شیطان را ولی خود بگیرد و پیرویش کند خدا شیطان را بر او مسلط کند، تا گمراهش سازد، نه اینکه خداوند خودش مستقیماً او را گمراه کند.

علاوه بر اینکه لازمه این معنا این است که مرجع ضمیرها مختلف باشد، ضمیر «فَأِنَّهُ» بدون جهت به خدای تعالی برگردد، در حالی که اسمی از خدای تعالی قبلاً ذکر نشده.

از این ضعیف ترقول کسی است که گفته: معنای آیه این است که: بر این شخص که درباره خدا بدون علم جدال می‌کند نوشته شده که هر که او را دوست بدارد او گمراهش کند. خلاصه ضمیرها را به موصول در «مَنْ يُجَادِلْ» برگردانده، که ضعف این کلام برای خواننده روشن است.

از آیه شریفه بر می‌آید که قضایی که علیه ابلیس رانده شده تنها برای او نیست، بلکه بر او و قبیله و ذریه و اعوان اوست. و دیگر اینکه گمراه کردن آنان و هدایتشان به سوی عذاب سعیر همه فعل ابلیس است. این نکته نیز مخفی نیست که جمع میان کلمه «يُضِلُّهُ» و کلمه «يَهْدِيهِ» در آیه شریفه خالی از لطف نیست.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ... سُبْحَانَ»

مراد از «بعث» زنده کردن مردگان و بازگشت به سوی خدای سبحان است، و این روشن است. و کلمه «علقة» به معنای قطعه‌ای خون خشکیده است. و کلمه «مضغه» به معنای قطعه‌ای گوشت جویده شده است، و «مخلقة» به طوری که گفته‌اند<sup>۱</sup> به معنای نام الخلقه است، و «غیر مخلقة» یعنی آنکه هنوز خلقتش تمام نشده، و این کلام با تصویر چنین که ملازم با نفع روح در آن است منطبق می‌شود. و بنابراین معنا، کلام کسی که گفته «تخلیق» به معنای «تصویر» است، با آیه منطبق می‌گردد.

مقصود از جمله «إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ» بر حسب ظاهر سیاق، این است که تا برایتان بیان کنیم که بعث ممکن است، و شک و شبهه را از دل‌هایتان زایل نماییم، چون مشاهده انتقال خاکی

(۱) تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۷۱.

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۱ و منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۳۶.

مرده به صورت نطفه، و سپس به صورت علقه، و آنگاه مضغه، و در آخر انسان زنده، برای هیچکس شکی نمی‌گذارد در اینکه زنده شدن مرده نیز ممکن است، و به همین جهت جمله مورد بحث را در اینجا آیه قرار داد، نه در آخر آن.

«وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَآثِئًا إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی ما در ارحام آنچه از جنین‌ها بخواهیم مستقر می‌سازیم، و آن را سقط نمی‌کنیم تا مدت حمل شود، آنگاه شما را بیرون می‌آوریم، در حالی که طفل باشید.

در مجمع البیان گفته: یعنی ما شما را از شکم مادرانتان بیرون می‌آوریم در حالی که طفلید. و کلمه «طفل» به معنای انسان صغیر است. و اگر کلمه مذکور را مفرد آورده با اینکه مقصود جمع است، بدینجهت است که این کلمه مصدر است، و در مصدر مفرد به جای جمع استعمال می‌شود، مثل اینکه هم می‌گویند «رجل عدل» و هم می‌گویند «رجال عدل»<sup>۱</sup>.

بعضی<sup>۲</sup> از مفسرین در پاسخ این سؤال گفته‌اند: خواسته بفرماید ما یک یک شما را طفل بیرون می‌آوریم. و مقصود از «بلوغ اشد» حالت نیرومند شدن اعضا و قوای بدنی است.

در جمله «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» مقابله میان دو جمله به کار رفته، و این مقابله دلالت می‌کند بر اینکه جمله اول مقید به قیدی است که آن را از دومی متمایز می‌کند، و آن قید در تقدیر است، و تقدیر کلام چنین است: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُرَدَّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ» و مراد از «ارذل العمر» ناچیزتر و پست‌ترین دوران زندگی است که قهراً با دوران پیری منطبق می‌شود، زیرا اگر با سایر دوره‌ها مقایسه شود حقیرترین دوران حیات است.

«لِكُنِّي لَا يَتْلَمَّ مِنْ بَدْعِ عِلْمٍ شَيْئًا» یعنی تا به حدی برسند که بعد از یک دوره دانایی دیگر چیزی ندانند، البته چیز قابل اعتنایی که اساس زندگی بر آن است. لام «لکیلا» لام غایت است، یعنی امر بشر منتهی می‌شود به ضعف قوا و مشاعر، به طوری که از علم که نفیس‌ترین محصول زندگی است، چیز قابل اعتنایی برایش نماند.

«وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَا مِدةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ

بِهَيْجٍ»

راغب می‌گوید: وقتی گفته می‌شود «هَمَدَتِ النَّارُ» معنایش این است که آتش

خاموش شد، و از همین باب است «أَرْضٌ هَا مِدةً» یعنی بدون گیاه و نیز «نَبَاتٌ هَامِیدٌ» یعنی گیاه خشک. در کلام خدای تعالی هم آمده که می‌فرماید: «وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِیدَةً»<sup>۱</sup> و قریب به همین معنا است کلام کسی<sup>۲</sup> که آن را به «ارض هالکة = زمین هلاک‌کننده» معنا کرده است.

راغب می‌گوید: «هَزَّ» به معنای تحریک به حرکت شدید است. وقتی گفته می‌شود: «هَزَزَتِ الرِّيحُ» معنایش این است که من نیزه را به شدت تکان دادم، و نیز «اهتز النباتات» به معنای این است که گیاه از شدت سرسبزی تکان بخورد<sup>۳</sup>.

باز راغب درباره کلمه «رَبَّتْ» گفته: «رَبَا» به معنای زیاد شد و بلند شد می‌باشد، همچنانکه در قرآن فرموده: «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ» یعنی وقتی آب را بر آن نازل می‌کنیم، تکان می‌خورد و بلند می‌شود این بود کلام راغب البته با تلخیص<sup>۴</sup>.

«وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهَيْجٍ» - یعنی زمین بعد از آنکه ما بر آن آب نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت - یعنی خوش رنگ، و دارای برگ و گل خندان - برویاند. ممکن هم هست منظور از «زوج» معنای مقابل فرد باشد، برای اینکه در جاهای دیگر کلام خدای تعالی این معنا ثابت شده، که گیاهان نیز ازدواج دارند، همچنانکه برای آنها حیات و زندگی اثبات شده و علوم تجربی امروز نیز با آن موافق است.

و حاصل معنا این است که: زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آنها، اثری دارد نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند که آن را از خاک گرفته به صورت نطفه، و سپس علقه، آنگاه مضغه، آنگاه انسانی زنده در می‌آورد.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

کلمه «ذلك» اشاره به مطالبی است که در آیه قبلی آمده بود، و آن خلقت انسان و گیاه بود. و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت که کسی نمی‌تواند در آنها تردید کند.

آنچه از سیاق بر می‌آید این است که مراد از «حق»، خود حق است؛ یعنی وصفی نیست که قائم مقام موصوف حذف شده و خیر «ان» بوده باشد؛ بلکه می‌خواهد بفرماید:

(۱) مفردات راغب، ماده «هَمَدَ».

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۱.

(۳) مفردات راغب، ماده «هَزَزَ».

(۴) مفردات راغب، ماده «رَبَا».

(۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۱.

(۲) تفسیر لاهیجی، ج ۳، ص ۱۶۱.

خدای تعالی خود حق است، حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام، حق جاری می کند. پس همین که خدای تعالی حق است و هر چیزی تحققش به او است، سبب شده که این موجودات و نظامهای حقه جاری در آن به وجود آید، و همه اینها کشف می کند از اینکه او حق است.

جمله «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» عطف است به ماقبلش که در آیه قبلی ذکر شده بود؛ و آن عبارت بود از انتقال خاک مرده از حالی به حالی و رساندنش به مرحله انسانی زنده. و نیز انتقال زمین مرده به وسیله آب به صورت نباتی زنده، و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر اینکه او کارش زنده کردن مردگان است.

و جمله «وَ أَنَّهُ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» مانند جمله قبلی عطف است بر جملات سابق. و مراد این است که آنچه ما بیان کردیم همه به خاطر این بوده که خدا بر هر چیز قادر است؛ چون ایجاد انسان و نبات و تدبیر امر آنها در ایجاد و ابقاء، مرتبط به وجود نظامی است که در عالم جریان دارد، و همانطور که ایجاد وجود و نظام عالم، جز با داشتن قدرت میسر نمی شود، همچنین داشتن قدرت بر آن دو کار جز با داشتن قدرت بر هر چیز میسر نمی شود. پس ایجاد انسان و نبات و تدبیر امر آن دو، به خاطر عموم قدرت او است، و به تفسیر دیگر: خلقت و تدبیر انسان و نبات کشف می کند از عموم قدرت او.

«وَ أَنَّ السَّاعَةَ آيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

این دو جمله عطف است بر «أَنَّ» در جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ».

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است که چرا از خلقت انسان و نبات تنها پنج نتیجه ای که در آیه شریفه آمده گرفته شده؟ و نتایج دیگری - از قبیل ربوبیت خدا و نداشتن شریک، و علیم و منعم و جواد بودن او، و... - که همه در باب توحید اهمیت دارند را ذکر نکرده؟

جواب این سؤال این است: به طوری که از سیاق - که در مقام اثبات بعث است - بر می آید، و نیز به طوری که از عرضه کردن این آیات بر سایر آیات مثبتة بعث استفاده می شود، می توان گفت این آیه می خواهد مسأله بعث را از طریق اثبات حقیقت خدا اثبات کند، البته حقیقت علی الاطلاق؛ زیرا از حق محض جز فعل حق خالی از باطل سر نمی زند، و اگر عالم دیگری نباشد که آدمی در آن یا قرین باسعادتش، و یا شقاوتش زندگی کند، و به همین خلقت و ایجاد و سپس نابودی اکتفا نموده، یکسره انسانهایی را خلق کند و بعیراند، کاری لعب و بیهوده انجام داده، و بیهوده کاری باطل است. پس همین که می دانیم او حق است و

جز حق عمل نمی کند، می فهمیم که نشأه ای دیگر هست؛ و این ملازمه بسیار روشن است؛ برای اینکه این زندگی دنیایی با مرگ تمام می شود، پس باید یک زندگی دیگری باشد که باقی باشد و دستخوش مرگ نگردد.

پس آیه شریفه، یعنی جمله «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ... ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» در همان مجرای آیه «وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»<sup>۱</sup> و آیه «وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup> و امثال آن - یعنی آیاتی که متعرض اثبات معادند می باشد.

تنها فرقی که میان آیه مورد بحث و آن آیات هست، این است که گفتیم: آیه مورد بحث مطلب را از راه حق مطلق بودن خدا اثبات می کند، و آن آیات از راه حقیقت فعل خدا، هر چند که حقیقت خدا مستلزم حقیقت فعل او نیز هست.

آنگاه چون ممکن بود کسی توهم کند که اصلاً زنده کردن مردگان محال است، و در نتیجه برهان سودی نبخشد لذا آن توهم را دفع نموده، فرمود: «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» پس اینکه می بینیم خداوند خاک مرده را زنده نموده، انسانی جاندار می کند، و زمین مرده را زنده می سازد، دیگر جای تردید در امکان بعث باقی نمی ماند.

این جمله هم جاری مجرای آیه شریفه «فَأَنَّ مِنَ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَيْبٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِينَ أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۳</sup> و سایر آیاتی است که امکان بعث و احیای بار دوم را از راه وقوع مثل آن در بار اول اثبات می کند، می باشد.

و باز چون ممکن بود کسی توهم کند که امکان احیای برای بار دوم مستلزم وقوع آن نیست، و بعید است که قدرت خدا متعلق چنین کار دشواری شود، لذا این توهم را هم دفع نموده، فرمود: «وَ أَنَّهُ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» چون در این جمله قدرت خدا را مطلق و غیر متناهی معرفی نموده، و قدرت غیر متناهی نسبتش به احیای اول و دوم یکسان است، و نیز نسبت به

(۱) نیافریدیم آسمانها و زمین را برای سرگرمی و بازی، نیافریدیمشان مگر به حق. سوره دخان، آیه ۳۹.

(۲) ما آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است را باطل نیافریدیم، این پندار کسانی است که کافر شدند، سوره ص، آیه ۲۷.

(۳) گفت این استخوانها را که پوسیده چه کسی زنده می کند؟ بگو همان کس که بار اول ایجادش کرد زنده اش می سازد. سوره یس، آیه ۷۸ و ۷۹.



کاری که فی نفسه دشوار و یا آسان باشد به یک حد است، پس قدرت او آمیخته با عجز نیست، و دستخوش کنندی و خستگی نمی گردد.

این جمله هم جاری مجرای آیه شریفه «أَفَعَبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ»<sup>۱</sup> و آیه «إِنَّ الذِّیْ أَحْيَاهَا لَمُخْبِی الْمَوْتِی إِنَّهُ عَلِی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر»<sup>۲</sup> و سایر آیاتی است که بعث را از راه عموم قدرت و نامتناهی بودن آن اثبات می کند می باشد.

پس این نکته ها که در جمله «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ...» است، سه نتیجه است که از آیه سابق بر آن استخراج شده، و غرض همه یکی است، و آن یاد آوری دلیلی است که بعث را اثبات می کند. و جمله اخیر که می فرمود: «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَّا رَیْبَ فِیْهَا وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْتَغُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» متضمن آن است.

آیه قبلی تنها مسأله بعث مردگان، و ظرفی که در آن مبعوث می شوند را ذکر می کرد، ولی بیان نمی کرد که آن ظرف چه وقت است. آیه مورد بحث آن را معین نموده، و فرموده: ظرف آن، ساعت است. و اگر نفرمود: خدا ساعت را می آورد. و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شاید از این جهت بوده که ناگهانی بودن آن را در نظر گرفته، که اعتبار هیچ علمی به آن تعلق نمی گیرد. همانطور که فرموده «لَا تَأْتِیْهِ إِلَّا بَعَثَةٌ».

پس اگر نسبتش را به فاعل (خدا) نداده، مانند تعیین نکردن وقت آن، در آیه «قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ»<sup>۳</sup> و آیه «إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَكَادُ أَخْفِیْهَا»<sup>۴</sup> همه مبالغه در اخفاء آن و تأیید ناگهانی بودن آن است.

و نام قیامت و آمدن ناگهانی اش در کلام خدای تعالی بسیار آمده، و در هیچ جا فاعل و آورنده آن ذکر نشده، بلکه همه جا از آن بمانند «آتیه = خواهد آمد»، «تاتیمهم = قیامتشان خواهد آمد»، «قائمه»، و «تقوم»، و مانند اینها تعبیر شده.

و اما مطروف را که عبارت است از احیای انسانهای مرده، در جمله «وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْتَغُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» ذکر کرده.

حال اگر بگوییم: نتیجه حجت مذکور بعث همه موجودات است، نه تنها انسان، برای

(۱) مگر از خلقت اول به ستوه آمدیم. سوره ق، آیه ۱۵.

(۲) آن کس که آن را زنده کرده زنده کننده مردگان است، که او بر هر چیز قادر است. سوره حم

سجده، آیه ۳۹.

(۳) بگو علم به وقت آن نزد پروردگار من است. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

(۴) قیامت آمدنی است و من بنا دارم پنهانش کنم. سوره طه، آیه ۱۵.

اینکه فعل بدون غایت لغو و باطل است، و این لغو اختصاص به خلقت انسانها ندارد، بلکه خلقت غیر انسان را هم شامل است، لیکن آیه شریفه این نتیجه را تنها نسبت به انسانها گرفته است.

در جواب می گوئیم: اگر آیه شریفه نتیجه را تنها نسبت به انسانها گرفته، منافات ندارد که نظیر آن نتیجه در غیر آدمی هم ثابت باشد؛ زیرا آیه شریفه در مقام و سیاقی است که بعث انسانها در آن مورد گفتگو و حاجت است. علاوه بر اینکه ممکن هم هست گفته شود: معاد نداشتن غیر آدمی مستلزم آن نیست که خلقت آنها لغو و باطل باشد برای اینکه خلقت آنها به خاطر آدمیان بوده پس غایت و نتیجه خلقت همه موجودات وجود آدمیان و نتیجه خلقت آدمیان بعث آنان است.

این بود آنچه که تدبر در آیات سه گانه مورد بحث و سیاق آنها و نیز عرضه آنها بر سایر آیات داله بر معاد با تفنن بسیاری که در آنها است آن را دست می دهد. با این جواب که ما دادیم وجه اینکه چرا از میان همه نتایج تنها نتایج مذکور که بر حسب لفظ پنج نتیجه است معلوم گردید و این نتایج که گفتیم بر حسب ظاهر لفظ پنج تا است در حقیقت سه نتیجه است که در آیه دومی از آیه اول استخراج شده و یک نتیجه هم در آیه سومی از سه نتیجه نامبرده در آیه دومی استخراج شده است.

با این بیان یک نکته دیگر نیز روشن می شود و آن بیجا بودن شبهه تکرار است که بعضی دچارش شده اند و آن شبهه این است که از جمله «وَ إِنَّهُ یُخْبِی الْمَوْتِی» و جمله «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ» و جمله «وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْتَغُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» و جملات دیگر توهم شده است. مفسرین در تفسیر آیات سه گانه و بیان حجت آنها وجوه بسیار مختلفی آورده اند که هیچ فایده ای در نقل آنها نیست و در همه آن وجوه مقدماتی اضافه کرده اند که به کلی از مفاد آیه اجنبی است، و علاوه بر اینکه اجنبی است در نظم آیه و سلامت بیان و استقامت حجت آن اخلال نیز وارد می کند و به همین جهت از ذکر آن صرف نظر کردیم اگر کسی بخواهد به آنها وقوف یابد باید به تفاسیر مطول مراجعه کند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی وَلَا کِتَابٍ مُّبِیْنٍ»

این آیه صنف دیگر از مردم روی گردان از حق را یادآور می شود. در تفسیر کشف الکشاف به طوری که نقل کرده اند گفته: از نظر نظم و مقام روشن تر این به نظر می رسد که بگوییم این آیه در باره پیشوایان و مقلدین - به فتحه لام - و آیه قبلی که می فرمود «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ... قَرِیْبًا» در باره مقلدین - به کسر لام - است. این بود خلاصه نظریه کشف

الکشاف<sup>۱</sup>.

و حق هم همان است به دلیل اینکه در ذیل آن آیه می فرماید: «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» همچنانکه در ذیل آیه قبلی فرمود: «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» چون اضلال، کار مقلد - به فتحه لام - و متابعت کار مقلد - به کسر لام - است. تردیدی که در آیه میان «علم» و «هدایت» و «کتاب» آمده با اینکه هر یک از آنها شامل دو شق دیگر می شود خود دلیل بر این است که مراد از علم هر علمی نیست تا شامل هدایت و کتاب هم بشود بلکه مراد علم مخصوصی است، همچنانکه مراد از هدایت، هدایت مخصوصی است. و اما اینکه آن علم چه علمی و آن هدایت چه هدایتی است؟ بعضی<sup>۲</sup> گفته اند: مراد از علم، علم ضروری و بدیهی است، و مراد از هدایت، استدلال و فکر صحیحی است که آدمی را به سوی معرفت راه بنماید، و مراد از «کتاب منیر»، وحی آسمانی است، که حق را اظهار می کند.

لیکن این حرف صحیح به نظر نمی رسد، زیرا هیچ دلیلی نیست بر اینکه علم را در آیه حمل بر علم بدیهی و ضروری کنیم. علاوه بر اینکه مجادله کردن در مسأله توحید، و خداشناسی - چه اینکه مراد از آن اصرار در بحث باشد، و یا مجادله به معنای اصطلاحی، یعنی قیاس تشکیل شده از مشهورات و مسلمات - خود یکی از طرق استدلال است، و علم ضروری به هیچ وجه استدلال نمی خواهد.

از این توجه که بگذریم، آنچه ممکن است درباره این تعبیر بگوییم این است که: مراد از علم، علم حاصل از حجت عقلی باشد، و مراد از هدایت، علم حاصل از هدایت الهی باشد، که تنها نصیب کسانی می شود که در بندگی و عبادت خدا خلوص به خرج داده، دل به نور معرفت او روشن کرده باشند. و یا به عکس؛ یعنی به عنایتی دیگر مراد از علم، هدایت الهی، و مراد از هدایت، علم از طریق حجت عقلی باشد، و مراد از کتاب منیر، وحی الهی، و از طریق نبوت باشد. و این طرق سه گانه به سوی مطلق علم است که یکی از راه عقل، و دومی از راه چشم، و سومی از راه گوش به دست می آید، و این همان است که در آیه شریفه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَ مَنْحُولٍ»<sup>۳</sup> بدان اشاره می کند، و به هر حال خدا داناتر است.

(۱) کشف الکشاف.

(۲) منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۳۹.

(۳) سوره اسری، آیه ۳۶.

«ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... عَذَابَ الْحَرِيقِ»

کلمه: «ثانی» به معنای شکستن است و کلمه «عطف» - به کسر عین - به معنای پهلو است. و شکستن پهلو کنایه از روگرداندن است، گویی کسی که از چیزی روی می گرداند، یک پهلو خود راخم می کند و می شکند.

جمله «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» متعلق به جمله «يُجَادِلُ» است، و لام در آن برای تعلیل است، و معنای آن این است که: درباره خدا از روی جهل جدال می کند و اظهار اعراض و استکبار می کند، تا به این وسیله به غرض خود که اضلال مردم است برسد، و اینها همان رؤسای مشرکین هستند که دیگران از ایشان پیروی می کنند.

جمله «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» تهدید ایشان است به خزی، یعنی خواری و ذلت و رسوایی در دنیا - همانطور که دیدیم سر انجام کار مشرکین قریش، البته رؤسای ایشان به همانجا کشیده شد - و نیز تهدید به عذاب اخروی است.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ بَدَاكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»

کلمه «ذلك» اشاره به مطالبی است که در آیه قبلی بود؛ یعنی تهدید رؤسای مشرکین به خواری در دنیا و عذاب در آخرت. و حرف «باء» در جمله «بِمَا قَدَّمْتُمْ» باء مقابله است مثل بانی که ما در جمله «بِعْتُ هَذَا بِهَذَا» فروختم این را در مقابل آن» می آوریم. ممکن هم هست باء سببیت باشد. و معنای آیه بنا بر احتمال اول چنین می شود آنچه تو از خزی و عذاب می بینی سزای همان کارهایی است که در دنیا کردی. و بنا بر احتمال دومی: به سبب آن مجادله بدون علم و هدایت و کتاب که در دنیا کردی و درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب اعراض و استکبار ورزیدی تا مردم را گمراه کنی این خزی و عذاب را می بینی. البته در این کلام التفاتی از غیبت به خطاب به کاررفته تا ملامت و عتاب را بر آنان تسجیل کرده باشد.

جمله «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» عطف بر جمله «بِمَا قَدَّمْتُمْ» است و معنایش این است که: (اینکه گفتیم آنچه می بینی سزای کرده های خود تو است) بدان جهت است که خدا بر بنده خود ظلم نمی کند بلکه با هر یک از آنان معامله ای می کند که خود مستحق آن باشند و با عمل خود و به زبان حال خواستار آن باشند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْتَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ خَرِيفٌ...»

کلمه «حرف» و نیز کلمه «طرف» و کلمه «جانب» به یک معنا است. و کلمه «اطمینان» به معنای آرامش و سکونت است و «فتنه» به طوری که گفته اند<sup>۱</sup> به معنای محنت

(۱) کشف، ج ۳، ص ۱۴۹ و روح البیان، ج ۶، ص ۱۱.

یعنی امتحان است. و کلمه «انقلاب» به معنای برگشتن است.

این آیه صنف دیگری از اصناف مردم بی ایمان و غیر صالح را برمی شمارد و آنها کسانی هستند که خدای سبحان را می پرستند اما یک طرفی نه از هر طرف، به تعبیری: به یک فرض و تقدیر می پرستند و اما بر سایر تقدیر نمی پرستند و آن فرضی که بر آن فرض خدا را می پرستند در صورتی است که پرستش اواخر دنیا برایشان داشته باشد. و معلوم است که لازمه این طور پرستش این است که دین را برای دنیا استخدام کنند اگر سودی مادی داشت پرستش خدا را استمرار دهند و بدان دل ببندد و اطمینان یابند و اما اگر دچار فتنه و امتحان شوند روی گردانیده به عقب برگردند به طوری که حتی به چپ و راست هم ننگرند و از دین خدا مرتد شوند و آن را شوم بدانند و یا اگر شوم هم ندانند به امید نجات از آن آزمایش و مهلکه از دین خدا روی بگردانند و این روش عادت آنان در پرستش بتها نیز هست یعنی بت را می پرستند تا به خیر مورد آرزوی خود برسند و یا به شفاعت آنها از شر دنیایی رهایی و نجات یابند. و اینکه گفتیم از شر دنیایی بدان جهت است که بت پرستان معتقد به آخرت نیستند.

آنگاه می فرماید: این سرگردان‌هایی که تکیه گاهی ندارند، و هر دم رو به سوی دارند، به خاطر وقوعشان در محنت و مهلکه، زیانکار در دنیا، و به خاطر روی گرداندنشان از خدا و دین، و ارتداد و کفر، زیانکار در آخرت هستند، زیانکاری آشکار.

این آن معنایی است که تدبر در معنای آیه آن را دست می دهد. و بنابراین معنا جمله «يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَىٰ حَرْفٍ»، از قبیل استعاره به کنایه، و جمله «فَأَن آصَابَهُ خَيْرٌ...» تفسیر و تفصیل برای جمله «يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَىٰ حَرْفٍ» خواهد بود. و جمله «خَيْرِ الدُّنْيَا» اشاره به خسران دنیایی آنان به خاطر دچار شدن به فتنه؛ «و الآخرة» اشاره به خسران آخرتی آنان به خاطر روی گرداندن از دین است.

«يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»

مدعو در اینجا بت است که به خاطر نداشتن شعور و اراده، هیچ نفع و ضرری برای عابدش ندارد، و عابدش اگر به نفعی و یا ضرری می رسد از ناحیه عبادت است که فعل خود او است.

«يَدْعُوا لَمَن ضَرَّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ»

کلمه «مولى» به معنای ولی و یاور است. و کلمه «عشیر» به معنای مصاحب و معاشر است.

در ترکیب جملات آیه گفته اند که جمله «يدعوا» به معنای «يقول = می گوید» و جمله

«لَمَن ضَرَّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ...» مقول آن قول است، و کلمه «لَمَن» مبتدایی است که لام ابتدا بر سرش در آمده، و خود آن کلمه موصوله، و صله آن جمله «ضَرَّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ» می باشد، و جمله «لَيْسَ الْمَوْلَىٰ، وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ» جواب قسم حذف شده، و قائم مقام خبری است که خود بر آن دلالت می کند.

و معنای آیه این است که: کسی که بتها را می پرستد، روز قیامت خودش بتها را چنین توصیف می کند که آنچه من در دنیا مولى و عشیر خود گرفتم، ضررش بیشتر از سودش بود، و خدایی که ضررش از سودش بیشتر باشد، بدمولى و بدعشیری است، سوگند می خورم که بدمولى و بدعشیری است.

و اگر فرمود ضررش نزدیک تر از سودش است، بدین جهت است که روز قیامت آثار سوء بت پرستی را که همان عذاب جاودان و هلاکت ابدی است مشاهده می کند.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»

بعد از آنکه اصنافی از مردم را ذکر کرد که یک دسته پیشوایان کفرند، که دیگران را به دنبال خود می کشانند، و در باره خدا بدون علم جدال می کنند؛ و دسته دوم پیروان ایشانند که دنبال هر شیطانی را می گیرند و مانند پیشوایانشان جدال می کنند و هر دم در خیالاتی هستند که خدا را از هر راهی که سود مادی داشت می پرستند، و آنگاه ایشان را به وصف ضلالت و خسران توصیف نموده اینک در این جمله در مقابل آنان صنف دیگری را هم ذکر می کند و عبارتند از مؤمنین صالح که آنان را به داشتن مثوای کریم و سرانجام نیکو توصیف نموده می فرماید که خدا این سرانجام را برای آنان خواسته است. و ذکر این اصناف مقدمه و زمینه چینی برای قضاوتی است که در ذیل آیات خواهد آمد.

«مَنْ كَانَ يَتَّقِنُ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبِّ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ»

در مجمع البیان گفته: کلمه «سبب» به معنای هر چیزی است که با آن و به وسیله آن چیز دیگری را به دست می آورند و به همین جهت است که طناب را سبب می گویند (که به وسیله آن آب از چاه بیرون می آورند) و طریق را سبب می گویند (چون به وسیله آن به مقصد می رسند) و درب را سبب می گویند (چون به وسیله آن وارد خانه می شوند) و مراد خدای

تعالی از «سبب» در این آیه همان معنای اول یعنی طناب است. کلمه «قطع» به معنای بریدن و از جمله معانی آن اختناق است و گویا از این باب اختناق را قطع می گویند که مستلزم قطع نفس است. مفسرین<sup>۱</sup> گفته اند ضمیر در «لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» به رسول خدا بر می گردد چون مشرکین مکه می پنداشتند دینی که وی آورده دروغی و نوظهور است که اساس محکمی ندارد و به همین جهت دعوتش منتشر نمی شود، و نزد خدا هم منزلتی ندارد تا او پشتیبانش باشد. ولی وقتی که آن جناب به مدینه مهاجرت فرمود و خدا نصرتش داد و دینش عالم گیر شد و آوازه اش همه جا پیچید این حادثه غیر منتظره سخت ایشان را به خشم آورد لذا خدا در این آیه ایشان رانکوهش کرده و اشاره می کند که یاور او خدا است و چون یاور او خداست خشم ایشان پایان نمی پذیرد ولو خود را خفه کنند. پس نقشه های ایشان هم اثری نخواهد داشت. و معنای آیه این است که: هر که از مشرکین خیال کند که خدا او را یاری نمی کند و در دنیا نام پیغمبر خود را بلند نمی کند و دین او را گسترش نمی دهد و در آخرت او را مشمول مغفرت و رحمت خود نمی گرداند و گروندگان به وی را نیز او می گذارد، آنگاه به خاطر همین خیال وقتی می بیند که خدا او را یاری کرده دچار خشم می شود، چنین کسی طنابی بگیرد. و با آن به بلندی برود. مثل کسی که با طناب به درخت بلندی بالا می رود. آنگاه با همان طناب خود را خفه کند، بعد ببیند آیا کید و حيله اش خشمش را می نشاند یا خیر؟

و این معنا معنای خوبی است که سیاق آیات قبلی، و نزول این سوره به اندک مدتی بعد از هجرت، یعنی در ایامی که مشرکین هنوز قدرت و شوکت خود را داشتند آن را تأیید می کند.

ولی بعضی<sup>۲</sup> از مفسرین گفته اند که ضمیر مذکور به کلمه «مَنْ» بر می گردد، و معنای قطع هم قطع مسافت و بریدن راه است و مقصود از «مَدَّ سَبَبَ» به سوی آسمان» بالا رفتن به آسمان به منظور ابطال حکم خدا است. و معنای آیه این است که: کسی که می پندارد که خدا در دنیا و آخرت یاریش نمی کند، به آسمان بالا رود و آنگاه مسافت را پیماید، و سپس ببیند آیا کید و مکرش حکم خدای را که مایه خشم او شده از بین می برد یا نه؟

و این حرف صحیح نیست و شاید مقصودشان این باشد که مراد از آیه شریفه این باشد که بفرماید: بر هر انسانی لازم است که در امور دنیا و آخرت خود امیدوار خدا باشد، و اگر

امیدوار او نباشد و خیال کند که خدا او را یاری نمی کند و به خاطر همین خیال دچار غیظ شود پس هر نقشه که می تواند بریزد که نقشه اش سودی به حالش نخواهد داشت.

بعضی<sup>۱</sup> دیگر گفته اند که ضمیر مذکور به موصول بر می گردد، همچنانکه در قول سابق به آن برمی گشت، و مراد از «نصرت» رزق است. وقتی می گویند: «ارض منصوره»، معنایش زمین باران دیده است، و معنای آیه همان معنایی است که در قول سابق گذشت.

چیزی که هست قول دومی از قول سابق به اعتبار عقلی نزدیک تر و بهتر است، لیکن اشکالی بر هر دو قول متوجه است، و آن این است که لازمه هر دو قول این است که آیه شریفه متصل به آیات قبلی نباشد. اشکال دیگر اینکه اگر این دو قول صحیح بود جا داشت بفرماید: «مَنْ ظَنَّنَا أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ...» نه اینکه بفرماید: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ» زیرا تعبیر دومی که در قرآن آمده استمرار ظن در گذشته را می رساند و همین تعبیر مؤید قول اول است.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»

در سابق مکرر گذشت که کلمه «كذلك: این چنین» از باب تشبیه کلی به فرد است، با اینکه فرد مصداق کلی است، ولی به این اعتبار که میان کلی و فرد تباین فرض شده باشد، و این اعتبار به خاطر این است که بفهماند حکم جاری در فرد مفروض در سایر افراد نیز جریان دارد، مثل کسی که به حسن و جواد که مشغول صحبت کردن، و قدم زدن هستند اشاره کرده بگوید: انسان باید اینطور باشد؛ یعنی حکم و طریقه حرف زدن و تکلم که در این دو نفر جریان دارد باید در همه جریان یابد. پس معنای آیه این می شود که: ما قرآن را در حالی که آیاتی روشن و واضح الدلاله است نازل کردیم، همچنانکه آیات سابقه بر این سوره نیز واضح بود.

جمله «وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» خبری است برای مبتدای حذف شده، و تقدیر آن «وَأَنَّ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» است، و معنایش این است که مطلب از این قرار است که خدا هر که را بخواهد هدایت می کند، و اما کسی که او نخواهد هدایت کند، دیگر هدایت کننده ای برایش نخواهد بود. پس صرف اینکه آیات الهی بینات و واضحة الدلاله هستند در هدایت شونده کافی نیست، مگر آنکه خدا بخواهد هدایتش کند.

بعضی<sup>۲</sup> از مفسرین گفته اند: جمله مذکور عطف است بر ضمیر در «أَنْزَلْنَا» و تقدیر

(۱) روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۲۶ به نقل از ابن عباس کلی.

(۲) تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۷۸.

(۱) ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۷۸.

(۲) تفسیر لاهیجی، ج ۳، ص ۱۶۷.

کلام «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا أَنْ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» است، ولی وجه اول صدر و ذیل آیه را بهتر متصل می‌سازد، و این خود روشن است.

### بحث روایتی

در تفسیر قمی در ذیل جمله «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» فرموده: «مرید» به معنای خبیث است.<sup>۱</sup>

و در الدر المنثور است که: ابن ابی حاتم از ابی زید روایت کرده که در ذیل آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» گفته: این آیه در باره نضر بن حارث نازل شد.<sup>۲</sup>

مؤلف: این روایت را الدر المنثور<sup>۳</sup> از ابن جریر و ابن منذر از ابن جریر نیز روایت کرده. و ظاهراً منظور وی تطبیق نضر بن حارث با عنوان کلی آیه است، همانطور که روش راویانی که متعرض اسباب نزول شده‌اند همین است که به جای اینکه بگویند: فلان مورد یکی از مصادیق آیه است، می‌گویند: آیه در باره فلان مورد نازل شده. و بنابراین، گفتار مجاهد که گفته است آیه بعدی که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى» در باره نضر بن حارث نازل شده از روایت گذشته بهتر است؛ چون شخص مزبور از معاریف قوم خود بوده، و آیه دوم همانطور که گفتیم در باره بزرگان ضلالت و پیشوایان کفر، و آیه اول در باره پیروان ایشان است.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله «مُخَلَّقَةٌ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» از امام (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «مُخَلَّقَةٌ» چنین کامل الخلقه است، و «غیرِ مُخَلَّقَةٌ» جنبی است که ناقص سقط شود.<sup>۱</sup>

و در الدر المنثور است که احمد، بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، ابن منذر، ابن ابی حاتم، و بیهقی - در کتاب شعب الایمان - از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که پیغمبری صادق و مصدق

است برای ما صحبت کرد که خلقت هر یک از شما در شکم مادر بعد از چهل روز در حالی که نطفه است شروع می‌شود و به صورت علقه در می‌آید، چهل روز هم علقه است، آنگاه به صورت مضغه در می‌آید، چهل روز هم مضغه است، آنگاه خداوند فرشته خود رامی فرستد تا در آن نفخ روح کند و دستور می‌دهد تا مقدر او را در چهار جهت بنویسد: یکی رزق، دوم اجل و مدت عمر، سوم عمل، چهارم سعادت و شقاوت.

به آن خدایی که غیر او خدایی نیست، بعضی از شما عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد تا جایی که میان او و بهشت بیش از یک ذراع فاصله نماند، ولی آن نوشته از عمل او پیشی گرفته، کار خود را می‌کند و با ارتکاب چند عمل از اعمال اهل دوزخ او را دوزخی می‌کند. و بعضی از شما عمل اهل جهنم را مرتکب می‌شود تا جایی که میان او و آتش دوزخ بیش از یک ذراع فاصله نماند، ولی آن نوشته از عمل او پیشی گرفته کار خود را می‌کند، یعنی او را موفق به چند عمل از اعمال اهل بهشت می‌سازد و به همان وسیله او را بهشتی می‌کند.<sup>۱</sup>

مؤلف: این روایت به طرق دیگری نیز از ابن مسعود، ابن عباس، انس و حذیفه بن اسید روایت شده<sup>۲</sup>، البته در متن آنها اختلاف هست. در بعضی از آنها - یعنی روایت ابن جریر از ابن مسعود - آمده که به فرشته گفته می‌شود: راه بیفت به سوی ام الکتاب و از روی آن کتاب نسخه‌ای از اوصاف این نطفه بردار. پس فرشته نزد ام الکتاب می‌رود و از آن کتاب از مطالبی که در باره آن نطفه است نسخه برداشته، تمامی صفات آن را می‌گیرد....

از طرق شیعه از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز قریب به این مضمون روایاتی رسیده، مانند آن روایتی که در قرب الاسناد حمیری از احمد بن محمد، از احمد بن ابی نصر، از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که در آن آمده: پس همین که چهار ماهش تمام شد، خدای تبارک و تعالی دو فرشته خلاق می‌فرستد تا او را صورتگری کنند و رزق و مدت عمرش، و شقاوت و سعادتش را بنویسند...<sup>۳</sup>

ما در تفسیر اول سوره آل عمران حدیث کافی از امام باقر (علیه السلام) را که در باره تصویر چنین و نوشتن مقدرات او است، نقل کردیم. و در آن داشت که آن دو ملک تمامی مقدرات آن طفل را از روی لوحی که در پیشانی مادرش می‌خورد نسخه برداشته و در آخر هر

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۴ و در این کتاب به جای (ابی زید) (ابی مالک) می‌باشد.

(۳) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۴.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

(۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۵.

(۳) قرب الاسناد.

مقدری که می‌نویسند شرط می‌کنند که اگر بدائی حاصل نشود وگرنه این مقدر تغییر می‌کند...<sup>۱</sup>

و در این معنا روایات دیگری نیز هست و مقتضای این حدیث و هر حدیثی که بدین معنا باشد این است که هر مقدری که برای کودک نوشته می‌شود قابل تغییر است همچنانکه مقتضای روایات وارده از طرف اهل سنت که گذشت خلاف این معنا است ولی به هر حال منافاتی میان این دو مدلول نیست برای اینکه برای هر چیز - و از آن جمله برای آدمیان - بهره‌ای از لوح محفوظی است که هرگز دچار تغییر و تبدیل نمی‌شود و نیز بهره‌ای از لوح محو اثبات دارد که قابل تغییر و تبدیل هست و بنابراین، قضا‌های رانده شده دو نوع است قضای حتمی و غیر حتمی که خدای تعالی در باره آن دو فرموده: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عَيْتُهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۲</sup>.

و ما، در گذشته گفتاری پیرامون معنای قضا گذرانیدیم و در آنجا روشن کردیم که لوح قضا هر چه باشد با نظام علیت و معلولیت منطبق است که به دو سلسله منحل می‌شود یکی سلسله علل تامه و معلولات آنها که هیچ قابل تغییر و تبدیل نیست و دیگری سلسله علل ناقصه و معلولهای آن که این سلسله تغییر و تبدیل می‌پذیرد. و گویا طایفه اول از روایات به قضا‌های حتمی چنین ودسته دوم به قضا‌های غیر حتمی او اشاره می‌کنند و ما این معنا را نیز توضیح دادیم که حتمیت قضا منافاتی با اختیاریت افعال آدمی ندارد که خواننده عزیز باید متوجه این نکته باشد.

و در کافی به سند خود از سلام بن مستنیر روایت کرده که گفت: از امام ابو جعفر (علیه السلام) از معنای آیه «مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» پرسش نمودم فرمود: «مخلقه» عبارتند از همان ذره‌هایی که خدا در پشت آدم قرار داده و از آنها پیمان گرفته و سپس به پشت مردان و رحم زنان روانشان کرد و آنان همان افرادی از انسانهاست که به دنیا می‌آیند تا از آن پیمان پرسش شوند، و اما «غیر مخلقه» عبارتند از هر انسانی که خداوند در هنگام خلقت ذره در پشت آدم قرارشان نداد و در نتیجه یا به صورت نطفه هدر رفته از بین می‌روند یا اگر هم صورت انسانی به خود بگیرند هنوز به کمال نرسیده و قبل از نفع روح سقط می‌شوند.<sup>۳</sup>

مؤلف: در گذشته، یعنی در بحث روایتی که در ذیل «آیه ذر» در سوره اعراف عنوان

(۱) کافی.

(۲) خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و نزد او است ام الكتاب.

سوره رعد، آیه ۳۹.

(۳) کافی.

کردیم توضیحی برای این حدیث گذشت.

و در تفسیر قمی به سند خود از علی بن مغیره از امام صادق، از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمود: وقتی آدمی به سن صد سالگی رسد «به ارذل العمر» رسیده است.<sup>۱</sup>

مؤلف: در تفسیر سوره نحل در ذیل آیه هفتم پاره‌ای روایات در این معنا ذکر کردیم. و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم و ابن مردویه، به سند صحیح از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: مردمی از اعراب بودند که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آمدند و اسلام می‌آوردند، و چون به دیار خود برمی‌گشتند اگر آن سالشان سال پر باران و پر حاصل و پر نتاج می‌بود می‌گفتند: دین ما دین صالحی است و به آن تمسک می‌کردند. و اگر آن سالشان سال بی باران و قحطی و مصیبت زا می‌بود می‌گفتند: این دین که ما اختیار کردیم هیچ خیر و برکتی ندارد؛ و بدین جهت بود که آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَغْبِطُ اللَّهُ عَلَيَّ حَرْفٍ» نازل شد.<sup>۲</sup>

مؤلف: این معنا به غیر این، از طریق ابن عباس نیز روایت شده.

و در کافی به سند خود از زراره از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن جناب از معنای کلام خدای عزوجل پرسیدم که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَغْبِطُ اللَّهُ عَلَيَّ حَرْفٍ» فرمود: بله مردمی هستند که خدا را به بیگانگی می‌پرستند و از پرستش غیر خدا دست برمی‌دارند و از شرک بیرون می‌شوند، ولی نمی‌دانند که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است. اینها کسانی هستند که خدا را به یک طرف می‌پرستند، یعنی با شک در نبوت محمد و حقانیت آنچه آورده، و می‌گویند: ما صبر می‌کنیم ببینیم اموالمان زیاد می‌شود و عافیت در بدن و فرزند می‌یابیم، یا نه، اگر اموالمان زیاد شد و خود و فرزندمان قرین عافیت شدیم آن وقت می‌فهمیم که این مرد صادق، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و اما اگر نشد به دین سابق خود برمی‌گردیم. لذا خدای تعالی در باره آنان می‌فرماید: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» یعنی اگر عاقبتی در دنیای خود یافت به آن دین اطمینان می‌یابد «وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ» یعنی اگر دچار بلایی در خود شد «انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهًا»، با شک خود به سوی شرک قبلیش برمی‌گردد «خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ» فرمود: مقصود از «انقلاب» همین است که مشرک می‌شود، و غیر خدا را

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۹.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۶.

می خواند و می پرستند...<sup>۱</sup>.

مؤلف: این روایت را صدوق در کتاب توحید خود بامختصر اختلافی نقل کرده<sup>۲</sup>.

و در الدر المنثور است که فاریابی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که در ذیل آیه «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» گفته: یعنی کسی که بپندارد که خدا، محمد (صلی الله علیه و آله) را در دنیا و آخرت یاری نمی کند، «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ» یعنی طنابی به سقف خانه خود بیاویزد «ثُمَّ لِيَقْطَعْ» پس خود را خفه کند تا بمیرد<sup>۳</sup>.

مؤلف: هر چند این حرف تفسیری است از ابن عباس ولیکن در حقیقت معنای شأن نزول را در بردارد و به همین جهت ما آن را نقل کردیم.

### سوره حج، آیات ۱۷-۲۴

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ  
 أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ  
 أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ  
 وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ  
 اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸) هَذَا نَحْنُ نَحْنُ اخْتَصَمُوا فِي  
 رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قَطَعْنَا لَهُمْ نِيَابَ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ  
 الْحَمِيمُ (۱۹) يُضَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ  
 حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ  
 الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ  
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُخَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَ  
 هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ (۲۴).

### ترجمه آیات

کسانی که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئی ها و نصاری و مجوس و کسانی که شرک  
 آوردند خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می نهد، و از هم جدایشان می کند که خدا به همه چیز گواه  
 است (۱۷).

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۲) توحید صدوق.

(۳) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۷.

مگر ندانی که هر که در آسمانها و در زمین هست با خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری مردمان خدا را سجده می کنند و بسیاری نیز عذاب بر آنها محقق شده و هر کس که خدا خوارش کند دیگر کسی نیست که او را گرمی بخشد که خدا هر چه بخواهد می کند (۱۸).

این دو طایفه دشمنان هم هستند که در مورد پروردگارش با یکدیگر مواخسه کرده اند، و کسانی که کافرند برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود (۱۹).

که اعماء ایشان را با پوستها بگدازد (۲۰).

و برایشان گرزهایی آهنین آماده است (۲۱).

هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند (گویند) عذاب سوزان را بچشید (۲۲).

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دینا خواهد بود (۲۳).

آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند (۲۴).

## بیان آیات

بعد از آنکه در آیات سابق اختلاف مردم و خصومت آنان را درباره خدای سبحان نقل کرد که یکی تابع پیشوایی گمراه کننده است و دیگری پیشوایی است گمراه کننده که بدون علم در باره خدا جدال می کند، و یکی دیگر مذبذب و سرگردانی است که خدا را در یک صورت می پرستد و در سایر صور به شرک قبلی خود بر می گردد و دیگری به خدای سبحان ایمان دارد و عمل صالح می کند، اینک در این آیات می فرماید که خدا علیه ایشان شهادت می دهد و به زودی در روز قیامت میان آنان داوری می کند در حالی که همه خاضع و مقهور او هستند و در برابر عظمت و کبریای او به سجده در می آیند، سجده حقیقی - ولو اینکه بعضی از اینان یعنی آنهایی که عذاب بر آنان حتمی شده بر حسب ظاهر از سجده امتناع کنند - آنگاه اجر مؤمنین و کیفر غیر مؤمنین را بعد از فصل قضاء در قیامت بیان می کند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»

مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» به قرینه مقابله کسانی است که به محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) و کتاب و قرآن ایمان آوردند. و مراد از «وَالَّذِينَ هَادُوا» گروندگان به موسی و

پیامبران قبل از موسی است که در موسی توقف کردند و کتابشان تورات است. که بخت نصر پادشاه بابل وقتی در اواسط قرن هفتم بر آنان مستولی شد قبل از مسیح آن را سوزانید و مدتها به کلی نابود شد تا آنکه عزرای کاهن در اوایل قرن ششم قبل از مسیح در روزگاری که کورش پادشاه ایران بابل را فتح نموده و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داده به سرزمین مقدس برگردانید آن را به رشته تحریر در آورد.

و مراد از «صابئین» پرستندگان کواکب نیست به دلیل خود آیه که میان صابئین و مشرکین مقابله انداخته بلکه - به طوری که بعضی گفته اند - صابئین عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به حضرت یحیی بن زکریای پیغمبر نسبت داده اند، و امروز عامه مردم ایشان را (صبی) می گویند، و ما در ذیل آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ» ابجشی در باره صابئین گذرانندیم.

و مراد از «نصاری» گروندگان به مسیح، عیسی بن مریم (علیهما السلام) و پیامبران قبل از وی، و کتب مقدسه انجیل های چهارگانه (لوقا، مرقس، متی و یوحنا) و کتب عهد قدیم است، البته آتمقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس بداند، لیکن قرآن کریم می فرماید: کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد.

و منظور از «مجوس» قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، کتاب مقدسشان «اوستا» نام دارد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن ندارند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر درآمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است، مجوسیان معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، و دیگری مبدأ شر. اولی نامش «بزدان» و دومی «اهریمن» و یا اولی «نور»، و دومی «ظلمت» است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته، بدون اینکه مانند بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند. و نیز مسلم است که عناصر بسیطه - و مخصوصاً آتش را - مقدس می دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده هایی داشتند که وجود همه عالم رامستند به



«اهورا مزدا» دانسته، او را ایجاد کننده همه می دانستند.

و اما مراد از «مشرکین» در «والذین اشركوا» همان وثنی ها هستند که بت می پرستیدند، و اصول مذاهب آنها سه است: یکی مذهب وثنیت صابئه، و یکی وثنیت برهمنیه، و یکی بودایی. البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است، وگرنه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی بخواهند می پرستند، بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند بت پرستان حجاز، و طوائفی در اطراف معموره جهان، که گفتار مفصل و شرح عقایدشان در جلد دهم این کتاب گذشت.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» - مقصود از این «فصل» فصل قضاء و حکم به حق در مسائلی است که صاحبان این مذاهب در آن اختلاف داشته اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ ساتری در میان نماند، و هیچ حاجبی جلوان حکم به حق را نگیرد.

و اگر کلمه «إِنَّ» در این آیه شریفه تکرار شده برای تأکید است؛ چون میان «إِنَّ» اول، و خبرش زیاد فاصله شده، لذا دوباره «إِنَّ» را تکرار فرموده تا تأکید، اثر خود را ببخشد. نظیر این تکرار در سوره نحل آمده: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَتَقُوِّرْ رَجِيمٌ»<sup>۱</sup> و نیز در همان سوره این تکرار آمده، می فرماید: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ، وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَتَقُوِّرْ رَجِيمٌ»<sup>۲</sup>.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» - این جمله تعلیل آن فصل است که چگونه فصل به حق است.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ...»

ظاهراً خطاب در جمله «أَلَمْ تَرَ» به همه کسانی است که می توانند بینند و صلاحیت خطاب را دارند، و منظور از دیدن در اینجا، دانستن است.

البته ممکن هم هست بگوئیم خطاب مختص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و مقصود از رؤیت، رؤیت قلبی است، همچنانکه در باره آن فرموده: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، أَفَتُنْمَا رُؤْيَاهُ عَلَىٰ مَا يَبْرَى»<sup>۳</sup>.

(۱) سوره نحل، آیه ۱۱۰.

(۲) سوره نحل، آیه ۱۱۹.

(۳) دل در آنچه دید دروغ نگفت، آیا در آنچه وی دید با او می ستیزید. سوره نجم، آیات،

و اینکه در آیه مورد بحث سجده رابه غیر عقلا از قبیل خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها نسبت داده، خود دلیل بر این است که مراد از آن، سجده تکوینی است، نه سجده تشریحی و تکلیفی. و سجده تکوینی عبارت است از تذلل و اظهار کوچکی در مقابل عزت و کبریایی خدای عزوجل، و در تحت قهر و سلطنت او. و لازمه آن این است که کلمه «مَنْ» در جمله «مَنْ فِي الْأَرْضِ» شامل نوع انسان، از مؤمن و کافر، بشود چون در سجده تکوینی و تذلل وجودی، استثنایی نیست.

و اگر در زمره سجده کنندگان خود آسمان و زمین را نام نبرد، با اینکه حکم سجده تکوینی شامل آنها نیز هست، می فهماند که معنای کلام این است که مخلوقات علوی و سفلی چه آنها که عقل دارند و چه آنها که ندارند، در وجودشان خاضع و متذلل در برابر عزت و کبریایی خدایند، و مدام با هستی خود به طور تکوین و اضطرار سجده می کنند.

جمله: «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» عطف است بر جمله «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ...» و معنایش این است که: سجده می کند برای او هر کس که در آسمانها و زمین است و نیز سجده می کند برای او بسیاری از مردم. و اگر سجده آدمی را به بسیاری از آنان نسبت داد، خود دلیلی است بر اینکه منظور از این سجده نوع دیگری از سجده و غیر از سجده سابق است؛ چون اگر همان مقصود بود، تمامی افراد بشر در آن سجده شرکت دارند. پس این نوع سجده همان سجده تشریحی، و اختیاری و به رو افتادن به زمین برای تجسم تذلل است، تا آن تذلل و عبودیت تکوینی و ذاتی را اظهار کنند.

و در جمله «وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» با جمله قبلی مقابله افتاده و این مقابله می رساند که معنای آن این است که مقصود از آن بسیاری که عذاب بر آنان حتمی شده کسانی هستند که از سجده سر می تانند، چیزی که هست اثر سر پیچی که همان عذاب است در جای خود آن ذکر شده، و اگر ثبوت عذاب در جای خودداری از سجده ذکر شده، برای این است که دلالت کند بر اینکه این عذاب عین همان عمل ایشان است، که به صورت عذاب به ایشان بر می گردد. و نیز برای این است که زمینه را برای جمله بعدی که می فرماید «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» فراهم سازد، چون جمله مذکور دلالت می کند بر اینکه ثبوت عذاب برای آنان به دنبال سر پیچی آنان از سجده، خواری و ذلت است که دیگر دنبالش کرامت و خیری نخواهد بود.

پس امتناع آنان از سجود، به مشیت خدا عذاب را برای ایشان به دنبال دارد، و آن عذاب هم عبارت است از خواری و ذلتی که بعد از آن کرامتی تا ابد نخواهد بود، برای اینکه

همه خیرها، و خیر همه اش به دست خدا است، همچنانکه فرموده: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ»<sup>۱</sup> و با این حال اگر او خیر را از شخصی دریغ بدارد، دیگر کسی نیست که خیر را به آن شخص برساند. جمله «إِنَّ اللَّهَ يَقَعْلُ مَا يَشَاءُ» کنایه است از عموم قدرت خدا، و تعلیلی است برای مطالب قبل که یکی اثبات عذاب بود برای مستکبرین از سجده برای خدا، و یکی اهانت آنان بود، اهانتی که بعد از آن کرامتی نباشد.

پس معنای آیه - و خدا داناتر است - این می شود که: خدا در روز قیامت میان مردمی که با هم اختلاف داشتند حکم می کند و آنها را از یکدیگر متمایز و جدا می سازد. تو که خوب می دانی که موجودات علوی و سفلی همه با تکوین و هستی خود در برابر خدا تذلل و خضوع دارند و تنها بشر است که بسیاری از آنان در مقام عبودیت برخاسته، خضوع و عبودیت ذاتی خود را اظهار می دارند و بعضی از ایشان از این اظهار استنکاف می ورزند، و این دسته کسانی هستند که عذاب بر آنان حتمی شده، و خدا خوارشان می سازد، خواری که بعد از آن دیگر کرامتی نباشد، و او بر هر چه بخواهد قادر است و آنچه بخواهد می کند.

با این معنایی که برای آیه کردیم وجه اتصالش به ما قبل روشن گردید.

«هُذَانِ خَضَمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قَطَعَتْ لَهُمْ نُيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ»

اشاره با کلمه «هذان» به دو طایفه ای است که جمله «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و جمله بعدی اش: «وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» بر آن دو دلالت می کرد.

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده فهمیده می شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی باطل؛ چون اگر این دو جامع را در نظر بگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم. و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم، یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد. پس طوائف مذکور در آیه هم، با همه اختلافی که در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنابراین خوب می توان فهمید که تعبیر «خَضَمَانٍ اخْتَصَمُوا» چقدر جالب و پر معنا است. از یک طرف اهل خصومت را تشبیه آورده،

(۱) سوره آل عمران، آیه ۲۶.

و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده، و آنگاه خصومتشان را در بارها پروردگارشان دانسته و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند در یک مسأله است، و آن وصف ربوبیت خدا است.

پاره ای رب خود را به اسماء وصفاتی توصیف می کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می دهند که لایق ساحت اوست، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند. اینها اهل حقتند، و بر طبق همین اوصاف، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل می کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلاً برای او شریک یا فرزند قائل می شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می پوشانند، (چون کفر همان پوشاندن حق است)، و این کافرو آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از «خَضَمَانِ».

آنگاه شروع کرده، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده، می فرماید: «فَالَّذِينَ كَفَرُوا قَطَعَتْ لَهُمْ نُيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند.

«يُضْهِرُّ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ»

کلمه «صهر» به معنای آب کردن است، و معنای آیه این است که با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود.

«وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ»

کلمه «مقامع» جمع «مقمعة» و «مقمعة» به معنای پتک و گرز است.

«كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ دُفِقُوا عَذَابَ الْخَرْقِ»

ضمیر «منها» به آتش برمی گردد؛ و کلمه «مِنْ غَمٍّ» بیان آن است. و ممکن هم هست کلمه «من» به معنای سببیت باشد. و کلمه «حریق» به معنای «محرق = سوزاننده» است، مانند «الیم» که به معنای «مُولَم = دردآور» است.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا...»

کلمه «آساور» به طوری که گفته اند جمع «اسوره» است، و «اسوره» خود جمع «سوار» است، و «سوار» به طوری که راغب<sup>۱</sup> گفته معرب «دستواره» است. و بقیه کلمات آیه روشن است.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»

«قول طیب» کلامی است که در آن خباثت نباشد. و «کلام خبیث» به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین رایکجا جمع نموده، و فرموده: «دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>.

پس معنای اینکه فرمود «به سوی قول طیب هدایت شدند» این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود. و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی آید.

میان آیه مورد بحث و آیه «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» مقابله ای است، که خواننده عزیز خود آن را درک می کند.

### بحث روایتی

در کتاب توحید به سند خود از اصبح بن نباته از علی (علیه السلام) روایت کرده که در حدیثی فرموده: قبل از اینکه مرا از دست بدهید از من پرسش کنید. اشعث ابن قیس برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین از مجوس چطور باید جزیه گرفت، با اینکه آنها اهل کتاب نیستند، و پیغمبری به سوی ایشان گسیل نشده؟ فرمود: بله ای اشعث خداوند به سوی آنان کتاب و رسولی فرستاد، تا آنکه وقتی پادشاهی در شبی مست شد و با دختر خود هم بستر گردید.

(۱) مفردات راغب، ماده «سور».

(۲) یعنی آرمان و شعارشان در بهائت کلمه «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» است و نیتشان به یکدیگر سلام است و

آخرین آیه ایشان کلمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است. سوره نوح، آیه ۱۰.

چون صبح شد خبر در میان مردم انتشار یافت، همه جلوی خانه او گرد آمده گفتند: تو دین ما را آلوده کرده، و ازین بردی، باید بیرون شوی، تا تورا با زدن حد پاک کنیم. پادشاه به ایشان گفت همه جمع شوید و به سخن من گوش فرا دهید، اگر دیدید که هیچ راهی جز حد زدن نیست آن وقت خود دانید، هر کاری می خواهید بکنید.

و چون همه گرد آمدند به ایشان گفت: هیچ می دانید که خدای تعالی هیچ بنده ای را گرامی تر از پدر و مادر ما، آدم و حوا نیافریده؟ گفتند: بله، درست است. گفت مگر نبود که او دختران خود را به پسران خود داد؟ گفتند، درست است، و همین دین ما باشد؟ همگی بر پیروی چنین مسلکی هم پیمان شدند، خداوند هر علمی که داشتند از سینه شان محو کرد و کتابی که در بینشان بود از میانشان برداشت؟ و در نتیجه مجوس کافر و اهل آتشند که بدون حساب وارد آتش می شوند، ولی منافقین حالشان شدیدتر از ایشان است؟ اشعث گفت: به خدا سوگند مثل این جواب از کسی نشنیدم، و به خدا سوگند دیگر چنین پرسشی را تکرار نمی کنم<sup>۱</sup>.

مؤلف: اینکه امام (علیه السلام) فرمود: «منافقین حالشان بدتر است» منظورش تعریض به اشعث منافق است. و اما اینکه مجوسیان اهل کتابند، روایات دیگری نیز بر وفقش هست، و در آنها آمده که پیغمبری داشتند و او را کشتند و کتابش را سوزاندند.

و در الدر المنثور در تفسیر جمله «إِنَّ اللَّهَ يَقَعْلُ مَا يَشَاءُ» آمده که ابن ابی حاتم، ولالکابی - در کتاب سنت - و خلعی در - کتاب فوائدهش - از علی (علیه السلام) روایت کرده اند که شخصی از جنابش پرسید: در میان ما مردی است که در باره مشیت بحث می کند. حضرت فرمود: ای عبدالله خداوند تورا برای آنچه خود می خواست خلق کرد، و یا برای آنچه تو می خواستی؟ عبدالله گفت: برای آنچه که خودش می خواسته. حضرت فرمود: مثلاً اگر تورا مریض می کند، وقتی مریض می کند که خودش خواسته باشد، و یا وقتی که تو خواسته باشی؟ گفت: وقتی خودش خواسته باشد. باز فرمود: بعد از آنکه مریضت کرد وقتی بهبودیت می دهد که خودش خواسته باشد، یا تو خواسته باشی؟ گفت: وقتی خودش خواسته باشد. باز پرسید تورا وقتی به بهشت می برد که خودش خواسته باشد، یا تو خواسته باشی؟ گفت: بلکه وقتی خودش خواسته باشد. فرمود: به خدا سوگند اگر غیر این جواب می گفتمی آن عضو را که دید گانت در آن است با شمشیر می زدم<sup>۲</sup>.

(۱) توحید صدوق، ص ۳۰۶.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۸.

**مؤلف:** این روایت را صدوق هم در کتاب توحید به سند خود از عبدالله بن میمون قداح از جعفر بن محمد از پدرش (علیهما السلام) روایت کرده، و در آن نام بهشت نیامده، تنها آمده که «وقتی تورا داخل می کند که خودش خواسته باشد یا تو خواسته باشی»<sup>۱</sup>.

در سابق، در جلد اول این کتاب، در تفسیر آیه «وَلَا يُضِلُّهُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقِينَ» روایت دیگری در این معنا با شرح گذشت.

و در توحید به سند خود از سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده که گفت: حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مشیت یکی از صفات افعال است، پس هر که معتقد باشد که خدا از ازل مرید و شائی (خواهنده) بوده موحد نیست<sup>۲</sup>.

**مؤلف:** در اینکه بار دوم فرمود «پس هر که معتقد باشد که خدا از ازل مرید و شائی بوده موحد نیست» اشاره است به اینکه اراده و مشیت یک چیز است، و همینطور هم هست، چون مشیت وقتی آدمی به آن موصوف می شود که آدمی فاعلی در نظر گرفته شود، که می داند چه می کند، و چه کرده است، و همین معنا وقتی اراده نامیده می شود که فاعلیت فعل تمامیت و کمال یافته باشد، به طوری که فعل از آن منفک نشود.

و به هر حال اراده و مشیت وصفی است خارج از ذات و عارض بر ذات، و به همین جهت خدای تعالی آن طور که به صفات ذاتی اش از قبیل علم و قدرت موصوف می شود، به اراده و مشیت موصوف نمی شود، چون ذات او منزله از تغییر است، و با عروض عوارض دگرگون نمی شود. پس اراده و مشیت از صفات فعل او، و منتزع از فعل او، و یا از جمع شدن اسباب ناقصه که مجموع علت تامه است می شود.

پس اینکه می گوئیم خدا اراده کرد چنین و چنان کند، معنایش این است که اگر چنین و چنان کرد با علم به صلاحیت آن کرد، و می دانست که مصلحت انجام آن بیشتر از مصلحت ترک آن است. و یا معنایش این است که وسیله و اسباب آن را با علم به صلاحیت آن فراهم نمود.

و چون اراده به آن معنایی که در خود ما است غیر از ذات خدا است، لذا اگر کسی بگوید خدا لایزال مرید بوده، لازمه گفتارش این می شود که غیر از ذات خدا چیز دیگری هم ازلی بوده، چیزی که مخلوق او نبوده، بلکه با او بوده است، و این با توحید منافات دارد.

(۱) توحید صدوق، ص ۳۳۷.

(۲) توحید صدوق، ص ۳۳۸.

و اما اگر کسی اراده را به آن معنا که در خود ما است نگیرد، بلکه بگوید معنای اراده علم به اصلح است، در این صورت مانعی ندارد که بگوید خدا از ازل مرید بوده چون علم جزء ذات خداست، چیزی که هست در این صورت اراده را صفت جداگانه ای در مقابل علم و حیات و قدرت گرفتن وجهی ندارد.

و در الدر المنثور است که سعید بن منصور، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، و بیهقی - در کتاب دلائل - از ابوذر روایت کرده اند که وی سوگند می خورد که آیه «هُذَانِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ... إِنَّ اللَّهَ يَقَعْلُ مَا يُرِيدُ»، در باره سه نفر از مسلمانان و سه نفر از کفار نازل شد که در جنگ بدر با هم روبرو شدند و هماوردی کردند. از مسلمانان حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث و علی بن ابی طالب. و از کفار عتبیه و شیبه، فرزندان ربیع، و ولید بن عتبیه بودند. علی (علیه السلام) فرمود: من اول کسی هستم که در روز قیامت برای خصومت روی زانومی نشینم<sup>۱</sup>.

**مؤلف:** صاحب الدر المنثور<sup>۲</sup> این روایت را نیز از عده ای از اصحاب جوامع از قیس بن سعد بن عباده و از ابن عباس و دیگران نقل کرده. و در مجمع البیان آن را از ابوذر و عطاء نقل کرده است<sup>۳</sup>.

و در خصال از نصر بن مالک روایت کرده که گفت: من به حسین بن علی (علیه السلام) عرضه داشتم: یا ابا عبدالله! در معنای «هُذَانِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» حدیثی بفرما. فرمود: منظور بنی امیه و ما هستیم که در پیشگاه عدل الهی مخاصمه خواهیم کرد. ما خدای را تصدیق نمودیم و آنان تکذیب کردند. پس «خصمان» در روز قیامت ماییم<sup>۴</sup>.

**مؤلف:** این روایت نمی خواهد بفرماید، شأن نزول آیه ما هستیم، بلکه می خواهد بفرماید یکی از مصادیق «خصمان» ماییم.

نظیر این روایت، روایتی است که کافی به سند خود از ابن ابی حمزه از امام باقر (علیه السلام) آورده که فرمود: برای کسانی که به ولایت علی کفر ورزیدند جامه ای از آتش

(۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۴۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۷.

(۳) خصال صدوق، ص ۳۲.

(۴) خصال صدوق، ص ۳۲.

بریده می شود<sup>۱</sup>.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله «وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَرْيَةِ» گفته که مقصود از «قول طیب» توحید و اخلاص است. و در معنای جمله «وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فرموده، صراط حمید ولایت است<sup>۲</sup>.

مؤلف: و در محاسن به سند خود از ضریس از امام باقر روایتی به این معنا آورده است<sup>۳</sup>.

و در مجمع البیان آمده که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرموده: هیچ کس به قدر خدای عزوجل حمد را دوست نمی دارد<sup>۴</sup>.

سوره حج، آیات ۲۵ - ۳۷

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ  
 لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِن عَذَابِ  
 الَّهِم (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَظَهَّرَ بَيْتِي  
 لِلْقَائِمِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرَّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا  
 وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ  
 اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا  
 أَمْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدْوَهُمْ  
 الَّذِي لَدَى الْبَيْتِ الَّذِي يُدْعُونَ لِيُؤْثِرُوا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَذُكِّرُوا بِاللَّهِ وَاعْلَمُوا  
 بِحُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهِ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ  
 الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)  
 حُتْفَاءَ اللَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ  
 أَوْ تَهَوَّىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَن يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن  
 تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ  
 الْعَتِيقِ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ  
 الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ  
 وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ  
 يُنْفِقُونَ (۳۵) وَالَّذِينَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ  
 اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَائِمَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۲.  
 (۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳.  
 (۳) محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۶۹، ط قم.  
 (۴) مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۸.

سَعْرَهَا لَكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَبَالَ اللَّهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ يَبَالَ  
التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَعَرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَ بَشِّرِ  
الْمُحْسِنِينَ (۳۷).

### ترجمه آیات

کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا و مسجد الحرام که ما آن را برای همه مردم معبد قرار دادیم و  
مقیم و مسافر در آن یکسان است باز می دارند بدانند که ما به هر کس از ایشان که بخواهد در آنجا تجاوزی  
و ستمی بکند عذابی دردناک خواهیم داد (۲۵).

و چون ابراهیم را آن روز که این خانه نبود در جای این خانه جادادیم (و مقرر داشتیم) چیزی را با من  
شریک نپندارد و خانه ام را برای طواف کنندگان و مقیمان و سجده گزاران پاکیزه دارد (۲۶).

و به او گفتیم مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند. و سوار بر مرکب های لاغر شده ازدوری راه از  
دره های عمیق بیایند (۲۷).

تا شاهد منافع خویشتن باشند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما شما را از حیوانات روزی  
دادیم، از آن بخورید و به درمانده فقیر نیز بخورانید (۲۸).

آنگاه کثافتی که در حال احرام برایشان است بسترند و به نذرهایشان وفا کنند و براین خانه کهن  
طواف کنند (۲۹).

آری این چنین، و هر کس حرمت یافتگان خدای را بزرگ بدارد همان برای او نزد پروردگارش  
عمل نیکی محسوب می شود، و خدا چار پایان را بر شما حلال کرده مگر آنچه که برایتان خوانده شود.  
پس، از پلیدی بها کناره گیری کنید و از گفتار دروغ اجتناب ورزید (۳۰).

مخلصان خدا باشید نه مشرکان او، و هر که به خدا شرک آورد چنان است که از آسمان در افتاده  
مرغان او را بر بایند، و یا باد او را به جایی دور دست برد (۳۱).

چنین، و هر کس قربانی های خدا را بزرگ دارد این از پرهیزگاری دلها است (۳۲).

شما را تا مدتی از آن منفعت ها است، سپس زمان رنج آن تا برگشتن به خانه کعبه ادامه دارد (۳۳).

برای هر امتی عبادتی دادیم تا نام خدا را بر حیوانات بسته زبان که روزیشان کرده است یاد کنند،  
پس معبود شما خدای یگانه است، مطیع او شوید و فروتنان را بشارت ده (۳۴).

همان کسانی که چون نام خدا برده شود دلهایشان بترسد که بر حادثات صبرند و نماز بپا دارند و از  
آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند (۳۵).

و قربانیها را برای شما از مراسم حج قرار دادیم که غذایتان نیز هست نام خدا را در آن حال که به پا  
ایستاده اند بر آنها یاد کنید و چون پهلو به زمین نهادند از گوشتشان بخورید و به فقیر و سائل هم بخورانید. این  
چنین، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم شاید سپاس دارید (۳۶).

گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی رسد، چنین، حیوانات را به خدمت شما گرفتیم تا خدا را  
برای هدایتی که شما را کرده، بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده (۳۷).

### بیان آیات

این آیات مزاحمت و جلوگیری کفار مشرک از ورود مؤمنین به مسجد الحرام را ذکر  
می کند، و تهدیدی که به ایشان نموده نقل می کند. و اشاره ای دارد به تشریح حج خانه خدا  
برای اولین بار در عهد ابراهیم، و مأموریت او به اینکه حج را در میان مردم اعلام بدارد. و نیز  
پاره ای از احکام حج را بیان می کند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ  
لِلنَّاسِ»

کلمه «صد» به معنای جلوگیری است. و کلمه «سواء» مصدر به معنای فاعل است.  
و «عكوف در مکان» به معنای اقامت در آن است. و کلمه «بادی» از «بدو» و به معنای  
ظهور است. و مراد از آن به طوری که گفته اند کسی است که مقیم مکه نباشد، بلکه از خارج  
وارد مکه شود. و کلمه «الحاد» به معنای میل به خلاف استقامت است، و اصل آن کجی  
پای حیوان بوده.

و مراد از جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا» مشرکین مکه است که به نبوت رسول خدا (صلی الله  
علیه و آله) کفر ورزیدند و در اول بعثت، یعنی قبل از هجرت، مانع از گرویدن مردم به اسلام  
می شدند. و مقصود از «سبیل الله» همان اسلام است، و نیز مؤمنین را از داخل شدن به مسجد  
الحرام، برای طواف کعبه، و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می داشتند. پس جمله  
«یصدون» استمرار را می رساند، و عطف آن بر فعل ماضی «كَفَرُوا» ضروری به این افاده  
نمی رساند، و معنای آیه این است: آنهايي که قبلاً کفر ورزیدند و بر جلوگیری مردم از راه خدا  
و جلوگیری مؤمنین از مسجد الحرام مداومت نمودند.

و با این بیان روشن می شود که: جمله «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» عطف است بر جمله  
«سبیل الله»، و مراد از جلوگیری مؤمنین از ادای عبادات، مناسک در کعبه است، و لازمه این

جلوگیری این بوده که نگذارند کسی هم از خارج وارد مکه شود.

و با این بیان روشن می گردد که منظور از جمله «الذی جعلناه للناس» - که وصف مسجد الحرام است - این است که «جَعَلْنَاهُ لِعِبَادَةِ النَّاسِ = آن را محل عبادت مردم قرار دادیم»، نه اینکه ملک آن را به مردم واگذار نمودیم. پس به حکم این آیه، مردم مالک این معنا هستند که در مسجد الحرام عبادت کنند، و کسی نتواند از ایشان جلوگیری کند. و اگر اینطور تعبیر فرموده برای این است که بفهماند عبادت مردم در مسجد الحرام حق ایشان است، و جلوگیری ایشان، تعدی در حق والحاد به ظلم است. همچنانکه اضافه «سبیل» به کلمه «الله» برای افاده این معنا است که جلوگیری مردم از عبادت در مسجد تعدی به حق خدا است.

مؤید این معنا این است که بعد از جمله مورد بحث فرموده: «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» یعنی اهل آن و خارجی هایی که داخل آن می شوند، در اینکه حق دارند در آن مسجد عبادت کنند برابرند.

و مراد از اقامت در آن، و در خارج آن، یا اقامت در مکه و در خارج مکه به طور مجاز عقلی است. و یا از این باب است که ملازم بودن مسجد برای عبادت آن است که از خارج وارد آن شوند.

«وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ»

این جمله کیفر کسی که مردم را در این حق ظلم می کند بیان می فرماید، و لازمه آن تحریم این عمل، یعنی بازداری مردم از دخول مسجد برای عبادت است. و مفعول «یرد» حذف شده تا دلالت بر عموم کند. و حرف «باه» در «بالحاد» برای ملابست، و در «بظلم» برای سببیت است. جمله مورد بحث دلالت می کند بر اینکه خبر «إِنَّ» در جمله «إِنَّ الْكُفْرَوا» چیست.

و معنای آیه این است که: کسانی که کافر شدند و همواره مردم را از راه خدا، که همان دین اسلام است، بازمی دارند و مؤمنین را از ورود به مسجد الحرام که ما آن را معبدی برای مردم قرار دادیم که عاکف و بادی در آن برابرند، جلوگیری می کنند بدانها از عذاب می چشانیم چون آنها با مردم با الحاد و ظلم مواجه می شوند و کسی که چنین باشد ما از عذابی دردناک بدو می چشانیم.

مفسرین در اعراب مفردات آیه و جملات آن گفته های بسیار زیادی دارند، و شاید آنچه ما آوردم مناسب ترین وجه نسبت به سیاق آیه باشد.

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَظَهَّرَ بَيْتِي لِلْقَائِمِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ»

«بوء له مکانا کذا» معنایش این است که برای او فلان مکان را مهیا کرد، تا مرجع و بازگشت گاه او باشد و همواره بدانجا برگردد. و کلمه «مکان» به معنای محل استقرار هر چیزی است. بنابراین «مکان خانه» قطعه ای است از زمین که خانه کعبه در آن بنا شده، و مراد از «قائمین» آن طور که از سیاق استفاده می شود، کسانی هستند که خود را برای عبادت خدا و نماز به تعب می اندازند. و کلمه «رکع» جمع «راکع» است، مانند «سجد» که جمع «ساجد» است. و همچنین «رکوع» و «سجود» نیز جمع راکع و ساجد است.

کلمه «إِذْ» در جمله «وَإِذْ بَوَّأْنَا...» ظرفی است متعلق به مقدر، و تقدیر آن «اذا ذکر وقت کذا» است. و در این جمله داستان معبد شدن کعبه برای مردم را بیان می کند، تا همه بهتر بفهمند، که چگونه جلوگیری مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

و اینکه خدای تعالی مکان بیت را برای ابراهیم (علیه السلام) تبوئه قرار داد معنایش این است که آن را مرجع برای عبادت قرار داد، تا عبادت کنندگان آنجا را خانه عبادت خود قرار دهند. و این که خانه را هم به خود نسبت داد، و فرمود: «وَظَهَّرَ بَيْتِي = پاک کن خانه ام را» اشاره به همین قرارداد دارد.

و بدون تردید این قرارداد عبارت بوده از وحی به ابراهیم که تو این مکان را مکان و مرجع برای عبادتم بکن. پس معنای «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» این است که: ما وحی کردیم به ابراهیم که برای عبادتم قصد این مکان کن. به عبارتی دیگر مرا در این مکان عبادت کن.

با این بیان روشن گردید که کلمه «إِنَّ» در جمله «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» تفسیری است که وحی سابق را به اعتبار اینکه از مقوله قول بوده، تفسیر می کند و دیگر احتیاجی به تقدیر «وحی کردیم که» و یا «گفتیم» و امثال آن نیست.

و نیز روشن شد که مقصود از جمله «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» البته در خصوص این سیاق، نهی از شرک به طور مطلق نیست، هر چند شرک به طور مطلق مورد نهی است، ولی مقصود نهی از خصوص شرک در عبادت است، چون کسی که به زیارت کعبه می رود مقصودش عبادت است. و به عبارتی روشن تر: نهی از شرک در اعمال حج، از قبیل تلبیه برای بتها اهلال برای آنها و امثال آن است.

و همچنین معنای جمله «وَظَهَّرَ بَيْتِي ...» این است که وحی کردیم که خانه مرا برای

طواف کنندگان و نمازگزاران و راکمان و ساجدان تطهیر کن. و تطهیر هر چیز به معنای این است که آن را آتچنان از کثافات و پلیدیها پاک کنند و به حالتی برگردانند که طبع اولی اقتضای آن حالت را دارد. و منظور از اینکه بیت را به خود نسبت داده، فرمود: «بیتی»، این است که بفهماند این خانه مخصوص عبادت من است.

و تطهیر معبد، به همان جهت که معبد است، این است که آن را از اعمال زشت و پلیدیها که مایه فساد عبادت است پاک کنند، و چنین پلیدی همان شرک و مظاهر شرک یعنی بتها است.

پس تطهیر خانه خدا، یا منزله داشتن آن از خصوص پلیدیهای معنوی است، و ابراهیم (علیه السلام) مأمور شده که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از قذارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد، همانطور که خودش مأمور به چنین عبادتی شده بود، و یا تطهیر آن از مطلق نجاسات، و پلیدیها چه مادی و چه معنوی است.

لیکن از این دو احتمال آنکه با سیاق آیه نزدیکی بیشتری دارد همان احتمال اول است، و حاصل تطهیر معبد، از ارجاس و پلیدیهای معنوی، برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا باشد، و مشوب به شائبه شرک نباشد در آنجا تنها خدا را پرستند و چیزی را شریک او نکنند، پس بنابر آنچه سیاق افاده می کند معنای آیه این می شود که به یاد آور زمانی را که به ابراهیم وحی کردیم که در خانه من مرا پرستش کن به اینکه آن را مرجع عبادت من کنی و چیزی را در عبادت من شریک نسازی و برای کسانی که قصد خانه من می کنند عبادتی تشریح کنی که خالی از شائبه شرک باشد. در این آیه اشعاری به این معنا دارد که عمده عبادت قاصدان کعبه طواف و نماز و رکوع و سجود است و نیز اشعاری به این معنا است که رکوع و سجود مثل دو متلازم، همیشه با هم هستند و هیچ وقت از یکدیگر جدا نمی شوند. از جمله حرف هایی که در تفسیر این آیه زده اند یکی این است که معنای «بَوَّأْنَا» (قلنا تبوا) است یکی دیگر این است که گفته اند معنایش «اعلمنا» است یکی دیگر اینکه کلمه (ان) در جمله «أَنَّ لَا تُشْرِكُ...» مصدریه است یکی دیگر اینکه مخففه از (ان) با تشدید است یکی دیگر اینکه گفته اند: مراد از طائفین طارئین یعنی واردین از خارج و مراد از قائمین مقیمین و اهل مکه است دیگر اینکه مراد از قائمین ورکع و سجود همه نمازگزاران است ولی همه این اقوال بعید است.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوْكُ رَجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»

کلمه «اذن» امر از «تأذین» و به معنای اعلام کردن با صدای بلند است و به همین

جهت دیگران آن را به ندا تفسیر کرده اند. و کلمه «حج» در اصل لغت به معنای قصد است و اگر عمل مخصوص در بیت الحرام را که اولین بار ابراهیم (علیه السلام) آن را تشریح نمود و در شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله) نیز جریان یافت حج نامیده اند به همین جهت است که هر کس بخواهد این عمل را انجام دهد قصد خانه خدا می کند. و کلمه «رجال» جمع «راجل = پیاده» است که در مقابل «راکب = سواره» است. و کلمه «ضامر» به معنای لاغری است که از زیاد راه رفتن لاغر شده باشد. و کلمه «فج» به طوری که گفته اند<sup>۱</sup> به معنای راه دور است.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» - یعنی در میان مردم ندا کن که قصد خانه کنند و یا عمل حج را انجام دهند. این جمله عطف است بر جمله «لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئاً» و مخاطب در آن ابراهیم (علیه السلام) است. و اینکه بعضی<sup>۲</sup> از مفسرین مخاطب به آن را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته اند از سیاق آیات بعید است.

«يَا تَوْكُ رَجَالاً...» - این جمله جواب امر است. یعنی در میان مردم اعلام کن که اگر اعلام کنی مردم چه پیاده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راه دوری خواهند آمد. و لفظ «کل» در امثال این موارد معنای کثرت را افاده می کند، نه معنای استغراق و کلیت را.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ...»

لام بر سر جمله مورد بحث لام تعلیل، و یا لام غایت است. و این جار و مجرور متعلق است به جمله «يَا تَوْكُ» یعنی اگر اعلام کنی می آیند، به سوی تو، برای اینکه منافع خود را مشاهده کنند. و بنابر اینکه لام غایت باشد معنا این می شود که: می آیند به سوی تو و منافع خود را مشاهده می کنند.

در این جمله «منافع» مطلق ذکر شده، و نفرموده منافع دنیایی، و یا اخروی؛ چون منافع دو نوع است یکی دنیوی که در همین زندگی اجتماعی دنیا سود بخشیده، و زندگی آدمی را صفا می دهد و حوائج گوناگون او را برآورده، نواقص مختلف آن را برطرف می سازد، مانند تجارت، سیاست، امارت، تدبیر، و اقسام رسوم و آداب و سنن، و عادات، و انواع تعاون و یاریهای اجتماعی، و غیر آن.

و معلوم است که وقتی اقوام و امتهای مختلف از مناطق مختلف زمین با همه تفاوتها

(۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۱.

(۲) روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۴۲.



که در انساب و رنگ و سنن و آداب آنها هست در یکجا جمع شده، و سپس یکدیگر را شناختند، و معلوم شد که کلمه همه واحده و آن، کلمه حق است، و معبود همه یکی است و او خدای عزوجل است، و وجهه همه یکی است و آن کعبه است، این اتحاد روحی آنها به اتحاد جسمی و آن وحدت کلمه، ایشان را به تشابه در عمل می کشاند. این از آن دیگری آنچه می پسندد می آموزد، و آن دیگری نیز خوبیهای این را می گیرد، و این به کمک آن می شنابد و در حل مشکلات آن قوه کمر می بندد و به اندازه مقدور خود پاریش می دهد، در نتیجه جامعه های کوچک به صورت یک جامعه بزرگ مبدل می شود، آن وقت نیروهای جزئی نیز به نیروی کلی مبدل می شود که کوههای بلند هم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند، و هیچ دشمن نیرومندی حریف آن نمی شود. و جان کلام اینکه: هیچ راهی به سوی حل مشکلات به مانند تعاضد و تعاون نیست، و هیچ راهی به سوی تعاون چون تفاهم نیست و هیچ راهی به سوی تفاهم مانند تفاهم دینی نیست.

نوع دوم از منافع، منافع اخروی است که همان وجود انواع تقرب ها به سوی خدا است. تقرب هایی که عبودیت آدمی را مجسم سازد، و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد. و عمل حج با مناسکی که دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمن است؛ چون مشتمل است بر ترک تعدادی از لذایذ زندگی، و کارهای دنیایی و کوششها برای دنیا، و تحمل مشقت ها، و طواف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی، و انفاق و روزه، و غیر آن. در سابق هم گفتیم که عمل حج با ارکان و اجزایی که دارد یک دوره کامل مسیر ابراهیم خلیل (علیه السلام) در مراحل توحید، و نفی شرک، و اخلاص عبودیت او را مجسم می سازد.

به همین بیان روشن می شود که چرا فرمود: «در میان مردم حج را اعلام کن تا به سویت بیایند»، چون معنای آمدن مردم به سوی ابراهیم، این است که مردم به سوی خانه ای که او بنا کرده بیایند و آن را زیارت کنند. و آمدنشان مستلزم این است که این منافع اخروی و دنیوی را مشاهده کنند، و وقتی مشاهده کردند، علاقمند به آن خانه می شوند؛ چون خلقت انسان به گونه ای است که منفعت را دوست دارد.

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»

راغب گفته: کلمه «بهیمه» به معنای حیوان بی زبان است. و از این جهت بهیمه اش خوانده اند که در صوت آن ابهام است و کسی نمی داند از این صدا که می کند چه منظوری دارد. و لیکن هر چند در اصل لغت عام است، ولی در متعارف تنها به معنای حیوانات بی

زبان غیر درنده به کار می رود و در قرآن کریم هم آنجا که فرموده: «أَجِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» به همین معنا است، یعنی شامل درندگان نیست<sup>۱</sup>.

و نیز در باره کلمه «نعم» گفته: این کلمه تنها در خصوص شتر استعمال می شود، و جمع آن «انعام» می آید. و اگر شتر را به این نام نامیده اند، بدین جهت است که این حیوان در نظر اعراب از بزرگترین نعمت ها به شمار می رود، این اختصاصی که گفتیم در خصوص مفرد این کلمه است. و اما جمع آن «انعام» در شتر و گاو و گوسفند، هر سه استعمال می شود، البته به شرطی که شتر هم در میان باشد، یعنی به گاو تنها و گوسفند تنها، و یا گاو و گوسفند انعام نمی گویند، ولی به هر سه انعام می گویند<sup>۲</sup>.

پس مراد از «بهیمه الانعام» انواع سه گانه مذکور یعنی شتر و گاو و گوسفند است، البته گوسفند هم اعم از بز و میش است، و اضافه «بهیمه الانعام» اضافه بیانیه است.

و جمله مورد بحث یعنی جمله «و يَذْكُرُوا...»، عطف بر جمله «يشهدوا» است، و معنایش این می شود: تا ببینند منافع خود را، و تا یاد آرند نام خدا را در ایامی معین یعنی ایام تشریق - روزه و یازده و دوازده و سیزده ذی الحجه - ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ایام معلومات را به همین ایام تفسیر کرده اند.

و ظاهر جمله «عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» این است که متعلق به جمله «يَذْكُرُوا» باشد، و جمله «مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» بیان موصول «ما» بوده باشد. و مراد از «ذکر نام خدا بر بهیمه» ذکر آن در هنگام ذبح گوسفند و یا نحر شتر است. و این عمل بر خلاف عمل مشرکین است که گوسفند و شتر را در راه بت های خود قربانی می کردند.

زمخشری گفته: جمله «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...» کنایه از ذبح و نحر است<sup>۳</sup> ولی این گفتار از این نظر بعید است که می دانیم در این کلام عنایت خاصی به ذکر اسم خدای تعالی هست، و اگر عبارت را کنایه بگیریم، در کنایه عنایت تنها متوجه مکنی عنه (منظور واقعی) است، نه خود کنایه. و از کلام بعضی از مفسرین<sup>۴</sup> بر می آید که خواسته اند بگویند: مراد مطلق ذکر خدا در ایام حج است، نه تنها بردن نام خدا در هنگام ذبح. ولی این حرف صحیح نیست.

(۱) مفردات راغب، ماده «بهیم».

(۲) مفردات راغب، ماده «نعم».

(۳) تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۳.

(۴) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۱ و منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۷ و ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۹۵.

## «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيرَ»

کلمه «بائس» از «بؤس» است که به معنای شدت فقر و احتیاج است. و این آیه شریفه مشتمل بر دو نوع حکم است یکی ترخیصی که همان امر به خوردن از قربانی است و یکی الزامی که عبارت است از اطعام به فقیر.

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْتُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ».

کلمه «تفت» به معنای چرک بدن است. و «قضای تفت» به معنای زایل کردن هر چیزی است که به خاطر احرام در بدن پیدا شده، مانند ناخن، مو، و امثال آن. و قضای تفت، کنایه است از بیرون شدن از احرام و مقصود از جمله «وَلِيُؤْتُوا نُذُورَهُمْ» اتمام هر تکلیفی است که با نذر و امثال آن به گرد نشان آمده. و مراد از «وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» بنا بر آنچه در تفسیر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده، طواف نساء است؛ چون خروج از احرام به طوری که همه محرمات احرام حلال شود جز با طواف نساء صورت نمی گیرد و طواف نساء آخرین عمل حج است که بعد از آن تمامی محرمات حلال می شود.

و منظور از «بیت عتیق» کعبه است که به خاطر قدیمی بودنش به این نام نامیده شده، چون اولین خانه ای که برای عبادت خدا در زمین ساخته شد همین کعبه بوده همچنانکه قرآن کریم هم فرموده: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> و امروز قریب چهار هزار سال از عمر این خانه می گذرد و هنوز آباد و معمور است. و در آن روزهایی که آیات مورد بحث نازل می شود بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آن گذشته بود.

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَبِيرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»

کلمه «حرمت» به معنای هر چیزی است که هتک و اهانت به آن جایز نباشد، و رعایت حرمتش لازم باشد. و کلمه «اوئان» جمع «وئن» است که به معنای «بت» می باشد. و کلمه «زور» به معنای انحراف از حق است، و به همین جهت دروغ را نیز «زور» می گویند، و همچنین هر سخن باطل دیگری را.

و کلمه «ذَلِكَ» در تقدیر «الْأَمْرُ ذَلِكَ» است، یعنی آنچه ما برای ابراهیم و مردم بعد از وی تشریح کردیم و مناسکی که برای حج مقرر داشتیم این ها است که ذکر کرده و بدان اشاره نمودیم. و به عبارت ساده تر بعد از آنکه بیان کرد که مناسک حج عبارت است از

(۱) اولین خانه ای که برای مردم بنا نهاده شد، هر آینه آن خانه ای است که در مکه است، خانه ای

است مبارک و مایه هدایت عالمیان، سوره آل عمران، آیه ۹۶.

احرام، طواف، نماز، قربانی، اخلاص و اجتناب از شرک، با کلمه «ذَلِكَ» فرمود: این بود آنچه در زمان ابراهیم و به زبان او برای مردم تشریح کردیم.

و جمله «وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَبِيرٌ لَهُ»، تحریک و تشویق مردم است به تعظیم حرمت خدا. و «حرمت خدا» همان اموری است که از آنها نهی فرموده، و برای آنها حدودی معین کرده که مردم از آن حدود تجاوز نکنند، و به ماوراء آنها قدم نگذارند، پس تعظیم آن حدود همین است که از آنها تجاوز نکنند.

آنچه از سیاق بر می آید این است که این جمله مقدمه و زمینه چینی باشد برای آیه بعد که می فرماید: «وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُطْلَى عَلَيْكُمْ»، چون اگر این جمله را به جمله قبلی ضمیمه کنیم این معنا را می فهماند که انعام - در عین اینکه از جمله رزقهایی است که خدا به مردم داده و برایشان حلال کرده - حدودی هم برای آن معین نموده که نباید از آن تجاوز شود، و جمله استثنائی «إِلَّا مَا يُطْلَى عَلَيْكُمْ» به آن حدود اشاره می کند.

و منظور از اینکه فرمود: «إِلَّا مَا يُطْلَى عَلَيْكُمْ» = مگر آنچه برایتان خوانده می شود» استمرار تلاوت است؛ یعنی همه را در همین سوره برایتان می خوانیم، زیرا خوردنیهای حرام همه در سوره انعام نازل شده و نزول آن در مکه بوده و نیز در سوره نحل که در اواخر دوره قبل از هجرت و اوائل دوره بعد از هجرت، در مکه و مدینه نازل شده و نیز در سوره بقره آمده که آن نیز در اوایل هجرت، یعنی شش ماه بعد از هجرت (به طوری که روایات می گویند) نازل شده و با این حال، دیگر معنا ندارد ما کلمه «یطلی» را برای استقبال بگیریم و مانند بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین آن را اشاره به آیه سوره مائده بدانیم که بعداً نازل می شود.

و آیاتی که گفتیم خوردنیهای حرام را بیان می کنند، هر چند که یکی از محرمات را، میت و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شده، نام برده است و لیکن در آیه مورد بحث به دلیل سیاق ما قبل و ما بعد آن، عنایت به خصوص ذبح شده برای غیر خدا است، چون مشرکین در حج خود برای بتها قربانی می کردند، با اینکه از سنن ابراهیم (علیه السلام) تنها سنت حج در میان آنان باقی مانده بود، آن را هم به این صورت در آورده بودند که بتهایی برپا می کردند، و عده ای را بالای صفا و مروه و عده ای را در منی نصب کرده و قربانیهای خود را به نام آنها ذبح می کردند. پس اجتناب از این عمل منظور نظر آیه است، هر چند که خوردن میت و خون و گوشت خنزیر هم از جمله محرمات خدا باشند.

(۱) کشف، ج ۳، ص ۱۵۴.

مؤید این معنا علاوه بر آنچه گذشت این است که کلام را با جمله «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» تعقیب کرده، چون اجتناب از اوثان و اجتناب از سخن باطل هر چند که از مصادیق تعظیم «حرمت الله» است و به همین جهت آن را بر جمله «وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ...» تفریع کرده و فرموده: «فَاجْتَنِبُوا...» لیکن نامبردن این دو تا از میان همه محرمات، و حرمت خدا در سیاق آیات حج جز برای این نبوده که در عمل حج این دو تا مورد ابتلای آن روز بوده، و مشرکین در باره تقرب به بتها و قربانی کردن برای آنها و به نام آنها اصرار می ورزیدند.

با این بیان روشن شد که جمله «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» نهی عامی است از تقرب به بتها و قول باطل که در مورد خاص حج به کار رفته و به همین جهت بوده که بافای تفریع آمده است.

و اگر حکم اجتناب را نخست معلق بر «رجس» کرد، و سپس آن رجس را با جمله «مِنَ الْأَوْثَانِ» بیان نمود، و از اول فرمود: «فَاجْتَنِبُوا مِنَ الْأَوْثَانِ» برای این بود، که به علت حکم هم اشاره کرده باشد که علت و وجوب اجتناب این است که «اوثان»، «رجس» هستند. و نیز اگر اجتناب را معلق بر خود اوثان کرد، نه به عبادت و تقرب و توجه و یا لمس آنها و یا امثال این عناوین، با اینکه همه می دانیم که اجتناب در حقیقت متعلق به این گونه عناوین است نه به عین بتها، برای این بود که در تعبیر از اجتناب مبالغه فرموده باشد.

از آنچه گذشت روشن گردید که کلمه «مِنْ» در جمله «مِنَ الْأَوْثَانِ» بیانیه است، ولی بعضی از مفسرین<sup>۱</sup> آنرا ابتدایی گرفته و گفته اند: معنای آیه این است که رجس را که از پرستش بتها شروع می شود اجتناب کنید، (و خلاصه اولین رجسی که اجتنابش واجب است پرستش بتها است).

بعضی<sup>۲</sup> دیگر آن را تبعیضی گرفته، گفته اند معنای آیه این است که: بعضی از جهات اوثان را که همان عبادت آنها است اجتناب کنید. ولی در این دو وجه تکلفی است که بر خواننده پوشیده نیست، و معنای آیه را از استقامت و روانی می اندازد.

«حُتْفَاءَ اللَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَمَ السَّمَاءَ فَخُتْفَلَهُ الظَّلِيمُ...»

«حفتاء» جمع «حنیف» است و حنیف به معنای چیزهایی است که از دو طرف

(افراط و تفریط)، به وسط می آیند، و بدان سو متمایل می شوند. و معنای اینکه مردمی برای خدا حفتاء باشند این است که از اغیار (یعنی آلهه و بتها) به سوی خدا مایل گردند. و لذا این جمله و جمله «غَيْرِ مُشْرِكِينَ» یک معنا را افاده می کند.

و این دو جمله، یعنی جمله «حُتْفَاءَ اللَّهِ» و جمله «غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ» هر دو حال از فاعل «فاجتنبوا» هستند، و آن را چنین معنا می دهند: شما از اوثان و قربانی کردن برای آنها اجتناب کنید در حالی که از غیر خدا مایل به سوی خدا باشید، و در حج خود به او شرک نوزید، چون مشرکین در عمل حج اینطور تلبیه می گفتند: «أَتَيْتَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تُمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ» یعنی لیبک ای خدا، شریکی برای توست، مگر شریکی که مال خود تو است، تو هم آن را مالکی و هم مایملک آن را مالکی.

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَمَ السَّمَاءَ فَتَخَفَطَهُ الظَّلِيمُ» - یعنی مرغ شکاری آن را به سرعت بگیرد. در این جمله مشرک را در شرک ورزیدن و سقوطش از درجات انسانیت، به هاویه ضلالت و شکار شیطان شدنش را، تشبیه کرد به کسی که دارد از آسمان سقوط می کند و عقاب لاخخور او را به سرعت بگیرد.

«أَوْ تَهْوَى بِه الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» - و یا باد او را به «مکانی «سحیق» یعنی بسیار دور پرتاب کند. این جمله عطف است بر جمله «تَخَفَطَهُ الظَّلِيمُ»، و تشبیه دیگری است از مشرکین از نظر دوری از راه حق.

«ذَلِكَ وَهَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»

کلمه «ذَلِكَ» خیر است برای مبتدایی که حذف شده، و تقدیر آن «الامر ذلك = قضیه از این قرار است» بوده. و کلمه «شعائر» جمع «شعیره» است، و شعیره به معنای علامت است، و شعائر خدا علامتهایی است که خداوند آنها را برای اطاعتش نصب فرموده، همچنانکه خودش فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> و نیز فرموده: «وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...»<sup>۲</sup>.

و مراد از آن، شتری است که برای قربانی سوق داده می شود، و با شکافتن کوهانش از طرف راست آن را علامت گذاری می کنند تا معلوم شود که این شتر قربانی است. ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آیه را چنین تفسیر کرده اند. ظاهر جمله «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» که بعد از

(۱) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

(۲) سوره حج، آیه ۳۶.

(۱) کشاف، ج ۳، ص ۱۵۵ روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

(۲) روح المعانی، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

جمله مورد بحث است نیز آن را تأیید می کند، و همچنین جمله بعد که می فرماید: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ...» ولی بعضی از مفسرین<sup>۱</sup> گفته اند که مراد از «شعائر» همه علامتهای منصوبه برای اطاعت خدا است، ولی سیاق باین گفته مساعد نیست.

«فَاتَّيَبُوا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» - یعنی تعظیم شعائر الهی از تقوی است؛ بنابراین ضمیر در «فاتَّيَبُوا» به تعظیم شعائری بر می گردد که از کلام مفهوم می شود؛ آنگاه گوئی که مضاف تعظیم حذف شده، و مضاف الیه (شعائر) به جای آن نشسته، و ضمیر مضاف هم به همان قائم مقامش برگشته است.

و اضافه تقوی به قلوب اشاره است به اینکه حقیقت تقوی و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی و توبخ از محارم او، امری است معنوی که قائم است به دلها. و منظور از قلب، دل و نفوس است. پس تقوی، قائم به اعمال - که عبارت است از حرکات و سکونات بدنی - نیست، چون حرکات و سکونات در اطاعت و معصیت مشترک است، مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا، و همچنین بی جان کردن در جنایت و در قصاص، و نیز نماز برای خدا و برای ریا، و امثال اینها از نظر اسکلت ظاهری یکی است، پس اگر یکی حلال و دیگری حرام، یکی زشت و دیگری معروف است، به خاطر همان امر معنوی درونی و تقوی قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی که از افعال انتزاع می شود، مانند احسان و اطاعت و امثال آن.

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ آخِلٍ مُّسْتَمَيٍّ ثُمَّ مَجْلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»

کلمه «محل» - به کسر حاء - اسم زمان و به معنای وقت حلول، و سر رسید مدت است. و ضمیر «فیها» به شعائر بر می گردد. و بنا بر اینکه معنای شعائر شتر قربانی باشد، معنا چنین می شود: برای شما در این شعائر - این شتران قربانی - منافعی است، از قبیل سوار شدن بر پشت آنها، و نوشیدن شیر آنها در موقع احتیاج تا مدتی معین، و آن وقتی است که دیگر باید قربانی شوند، و سپس وقت رسیدن اجل آن برای ذبح تا رسیدن به خانه کعبه منتهی می شود. و این جمله معنای جمله «هُدًیًا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقَةِ» را می دهد. البته این معنا بنا به روایاتی است که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده.

و اما بنا بر قول به اینکه مراد از شعائر مناسک حج است، بعضی<sup>۲</sup> گفته اند: مقصود

(۱)

(۲) کشف، ج ۳، ص ۱۵۷.

منافعی است که در آن ایام از راه خرید و فروش عاید حاج می شود، که سرآمد مناسک حج کنار خانه خدا است، چون آنجا آخرین عمل، که همان طواف است انجام می شود.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ...»

کلمه «منسک» مصدر میمی، و اسم زمان و مکان است از «نسک» و در اینجا از ظاهر جمله «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» بر می آید که مصدر میمی و به معنای عبادت باشد، عبادتی که مشتمل بر قربانی و ذبح هم هست.

و معنایش این است که: ما در امتهای گذشته آنهایی که ایمان داشتند، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داده بودیم تا آنان نیز نام خدا را بر بهیمه انعام که خدایشان روزی کرده بود ببرند. و خلاصه شما پیروان ابراهیم اولین امتی نیستید که قربانی برایتان مقرر شده بلکه برای قبل از شما هم مقرر شده بود.

«فَقَالَهُمْ اللَّهُ وَاحِدٌ قَلَّةٌ أَشْلِمُوا» - یعنی وقتی خدای شما همان خدایی باشد که برای امتهای گذشته نیز احکام شما را تشریح کرده، پس بدانید که معبود شما و آن امتهای یکی است پس اسلام بیاورید، تسلیم شوید به اینکه عمل خود را خالص و تنها برای او به جا بیاورید، و در قربانیهای خود به خدایی دیگر تقرب مجوید. بنابراین، حرف «فاه» در جمله «فالهکم» برای تفریح سبب بر مسیب، و در جمله «فَلَّةٌ أَشْلِمُوا» برای تفریح مسبب بر سبب است.

«وَوَبَّشِرِ الْمُخْبِتِينَ» - در این جمله اشاره ای است به اینکه هر که برای خدا در حج خود اسلام و اخلاص داشته باشد او از «مخبتین» است، و آن وقت خود قرآن کریم «مخبتین» را چنین تفسیر فرموده: «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُتَّبِعِينَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و انطباق این چند صفتی که در آیه شریفه در تفسیر «اخبات» آمده با کسی که حج خانه خدا را با اسلام و تسلیم به جا می آورد، روشن است چون صفات مذکور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق که همه اش در حج هست.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ...»

کلمه «بُدن» - به ضم باء و سکون دال - جمع «بدنه» - به دو فتحه - که عبارت است از شتر چاق و درشت. و در سابق گفتیم که اگر آن را از شعائر خوانده به اعتبار این است که قربانی خدا شده است.

«فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ» - کلمه «صواف» جمع «صافه» است. و معنای

صافه بودن آن این است که ایستاده باشد دستها و پاهایش برابر هم و دستهایش بسته باشد.

«فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكَلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» - کلمه «وجوب» به معنای سقوط است. وقتی می گویند «وَجَبَتْ الشَّمْسُ» معنایش این است که آفتاب غروب کرد. و کلمه «جنوب» جمع «جنب» است، و مراد از «وجوب جنوب قربانی» این است که با پهلو به زمین بیفتند، کنایه از اینکه بمیرد.

و امر در جمله «فَكَلُوا مِنْهَا» برای اباحه و رفع ممنوعیت است. و خلاصه معنای «كلوا» این است که می توانید بخورید. و کلمه «قانع» به معنای فقیری است که به هر چه به او بدهند قناعت می کند، چه سؤال هم بکند یا نکند. و «معتراً» فقیری است که برای سؤال نزد تو آمده باشد. و معنای آیه روشن است.

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ...»

این جمله به منزله دفع دخل است. به عبارت ساده تر: پاسخ از سؤالی است که ممکن است بشود؛ چون ممکن است ساده لوحی توهم کند که خدا از این قربانی استفاده می کند و بهره ای از گوشت و یا خون آن عایدش می شود، لذا جواب داد، که: نه، چیزی از این قربانی ها و گوشت و خون آنها عاید خدا نمی شود، چون خدا منزله است از جسمیت و از هر حاجتی. تنها تقوای شما به او می رسد، آن هم به این معنا که دارندگان تقوی به او تقرب می جویند.

و یا ممکن است کسی که آنطور ساده لوح نیست چنین توهم کند که با اینکه خدا منزله از جسمیت و از هر نقص و حاجتی است و از گوشت و خون قربانی ها بهره ای نمی برد دیگر چه معنا دارد که ما حیوانات خود را به نام او قربانی کنیم؟

لذا جواب داده که مطلب همینطور است، و لیکن این قربانی ها اثری معنوی برای آورنده اش دارد و آن صفات و آثار معنوی است که جا دارد که به خدا برسد، به معنای اینکه جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند و صاحبش را به خدا نزدیک کند آنقدر نزدیک کند که دیگر حجایی بین او و خدا نماند.

«كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ» - ظاهراً مراد از «تکبیر خدا» ذکر

او به کبریا و عظمت باشد که ما را هدایت فرمود. پس مراد از هدایت هم هدایت به اطاعت و عبودیت خود او است. و معنای آیه این است که: خداوند آن حیوان را این چنین برای شما مسخر نمود تا همان تسخیر وسیله هدایت شما به سوی اطاعت و تقرب به سویش شود، شما آن را قربانی کنید و در هنگام قربانی کردن و یاد کبریا و عظمت او در برابر این هدایت بیفتید.

بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته اند: مراد از «تکبیر» معرفت خدای تعالی به عظمت است و مراد از «هدایت» هدایت به سوی تسخیر آن حیوان است و معنا چنین است که: خداوند آن حیوان را مسخر شما کرد تا او را به عظمت بشناسید و فکر کنید که او چقدر بزرگ است که راه تسخیر این حیوان را به ما نشان داده است.

ولی وجه اول از این دو وجه بهتر، و با سیاق سازگارتر است؛ چون بنا بر آن وجه، تعلیلی که آمده با مقام (تسخیرش برای قربانی و تقرب) سازگارتر است، چون حاجت به یاد کبریا و خدا می افتد و او را در برابر اینکه هدایت به چنین عبادتی شده که هم رضای او را دنبال دارد و هم ثوابش را، تکبیر گوید.

و بنا بر وجه دوم این ارتباط با مقام رعایت نمی شود، چون تسخیر شتر برای آدمیان و هدایت ایشان به چگونگی تسخیر آن، اختصاصی به حاجیان ندارد.

«وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» - و بشارت ده نیکوکاران را، یعنی آنهایی را که چنین اعمال نیک به جا می آورند. و یا این چنین احسان و در راه خدا انفاق می کنند.

### بحث روایتی

در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ...»، گفته این آیه درباره عبدالله بن انیس نازل شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را با مردی مهاجر و مردی از انصار به دنبال کاری فرستاد، و این سه در بین راه به انساب خود افتخار کردند تا آنجا که عبدالله بن انیس را خشم گرفت و مرد انصاری را کشت و از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. آیه شریفه نازل شد که هر کس در مکه به خاطر ظلمی که کرده از اسلام ملحد شود، از عذابی درناک بدو می چشانیم، یعنی هر کس به خاطر الحاد، و اعراضش از اسلام پناهنده به مکه شود...<sup>۲</sup>

مؤلف: نازل شدن این آیه در خصوص این داستان، نه با سیاق سازگاری دارد و نه با رجوع ذیل آیه به صدر آن، تا ذیل متمم معنای صدر شود که بیانش گنشت. و در تفسیر قمی در ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... وَالْبَائِدُ» گفته: این آیه درباره قریش

(۱) تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۰.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۱.

آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از مکه جلوگیری کردند نازل شده، و مقصود از «عاکف» اهل مکه، و مقصود از «بادی» کسانی است که از خارج می آیند. هیچ کس حق ندارد کسی را از دخول در حرم و منزل کردن در آن ممانعت کند.<sup>۱</sup>

و در تهذیب به سند خود از حسین بن ابی العلاء روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) آیه «سَوَاءُ الْمَأْكُفِ فِيهِ وَالْبَادِ» را قرائت کرد و فرمود: مردم مکه هیچ یک از خانه هایشان در نداشت، اولین کسی که برای خانه خود دو لنگه در گذاشت معاویه بن ابی سفیان بود، و حال آنکه برای احدی سزاوار نبود که حاجی را از خانه و منزلهای مکه جلوگیری کند.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** روایات در این معنا بسیار است، و اصل این مسأله باید در فقه مورد بحث قرار

گیرد.

و در کافی از ابن ابی عمیر از معاویه روایت کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) معنای کلام خدای عزوجل را پرسیدم که می فرماید: «وَمَنْ يُرْذِ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلَمُ» فرمود: هر ظلمی الحاد است، حتی زدن خادم بی گناه هم از همین الحاد است.<sup>۳</sup>

و در همان کتاب به سند خود از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) از معنای آیه «وَمَنْ يُرْذِ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلَمُ نَذَابٌ أَلِيمٌ» پرسیدم، فرمود: هر ظلمی که شخص در مکه مرتکب شود، چه ظلم به نفس، و چه ظلم به غیر، من آن را الحاد می دانم، و به همین جهت امام از اینکه در مکه سکونت گیرند پرهیز می کرد.<sup>۴</sup>

**مؤلف:** این روایت را صاحب علل الشرایع هم از ابی الصباح از آن جناب آورده، و در روایت وی آمده: و به همین جهت امام همواره مردم را نهی می کرد از اینکه مجاور مکه شوند. و در معنای این روایت و روایت قبلیش روایاتی دیگر نیز هست.<sup>۵</sup>

و نیز در کافی به سند خود از ربیع بن خثیم روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) را دیدم که داشت پیرامون کعبه طواف می کرد، در حالی که در محملی قرار داشت، چون سخت مریض بود، پس دیدم که هر وقت به رکن یمانی می رسید دستور می داد او را به زمین بگذارند، دست خود از سوراخ محمل بیرون می آورد و آن را به زمین می کشید بعد

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳.

(۲) تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۰.

(۳) فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۷.

(۴) علل الشرایع، ص ۴۵۵.

می فرمود بلندش کنند.

بعد از آنکه دیدم در هر شوط این کار را تکرار کرد، عرضه داشتم: فدایت شوم یا بن رسول الله! این کار برای شما زحمت زیاد داشت؟ فرمود: من از خدای عزوجل شنیدم که می فرمود: «لَيْسَ هَذَا مَنَافِعَ لَكُمْ» پرسیدم منظور منافع دنیا است یا آخرت؟ فرمود: همه! و در مجمع البیان در ذیل همین آیه گفته: بعضی گفته اند منافع آخرت منظور است، و آن عفو و مغفرت است، و بدین مضمون از امام باقر (علیه السلام) هم نقل شده است.<sup>۱</sup>

**مؤلف:** اثبات یکی از دو نوع منافع، منافاتی با عموم آیه ندارد.

و در کتاب عیون از جمله مسائلی که حضرت رضا برای محمد بن سنان و پاسخش به سؤالات او از علل نوشت، یکی علت وجوب حج بوده که امام نوشته است: علت آن رفتن به میهمانی خدای عزوجل و طلب حوائج و بیرون شدن از همه گناهان است و برای این است که از گناهان گذشته تائب شود و نسبت به آینده اش تجدید عمل کند. و نیز در حج، انسان موفق به بذل مال می شود. و تنش به زحمت می افتد، و در مقابل اجر می برد. آدمی را از شهوات و لذات باز می دارد، و به وسیله عبادت به درگاه خدای عزوجل نزدیک می شود و آدمی را به خضوع و استکانت و اظهار ذلت در برابر آن درگاه و می دارد. حج دائماً آدمی را دچار سرما و گرما و ایمنی و خوف می کند و آدمی با این حوادث خومی گیرد.

و نتیجه آثارش این است که امید و ترس آدمی همه متوجه خدا می شود. نتیجه دیگرش اینکه قساوت را از قلب و خشونت را از نفس و نسیان را از دل می زداید و امید و ترس از غیر خدا را می برد و حقوق خدایی را تجدید می کند و نفس را از فساد جلومی گیرد. منافع شرقیان را عاید غربیان و ساحلیان را عاید خشکی نشینان که به حج آمده اند و حتی آنها که نیامده اند می سازد چون حج موسم آمد و شد تاجران و وارد کنندگان و فروشندگان و مشتریان و کاسبان و مسکینان است. در حج حوائج محتاجانی که از اطراف و اماکن می آیند و می توانند بیایند بر آورده می شود. اینها همه منافعی است که حج برای بشر دارد.<sup>۲</sup>

**مؤلف:** قریب به این مضمون از فضل بن شاذان نیز از آن جناب روایت شده است.<sup>۳</sup>

و در کتاب معانی الاخبار به سند خود از ابی الصباح کنانی از امام صادق

(۱) فروع کافی، ج ۴، ص ۴۲۲.

(۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۱.

(۳) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۰.

(۴) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹.

(علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر کلام خدای عزوجل که فرموده: «وَيَذُكُّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود: یعنی ایام تشریح<sup>۱</sup>.

**مؤلف:** در این معنا نیز روایات دیگری از امام باقر و صادق (علیهما السلام) رسیده، البته در این میان روایات دیگری نیز هست که معارض با این روایات است، مثل آن روایاتی که «ایام معلومات» را دهه ذی الحجه و ایام معدودات را ایام تشریح دانسته و آیه شریفه با آن روایتی که ایام مذکور را ایام تشریح دانسته سازگارتر است<sup>۲</sup>.

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله «ثُمَّ لَيَقْعُنَّهَا مِنَ الْعَرْضِ» فرمود: منظور، سرتراشیدن و ازاله مو از بدن است<sup>۳</sup>.

و در فقیه، در روایات بزنطی از حضرت رضا (علیه السلام) آمده که فرمود: «تَفْتٌ» ناخن گرفتن و چرک گرفتن از بدن و افکندن جامه احرام است<sup>۴</sup>.

و در تهذیب به سند خود از حماد ناب، روایت آورده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) از معنای جمله «وَلَيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» پرسیدم: فرمود: منظور طواف نساء است<sup>۵</sup>.

**مؤلف:** در معنای این سه روایت، روایات دیگری از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.

و در کافی به سند خود از ابان از کسی که برای او حدیث کرده از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم چرا خداوند خانه کعبه را «بیت العتیق» نامید؟ فرمود: برای اینکه (هر خانه‌ای در دنیا در قید ملک مالکی است) و خداوند خانه را از قید ملکیت انسانها آزاد کرده، هیچ کس مالک آن نشده است<sup>۶</sup>.

و در تفسیر قمی گفته: پدرم از صفوان بن یحیی از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) برای حدیثی کرد و در ضمن آن از دامستان غرق شدن قوم نوح گفت، و سپس

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۹.

(۲) فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۳.

(۳) من لایحضر الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰.

(۴) تهذیب ج ۵، ص ۲۵۳.

(۵) فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

فرمود: خانه کعبه از این جهت بیت عتیق نامیده شده که از غرق شدن آزاد گردیده<sup>۱</sup>.

و در الدر المنثور است که بخاری در تاریخ خود و ترمذی - وی حدیث را حسن دانسته - و ابن جریر و طبرانی و حاکم - وی آن را صحیح دانسته - و ابن مردویه و بیهقی - در کتاب دلائل - از عبدالله بن زبیر روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر خدا خانه کعبه را بیت العتیق نامیده بدین جهت است که خداوند آن را از شر جبابره دنیا آزاد کرده، و تاکنون هیچ - بیاری بر آن غلبه نکرده است<sup>۲</sup>.

**مؤلف:** تاریخ به هیچ وجه این روایت را تصدیق نمی کند برای اینکه یکی از جبابره که این خانه را خراب کرد خود همین عبدالله زبیر و دیگری حصین بن نمیر به دستور یزید و یکی دیگر حجاج بن یوسف به امر عبدالملک مروان و یکی قوم قرامطه بودند. و ممکن است مراد آن حضرت تاریخ گذشته این خانه باشد. و اما روایت سابق بر این روایت که ثابت نشده است.

باز در همان کتاب آمده که سفیان بن عیینه و طبرانی و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - و بیهقی - در کتاب سنن خود - از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: حجر اسماعیل جزء خانه است برای اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از پشت دیوار حجر طواف می کرد. و حجر را داخل طواف می ساخت، خدای تعالی هم فرموده: «وَلَيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»<sup>۳</sup>.

**مؤلف:** در این معنا روایات دیگری از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده.

باز در همان کتاب است که ابن ابی شیبه و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای بنی عبد مناف! زنهار که احدی را از طواف این خانه و نماز در آن ممانعت مکنید، هر وقت که باشد چه شب و چه روز<sup>۴</sup>.

و در مجمع البیان در ذیل جمله «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» گفته: اصحاب ما امامیه روایت کرده‌اند که بازی شطرنج و نرد و سایر انواع قمار، از این رجس است. و در ذیل «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» گفته: اصحاب ما روایت کرده‌اند که غنا و سایر سخنان لہو از مصادیق

(۱) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۷.

(۳) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۸.

«قول زور» است.<sup>۱</sup>

و در همان تفسیر آمده که ایمن بن خزیم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که روزی ما را مخاطب قرار داد و فرمود: ای مردم! خداوند شهادت بناحق را هم لنگه شرک به خود حساب کرده، و فرموده: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ».<sup>۲</sup>

مؤلف: ذیل این روایت در الدر المنثور از احمد، ترمذی، ابن جریر، ابن منذر و ابن مردویه از ایمن روایت شده است.<sup>۳</sup>

و در کافی به سند خود از ابی الصباح کنانی از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله «وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» فرمود: یعنی مادام که قربانی نشده، اگر در راه خسته شد می تواند سوارش شود، البته نه اینکه خسته اش کند و اگر تشنه شد می تواند از شیرش بدوشد، البته به شرطی که همه آن را ندوشد.<sup>۴</sup>

و در الدر المنثور است که ابن ابی شیبہ از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: حاج می تواند سوار شتر خود شود، اما به طور شایسته.<sup>۵</sup>

مؤلف: نظیر این روایت را از جابر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز آورده.<sup>۶</sup>  
و در تفسیر قسی در ذیل آیه «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا الرَّسُولَ» فرموده: یعنی عبادت کنندگان.<sup>۷</sup>

و در کتاب کافی به سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله «وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ» فرمود: این آن هنگامی است که شتر برای نحر، می ایستد که دست و پایش در یک صف قرار گرفته، دستهایش از پا تا زانو بسته شده. و جمله «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» مربوط به آن هنگامی است که به زمین می افتد.<sup>۸</sup>

و در همان کتاب به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبدالله، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی وقتی به زمین افتاد از آن بخورید و به «قانع» یعنی کسی که هر چیزی به او بدهی راضی می شود و ناراحت

نمی گردد و قهر نمی کند، و به «معتز» یعنی کسی که از کنار تو عبور می کند بلکه تعارفش کنی، بخوران.<sup>۱</sup>

و در معانی الاخبار به سند خود از سیف تعار روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمود: سعید بن عبدالملک به حج آمد و پدرم را بدید، پس گفت: من شتری سوق داده ام (با خود برای قربانی آورده ام) حال چه کنم؟ فرمود یک ثلث آن را برای خوردن خانواده ات بده، و ثلث دیگر را به قانع بخوران، و ثلث سوم را به مسکین بده. پرسیدم: مسکین یعنی سائل؟ فرمود: بله وقانع آن کسی است که هر چیز برایش بفرستی هر چند یک تکه گوشت باشد قناعت می کند، و معتز آن کسی است که به طمع گوشت از کنار تو می گذرد، ولی سؤال نمی کند!<sup>۲</sup>

مؤلف: در همه مضامینی که در این روایات گذشت، روایات بسیار دیگری هست که آنچه ما نقل کردیم مختصری از آنها بود.

و در کتاب جوامع الجامع در تفسیر جمله «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا» می گوید: و روایت شده که مردم جاهلیت را رسم بر این بود که وقتی شتر را نحر می کردند، خون آن را به دیوار کعبه می مالیدند، پس وقتی مسلمانان به حج رفتند می خواستند همین رسم جاهلیت را انجام دهند این آیه نازل شد.<sup>۳</sup>

مؤلف: در معنای این روایت در الدر المنثور حدیثی از ابن منذر و ابن مردویه از ابن عباس آمده است.<sup>۴</sup>

و در تفسیر قسی بعد از جمله «لِتَكْبُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُم» گفته: تکبیر در ایام تشریق در متنی به دنبال پانزده نماز و در شهرها به دنبال ده نماز گفته می شود.<sup>۵</sup>

(۱) فروع کافی، ج ۴، ص ۴۹۹.

(۲) معانی الاخبار، ص ۲۰۷.

(۳) جوامع الجامع، ط قدیم، ص ۲۹۶.

(۴) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۳.

(۵) تفسیر قسی، ج ۲، ص ۸۴.

(۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۲.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۹.

(۳) فروع کافی، ج ۴، ص ۴۹۲.

(۴) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۱.

(۵) تفسیر قسی، ج ۲، ص ۸۴.

(۶) فروع کافی، ج ۴، ص ۴۹۷.



يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُخَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَخُكِّمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِهِمُ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷).

### ترجمه آیات

خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند که خدا خیانت گران کفران پیشه را دوست ندارد (۳۸).

کسانی که چون ستم دیده اند کارزار می کنند اجازه دارند و خدا به نصرت دادشان قادر است (۳۹).

همان کسانی که از دیارشان بیرون شده اند بدون سبب جز آنکه می گفته اند: پروردگار ما خدای یکتا است. اگر خدا بعضی از مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد دیرها و کلیساها و کنشها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می شود ویران می شد، خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می کند که وی توانا و نیرومند است (۴۰).

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند و سرانجام همه کارها با خدا است (۴۱).

اگر تو را تکذیب می کنند پیش از آنها نیز قوم نوح و عاد و ثمود پیغمبران را تکذیب کردند (۴۲). با قوم ابراهیم و قوم لوط (۴۳).

با اهل مدین. و موسی نیز تکذیب شد. به این کافران مهلت دادم و بعد مواخذه شان کردم و تعرض من چه بس شدید بود (۴۴).

چه بسیار دهکده ها که ستمگر بودند و هلاکشان کردیم و اکنون با وجود بناها که دارد از سکنه خالی است، و چه بسیار جاهایی که معطل مانده و قصرها که با گچ ساخته شده و اهل آن هلاک شده اند (۴۵).

### سورة حج، آية ۳۸-۵۷

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أِذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنصَرُنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِنْ بُكَدُّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبُرٌّ مَعْظَلَةٌ وَقُصْرِ مَشِيدٍ (۴۵) أَقَلَّمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (۴۸) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا آتَاكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا

چرا در این سرزمین‌ها سیر نمی‌کنند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بفهمند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند. آری، دیدگان کور نمی‌شود بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها است کور می‌شود (۴۶).  
به شتاب از تو عذاب می‌خواهند، خدا از عده خویش تخلف نکند که نزد پروردگار تو روزی چون هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید (۴۷).

چه بسیار دهکده‌ها که مهلتشان دادم و مستمر بودند آنگاه مواخذه‌شان کردم و سرانجام به سوی او است (۴۸).  
بگوی مردم حق این است که من شما را نیم‌رسانی آشکارم (۴۹).  
بنابر این کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند مغفرت و روزی سخاوتمندانه دارند (۵۰).

و کسانی که کوشیده‌اند از آیات ما گریزان باشند اهل جهنمند (۵۱).  
پیش از تو رسولی یا پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه وقتی کتاب ما را قرائت کرد شیطان در قرائت وی مداخله کرد خدا چیزی را که شیطان القاء کرده باطل می‌کند و سپس آیه‌های خویش استوار می‌سازد که خدا دانا و حکیم است (۵۲).

تا آنچه را که شیطان القاء می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و برای سنگدلان مایه ابتلاء کند که ستمگران در خلایق بی‌نهایتند (۵۳).

و تا کسانی که دانش یافته‌اند بدانند که قرآن حق و از ناحیه پروردگار توانا است و به آن بگردند و دل‌هایشان بدان آرام گیرد که خدا راهبر مؤمنان به راه راست است (۵۴).  
و کسانی که کافرنند پیوسته از آن به شک اندرند تا ناگهان رستاخیز سوبشان بیاید با عذاب روز غم انگیز ایشان بیاید (۵۵).

در آن روز فرمانروایی خاص خدا است، میان‌شان حکم می‌کند، پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در بهشت‌های پر نعمتند (۵۶).  
و کسانی که کافرنند و آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند آنان عذابی سخت انگیز دارند (۵۷).

### بیان آیات

این آیات متضمن اذن مؤمنین به قتال با کفار است، و به طوری که<sup>۱</sup> گفته‌اند: اولین

(۱) منہج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰.

آیه‌ای است که درباره جهاد نازل شده، چون مسلمانان مدتها بود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست اجازه می‌کردند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت به ایشان می‌فرمود: من مأمور به قتال نشده‌ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده. و تا در مکه بود همه روزه عده‌ای از مسلمانان نزدش می‌آمدند که یا کتک خورده بودند، و یا زخمی شده بودند و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستم‌هایی که از مشرکین مکه و گردن کلفت‌های آنان می‌دیدند شکوه می‌کردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج می‌کرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: «أُوذِنَ الَّذِينَ يَمَانُلُونَ...».

ولی بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته‌اند: اولین آیه‌ای که درباره اذن به جهاد نازل شد آیه «و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَمَانُلُونَكُمْ»<sup>۲</sup> بوده.  
بعضی دیگر گفته‌اند آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»<sup>۳</sup> بوده است.

ولی اعتبار عقلی اقتضا می‌کند که همین آیه سوره حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده، و علاوه در آن زمینه چینی شده: و مردم را بر جهاد نهیج، و دل‌ها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.

و همه اینها از لوازم تشریح احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار آن است، آن هم حکم جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماع دینی است. آری ابلاغ چنین حکمی برای اولین بار بسیار احتیاج دارد به زمینه‌چینی و بسط کلام و بیدار کردن افکار، همچنانکه در همین آیات این روش به کار رفته است.

چونکه اولاً کلام را با این نکته که خدا مولای مؤمنین و مدافع ایشان است افتتاح نموده، سپس به طور صریح اجازه قتال داده، و فرموده که: شما تاکنون مظلوم بودید، و قتال تنها راه حفظ اجتماع صالح از ظلم ستمگران است، و در این جمله ایشان را به وصف صلاحیت ستوده، و آنان را شایسته و قابل برای تشکیل یک مجتمع دینی که در آن اعمال

(۱)

(۲) در راه خدا با کسانی که با شما قتال می‌کنند قتال کنید. سوره بقره، آیه ۱۹۰.

(۳) خدا جان و مال مؤمنین را از ایشان خریداری نمود. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

صالح عملی می شود دانسته، آنگاه رفتار خدای را نسبت به اقوام ستمگر گذشته حکایت کرده، و وعده داده که به زودی انتقام ایشان را از ستمگران معاصرشان خواهد گرفت، همانطور که از گذشتگان گرفت.

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»

کلمه «يُدَافِعُ» از مدافعه است و مبالغه در دفع را افاده می کند. و کلمه «خَوَّانٍ» اسم مبالغه از خیانت است، و همچنین کلمه «كُفُورٍ» که مبالغه کفران نعمت است. و مراد از جمله «الَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنین از امت است، هر چند که بر حسب مورد بامؤمنین آن روز اسلام منطبق است، چون آیات در مقام تشریح حکم جهاد است و حکم جهاد مختص به یک طایفه و اهل یک عصر نیست، و مورد نمی تواند مخصوص باشد.

و مراد از «كُلِّ خَوَّانٍ كُفُورٍ» مشرکین هستند، اگر آنان را بسیار خیانت کار و کفران پیشه خواند بدین جهت است که خداوند امانت دین حق را بر آنان عرضه کرده، و در میان آنان این دین را ظاهر ساخت، و آن را امانت و ودیعه در نزد فطرت آنان سپرد تا در نتیجه حفظ و رعایت آن به سعادت دنیا و آخرت برسند، و آن را از طریق رسالت به ایشان شناسانید، ولی ایشان به آن خیانت کردند، یعنی آن را انکار نمودند. خداوند ایشان را غرق در نعمتهای ظاهری و باطنی کرد پس کفران کردند و شکرش را به وسیله عبادت به جا نیاوردند.

در این آیه برای مطالب آیه بعد که اذن به قتال می دهد زمینه چینی شده، می فرماید خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، و شر مشرکین را از ایشان دفع می دهد، چون که او ایشان را دوست می دارد، و مشرکین را دوست نمی دارد، برای اینکه مشرکین خیانت کردند. پس اگر او مؤمنین را دوست می داد بدین جهت است که مؤمنین امانت را رعایت و نعمت خدا را شکر گزارند. پس در حقیقت خدا از دین خود (که امانت نزد مؤمنین است) دفاع می کند.

و به همین جهت او ولیّ و مولای مؤمنین است که دشمنانشان را دفع کند، همچنانکه خودش فرموده: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»<sup>۱</sup>.  
«أُوذِنَ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ».

از ظاهر سیاق بر می آید که مراد از جمله «أُوذِنَ» فرمان به اذن باشد، نه اینکه بخواهد

(۱) این بدان جهت است که خدا مولای کسانی است که ایمان آورده اند و کافران مولایی ندارند.

از اذن سابق خبر دهد. دیگر اینکه از جمله «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» بر می آید که مراد از این اذن، اذن به قتال است، و به همین جهت فرمود: «إِذِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» بلکه فرمود: «أُوذِنَ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» پس این که تعبیر را عوض کرد، و فرمود: «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ»، خود دلیل بر این است که به چه کاری اجازه داده شده اند.

قرائتی که در میان همه مسلمین دائر است این است که جمله «يُقَاتِلُونَ» را به فتح تاء و به صیغه مجهول می خوانند، که معنایش: «کسانی که مورد کشتار مشرکین واقع می شوند» است (یعنی کسانی که مشرکین ایشان را می کشند) و فلسفه این اجازه هم همین است که مشرکین آغاز به این عمل کردند، و اصولاً خواستار جنگ و نزاعند.

حرف «باء» در جمله «بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا» برای سببیت است، و همین خود علت اذن را می فهماند و می رساند اگر مسلمانان را اجازه قتال دادیم، به خاطر همین است که به آنها ستم می شد، و اما اینکه چگونه ستم می شد جمله «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ...» آن را تفسیر می کند.

و اما اینکه فاعل این اذن را-که چه کسی اجازه داده- ذکر نکرد «و فرمود: خدا اجازه داد»؟ به منظور تعظیم و بزرگداشت خدا بوده، نظیر جمله «وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» که قدرت بر یاری را خاطر نشان کرده نمی گوید که خدا ایشان را یاری می کند، تا به این وسیله اشاره به این نکته کرده باشد که او اینقدر بزرگ است که هیچ اعتنایی به این موضوع ندارد، و برایش حائز هیچ اهمیتی نیست، چون برای کسی که بر هر چیز قادر است مشکلی نیست که دوستان خود را یاری کند.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ...»

این آیه همانطور که گفتیم مظلومیت مؤمنین را بیان می کند، و آن این است که کفار بدون هیچ گونه حق و مجوزی ایشان را از دیار و وطنشان مکه بیرون کردند. آن هم نه این طور که دست ایشان را بگیرند، و از خانه و شهرشان بیرون کنند، بلکه آنقدر شکنجه و آزار کردند، و آنقدر برای آنان صحنه سازی نمودند، تا ناگزیر شدند با پای خود شهر و زندگی را رها نموده در دیار غربت منزل کنند، و از اموال و هستی خود چشم پوشیده، با فقر و تنگدستی گرفتار شوند. عده ای به حبشه رفتند و جمعی بعد از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه. پس معنای «اخراج» در اینجا این است که آنها را مجبوره خروج کردند.

جمله «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ» استثنای منقطع است که معنای «لکن» را می دهد یعنی: و لیکن به این جهت اخراج شدند که می گفتند پروردگار ما الله است نه بت. و این

تعبیر اشاره می کند به اینکه مشرکین آن قدر نفهم و منحرف از حق بودند که این کلمه حق را از مسلمانان جرم می دانستند و همان را مجوز این دانستند که آنها را از وطن مألوف خود بیرون کنند.

بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته اند: استثنای مزبور متصل و به همان معنای اصلیش است و مستثنا منه آن کلمه حق است و معنای آیه این است که: بدون حق از وطن اخراج شدند مگر برای این حق که می گفتند: «رَبَّنَا اللَّهُ» و لیکن خواننده عزیز خودش خوب می داند که این معنا با مقام هیچ تناسبی ندارد، چون مقام آیه، مقام بیان این جهت است که اگر مؤمنین اخراج شدند بدون حق اخراج شدند، نه اینکه بخواهد بفرماید: به خاطر این حق (رَبَّنَا اللَّهُ) اخراج شدند نه به خاطر حقی دیگر.

و اگر همه مسلمانان را به این وصف (که از دیار خود اخراج شدند) توصیف فرموده از باب توصیف کل به وصف بعض است به عنایت اتحاد و ائتلاف، چون مؤمنین از شدت اتحاد و ائتلاف همه با هم برادر و علیه دشمن یکدستند، و اگر همه امتها را به وصف بعضی افراد توصیف کرده، این در قرآن کریم نازگی ندارد، بلکه از حد شمار بیرون است.

«وَأُولَٰئِكَ دَعَا اللَّهُ النَّاسَ بِبَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ لَهْلَأَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَتَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» - کلمه «صوامع» جمع «صومعه» است، و صومعه نام معبدهایی است که برای عبادت عابدان و زاهدان، در بالای کوه ها و در بیابانهای دور دست ساخته می شد، و معمولاً عمارتی نوک تیز و مخروطی بود. و کلمه «بیع» جمع «بیعه» - به کسریا - است که نام معبد یهود و نصاری است. و کلمه «صلوات» جمع «صلاة» است که به معنای مصلا و نماز گاه یهود است و اگر نماز گاه یهود را «صلاة» نامیده، از باب تسمیه محل به نام حال است، چون نماز حال در نماز گاه است همچنانکه در آیه «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ» با حال مستی نزدیک نماز نروید» کلمه نماز به معنای نماز گاه است، به دلیل اینکه در آخر دارد «وَأُولَٰئِكَ جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» = و نه در حال جنابت مگر اینکه رهگذر باشید» که معلوم است عبور از نماز گاه ممکن است نه عبور از نماز.

بعضی<sup>۲</sup> از مفسرین گفته اند: «صَلَاةٌ» کلمه عربی شده کلمه «صلوات»ی عبرانی است، چون «صلوات» - با ثای سه نقطه و الف کوتاه - به معنای «مصلی» است. و کلمه

«مساجد» جمع «مسجد» است که نام معبد مسلمین می باشد.

این آیه هر چند که در مقام تعلیل، نسبت به تشریح قتال و جهاد قرار دارد و حاصلش این است که تشریح قتال به منظور حفظ مجتمع دینی از شر دشمنان دین است که می خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد همه معابد دینی و مشاعر الهی ویران گشته عبادات و مناسک از میان می رود، و لیکن در عین حال مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگر، اعم از مسأله جهاد است، چون دفاع مردم از منافع حیاتی خود و حفظ استقامت وضع زندگی، سنتی است فطری که (چه این آیه بفرماید و چه نفرماید) در میان مردم جریان دارد، هر چند که این سنت فطری هم منتهی به خدای تعالی می شود. اوست که آدمی را به چنین روشی هدایت کرده، چون می بینیم که انسان را مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات دفاع نموده، تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حشش را دفع دهد، و نیز او را مجهز به فکر کرده، تا با آن به فکر درست کردن وسایل دفع، و سلاحهای دفاعی بیفتد، تا از خودش و هر شأنی از شؤون زندگی اش که مایه حیات و یا تکمیل حیات و تمامیت سعادت او است دفاع کند.

چیزی که هست دفاع، با قتال آخرین وسیله دفاع است وقتی به آن متوسل می شوند که راه های دیگر به نتیجه نرسد، مانند آخرین دواء که همان داغ کردن است وقتی به آن متوسل می شوند که دواهای دیگر نتیجه ندهد چون در قتال نیز بشر اقدام می کند به اینکه بعضی از اجزای بدن یا افراد اجتماع از بین بروند، تا بقیه نجات یابند و این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد؛ بلکه به انسانها اختصاص نداشته، هر موجودی که به نحوی شخصیت و استقلال دارد این سنت را دارد که احیاناً مشقت موقتی را برای راحتی دائمی تحمل کند.

پس می توان گفت که در آیه شریفه به این نکته اشاره شده است که قتال در اسلام از فروعات همان سنتی است فطری، که در بشر جاری است. چیزی که هست وقتی همین قتال و دفاع را به خدا نسبت دهیم آن وقت «دفع الله» می شود و می گوئیم: خداوند به خاطر حفظ دینش از خطر انقراض بعضی از مردم را به دست بعضی دفع می کند.

و اگر تنها معابد را نام برده با این که اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی ماند تا چه رسد به معابد آن؟ بدین جهت است که معابد مظاهر دین و شعائر و نشانه های دین است که مردم به وسیله آن به یاد دین می افتند، و در آنها نشسته احکام دین را می آموزند و صورت دین را در اذهان مردم حفظ می کنند.

«وَأَيُّضْرُونَ اللَّهَ مِنْ يَتَضَرُّهُ إِنَّ اللَّهَ تَقْوَىٰ عَزِيزٌ» - لامی که بر سر جمله «أَيُّضْرُونَ» در

(۱) ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۱۰۱.

(۲) کشاف، ج ۳، ص ۱۶۰.

آمده لام قسم است، و علاوه بر اینکه سوگند یاد کرده، وعده خود را با نون تأکید ثقیله تأکید هم کرده است، و آن وعده این است که هر کس او را با جهاد و قتال با دشمنان یاری کند، او یاریش می کند و خدای تعالی به این وعده خود در حق مسلمانان وفا کرد و در جنگها و غزوات بر دشمنان پیروزیشان داد؛ البته این تا وقتی بود که مسلمانان دین خدا را یاری می کردند.

و معنای آیه این است که: سوگند می خورم که هر آینه و حتماً خدا هر که را یاریش کند و از دین او دفاع کند، یاری می کند و خدا توانایی است که احدی او را ضعیف نمی کند و عزیزی است که احدی به ساحت عزت او تجاوز نمی کند و چیزی به سلطنت و ملک او بر نمی گردد.

از این آیه شریفه استفاده می شود که در شرایع سابق نیز حکم دفاعی فی الجمله بوده هر چند که کیفیت آن را بیان نکرده است.

«الَّذِينَ إِذَا مَكَاتَهُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَنُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ...»

این آیه توصیف دیگری است از مؤمنین که در اول آیات نامشان را برد البته این توصیف توصیف مجموع است از جهت جمعیت و به عبارت ساده تر: توصیف نوع مؤمنین است و کار به فرد فرد آنان ندارد چون ممکن است فردی از آنان واجد این اوصاف نباشد.

و مراد از «تمکین آنان در زمین» این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهند بتوانند انجام دهند، و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود.

در توصیف آنان می فرماید: یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکنی پیدا کنند و در اختیار هر قسم زندگی که بخواهند حریتی داده شوند، در میان همه انواع و انحاء زندگی یک زندگی صالح را اختیار می کنند و جامعه ای صالح به وجود می آورند که در آن جامعه نماز به پا داشته، و زکات داده می شود، امر به معروف و نهی از منکر انجام می گیرد.

و اگر از میان همه جهات عبادی، نماز و از میان همه جهات مالی، زکات را نام برد، بدین جهت است که این دو در باب خود (عبادات) عمده هستند.

و وقتی صفت مؤمنین مذکور در صدر آیات این باشد، و مراد از این صفت نیز آن باشد که در صورت داشتن قدرت و اختیار، اجتماعی صالح به وجود می آورند؛ و از سوی دیگر حکم جهاد هم مخصوص به یک طایفه معینی نباشد نتیجه می گیریم که پس مراد از «مؤمنین»

عموم مؤمنین آن روز، بلکه عامه مسلمین تا روز قیامت است، و این خصیصه و طبع هر مسلمانی است، هر چند که قرنها بعد به وجود آید. پس طبع مسلمان از آن جهت که مسلمان است صلاح و سداد است هر چند که احياناً برخلاف طبعش کاری برخلاف صلاح انجام دهد.

بنابراین، دیگر نباید توهم کرد که مراد از این صفت، صفت خصوص مهاجرین زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، حال چه این آیات را مکی بدانیم، و چه مدنی گوئیم. اینکه مسأله اخراج از دیار و مظلومیت، مخصوص آنان است، زیرا مسأله اخراج از وطن و مظلومیت، سوره بحث است، و خلاصه، مورد مخصص نیست، چون مخصص بودن مورد با عموم موصوفین در صدر آیات و عمومیت حکم جهاد منافات دارد.

علاوه بر اینکه، جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شده و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را گرفت، عالی ترین جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت، جامعه ای بود که در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن جامعه نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر می شد، و این جامعه به طور قطع سبیل و مصداق بارز این آیه است و حال آنکه می دانیم که در تشکیل چنین جامعه ای انصار عامل مهم بودند نه مهاجرین.

و در تاریخ اسلام در هیچ عهدی سابقه ندارد که به دست مهاجرین چنین جامعه ای تشکیل یافته باشد، به طوری که انصار هیچ دخالتی در آن نداشته باشند، مگر اینکه کسی بگوید مراد از این مؤمنین، اشخاص و فرد فرد خلفاء راشدین، و یا فقط علی (علیه السلام) - بنا به اختلافی که در آراء شیعه و سنی هست - بوده باشد، که در این صورت معنای همه آیات مورد بحث به کلی فاسد خواهد شد.

از این هم که بگذریم، تاریخ از افراد مسلمانان صدر اول، و مخصوصاً مهاجرین از ایشان، افعال زشتی ضبط کرده که به هیچ وجه نمی توانیم نام آن را احیای حق، و امانه باطل بگذاریم، حال چه اینکه بگوییم مجتهد بوده اند، و به رأی خود عمل می کرده اند و مجتهد در رأی خود معذور است یا ننگوییم. از اینجا می فهمیم که پس توصیف در آیه توصیف از فرد فرد مسلمانان نبوده، بلکه وصف مجموع من حیث المجموع است.

و جمله «وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» تأکید وعده نصرتی است که قبلاً داده بود، و نیز چیره کردن مؤمنین است بر دشمنان دین که به ایشان ظلم کرده بودند.

«وَإِنْ يَكْذِبُوا فَكَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ... فَكَذَّبَتْ كَأَن نَّكَرٍ»

این آیه تسلیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. به این بیان که تکذیب قوم او

نیز نوظهوری نیست چون قبل از ایشان امتهای بسیار بودند که پیغمبران خود را تکذیب کردند. و هم انداز و تهدید تکذیب کنندگان است. به این بیان که سرانجام امتهای گذشته - به جرم کذبیشان - هلاکت و ابتلاء به عذاب خدای تعالی بوده.

از جمله امتهای مذکور یکی قوم نوح و عاد - که قوم هود پیغمبر بودند - و ثمود - که قوم صالح پیغمبر بودند - و قوم ابراهیم، قوم لوط و اصحاب مدین - یعنی قوم شعیب - است و نیز کذب موسی را نام می برد. بعضی گفته اند: اگر فرمود «قوم موسی»، بدین خاطر است که قوم موسی بنی اسرائیل بود که به وی ایمان آوردند و تکذیب کنندگان موسی فرعون و قوم او بودند.

«فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ» - کلمه «املاء» به معنای مهلت دادن و تأخیر اجل است. و کلمه «نکیر» به معنای انکار است. و معنای آیه این است که: من به کافرینی که رسول خدا را انکار و تکذیب کردند مهلت دادم، پس آنگاه آنان را گرفتم - کلمه گرفتن کنایه از عذاب است - پس انکار من ایشان را در تکذیب و کفرشان چگونه بود؟ این تعبیر هم کنایه از نهایت درجه انکار و شدت عقاب است.

«فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرُؤُهَا غُلَامٌ وَفَضِيرٌ قَشِيدٌ»

«قریه خاویة علی عروشها» عبارت است از قریه ای که دیوارهای آن روی سقفهایش ریخته باشد، یعنی به کلی خراب شده باشد. و «بئر ممتلئة» یعنی چاهی که دیگر کسی از اهل آبادی کنار آن نمی آید تا آب بردارد، چون کسی در آبادی نمانده. و «قصر مشید» یعنی کاخهایی که با گچ ساخته شده باشد، چون کلمه «شید» به معنای گچ است.

«فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» - ظاهر سیاق می رساند که این جمله بیان باشد برای جمله «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ» که در آیه قبلی بود و جمله «وَيَبْرُؤُهَا غُلَامٌ وَفَضِيرٌ قَشِيدٌ» عطف بر قریه است. و معنای آن این است که؛ چه بسیار قریه ها که ما اهل آنها را به خاطر اینکه ظالم بودند و در حالی که مشغول ظلم بودند هلاک کردیم در نتیجه آن قریه های آباد به صورت خرابه هایی در آمد که دیوارها روی سقف ها فرو ریخته و چه بسا چاههای آب که تعطیل شد چون آیندگان کنار چاه برای برداشتن آب همه هلاک شدند دیگر کسی نیست که از آب آنها بنوشد و چه بسیار قصرهای با گچ ساخته شده که ساکنانش هلاک شدند حتی نشانه ای از آنها نمانده و صدایی از آنها به گوش نمی رسد. و مقصود از اهل چاهها ده نشین ها و مقصود از کاخ نشین ها شهرها هستند.

«أَفَلَمْ يَسْبُرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا...»  
در این آیه مردم را وادار می کند به اینکه از سر گذشت این قراء و شهرها که هلاک و ویران شدند و از این آثار معطله و قصور مشیده که امتهای گذشته از خود به یادگار گذاشته اند عبرت گیرند. در زمین سیر کنند که سیر در زمین چه بسا آدمی را وادار به تفکر کند که چه شد که این امم نابود شدند و در جستجوی دلیل آن متوجه این دلیل شوند که هلاکت آنان به خاطر شرک به خدا و اعراض از آیات او و استکبار در مقابل حق و تکذیب رسولان بوده، آن وقت است که صاحب قلبی می شوند که با آن تعقل می کنند و همان عقل و قلب ایشان را مانع از شرک و کفر شود.

این در صورتی است که سیر در زمین ایشان را به تعقل و تفکر وادارد و اگر این مقدار در ایشان اثر نگذارد حداقل عبرت گیری وادارشان می کند که به سخن مشفق خیرخواه که هیچ منظوری جز خیر ایشان ندارد گوش دهند و اندرز و اعطی را که نفع و ضرر و خیر شر ایشان را تمیز می دهد به جان و دل بپذیرند و هیچ مشفق و واعظی چون کتاب خدا و هیچ ناصحی چون فرستاده او نیست لاجرم کلام خدا و سخن فرستاده او را می شنوند در نتیجه از آنانی می شوند که دارای گوش شنوایند که با آن به سوی سعادت راهنمایی می شوند.

با این بیان روشن شد که چرا در آیه مورد بحث هیچ متعرض «چشم» نشد؛ چون آیه در این مقام است که مردم را از نظر قوت عقل به دو قسم تقسیم کند یکی آنهایی که خودشان مستقل در تعقلند و خودشان خیر را از شر و نافع را از ضرر تمیز می دهند و دوم آنهایی که از راه پیروی پیشوایانی که پیرویشان جایز است خیر و شرشان را مشخص می کنند و این دو قسم اعتبار کار قلب و گوش است و ربطی به چشم ندارد و چون این دو معنا - یعنی تعقل و سماع - در حقیقت کار قلب، یعنی نفس مدبرک است که آدمی را وادار می کند به اینکه آنچه خودش تعقل می کند و یا از پیشوای هدایت می شود بپذیرد لذا این درک را رؤیت قلب و مشاهده آن خوانند و فرمود: دیدگان کور نمی شوند بلکه کور حقیقی دلهایی می شوند که در سینه ها است. و با این تعبیر آن کسانی را که یا تعقل ندارند و یا گوش شنوا ندارند «کور دل» خوانند. آنگاه در همین کوری مبالغه نموده فرمود: حقیقت کوری همانا کوری قلب است نه کوری چشم چون کسی که از چشم کور می شود باز مقداری از منافع فوت شده خود (راه رفتن و راه جستن) را با عصا و یا عصا کش تأمین می کند، و اما کسی که دلش کور شد دیگر به جای چشم دل چیزی ندارد که منافع فوت شده را تدارک نموده خاطر را با آن تسلیت دهد. این است که می فرماید: «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». در این جمله

سینه‌ها را جایگاه قلب خوانده و این از باب مجاز در نسبت است و البته در کلام مجاز دیگری از همین قبیل نیز به کار رفته و آن این است که عقل را به قلب نسبت داده در حالی که عقل از آن نفس است و وجه مجاز بدون آن را مکرر بیان کرده‌ایم.

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

مشرکین عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن جناب را وقتی وعده عذابشان می‌داد تکذیب می‌کردند و از در استهزاء استعجال می‌نمودند، یعنی می‌گفتند: پس چرا نمی‌آوری آن عذاب را؟ چه وقت این وعده تو عملی می‌شود؟ خدای تعالی با این جمله ایشان را پاسخ گفته که «لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» هرگز خداوند خلف وعده نمی‌کند.

حال اگر آن وعده عذابی که داد فقط مربوط به مشرکین مکه باشد قهراً مراد از آن همان عذابی خواهد بود که در جنگ بدر چشیدند. و اگر مراد از آن عذابی باشد که بعداً خدا در روزی که میان پیغمبر خود و امتش داوری می‌کند عملی می‌سازد قهراً آن وعده هنوز عملی نشده است. و خدا از آن وعده داده و فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رِسْوَةٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ فَهُمْ يُبْتَلُونَ»<sup>۱</sup>.

«وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» - در این جمله حکم کرده به اینکه یک روز از روزهایی که نزد خدا است برابر است با هزار سال از روزهایی که ما می‌شماریم و نتیجه می‌گیرد: پس خدایی که یک روز نزد خودش طولانی و بسیار نیست و روزهای ما نزد او کوتاه و اندک نیست و از بلندی آن و از کوتاهی این متأثر نمی‌شود چنین خدایی ترس از فوت ندارد تا در عذاب آنها عجله کند بلکه او حلیم و بزرگواریست، مهلتشان می‌دهد تا درکات شقاوت خود را تکمیل کنند آنگاه ایشان را در روزی که برایشان مقدر شده می‌گیرد و آن وقت که اجلشان رسید دیگر نمی‌توانند عقب بیندازند و نه نزدیک‌تر کنند. و به همین جهت دنبال جمله مورد بحث در آیه بعدی می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِلَى الْمَصِيرِ».

پس اینکه فرمود: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» رد استعجال ایشان به عذاب است، به این بیان که نزد خدا زمان کم و زیاد یکسان است. و جمله «وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ

(۱) برای هر امتی رسولی است همین که رسولشان آید میان آنان حکم می‌شود. سوره یونس،

وَعْدَهُ» تسلیت، و تأیید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که از تکذیب آنان نسبت به خبری که از وعده خدا به ایشان داد، و نیز از تعجیز و استهزاء ایشان ناراحت نشود.

بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته‌اند: معنای جمله «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ» این است که یک روز از روزهای آخرت که در آن روزها کفار عذاب می‌شوند، برابر هزار سال از ایام دنیایی است که آن را سالهایی چند می‌شمارند.

بعضی<sup>۲</sup> دیگر گفته‌اند: مراد این است که یک روز از روزهای قیامت که در آن به عذاب الهی گرفتارند، از شدت عذاب به نظرشان هزار سال دنیا می‌آید.

ولی این دو معنا با صدر آیه و نیز با آیه بعدی سازگار نیست.

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِلَى الْمَصِيرِ...»

همانطور که گفتیم این آیه متمم جمله «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» و به منزله شاهد صدق مدعی است، و معنایش این است که: زمان اندک و یا بسیار نزد پروردگارتو یکسان است، به شهادت اینکه بسیاری از قرای ظلم‌کننده رامهلت داد و بعد از مهلت به عذاب خود بگرفت.

جمله «وَإِلَى الْمَصِيرِ» بیان علت تعجیل نکردن خدا در عذاب کفار است. به این بیان که وقتی بازگشت همه به سوی اوست، دیگر خوف فوت برای او تصور ندارد تا در عقاب ظالمان و کفار عجله کند.

با این بیان روشن می‌شود که مفاد این آیه تکرار مفاد آیه «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ...» نیست بلکه هر یک مفاد جداگانه‌ای دارند.

این را هم ناگفته نگذاریم که در آیه شریفه التفاتی از غیبت به تکلم وحده به کار رفته (البته غیبت در آیه قبلی بود که در جمله «نزد پروردگارت» خدا غایب حساب شده بود، و تکلم وحده در این آیه که «بازگشت به سوی من است» به کار رفته) و نکته این التفات این است که آیه مورد بحث یکی از صفات خدا را که حلم است بیان می‌کند، و در چنین مقامی مناسب این است که خدا شخصاً خصم کفار به حساب آید، و بفرماید: چون با پیامبر من دشمنی کردند خود من دشمن و طرف حساب آنها خواهم بود.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ نَدِيرٌ مِمَّنْ ... أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»

رسول را امر می‌کند به اینکه رسالت خود را به انداز و بیان نتایج ایمان و عمل صالح

که همان اجر جمیل - یعنی آمرزش گناهان - و رزق کریم - یعنی بهشت با همه نعمتهای آن - است، و نیز نتایج کفر و انکار و آثار سوء آن - که هم نشینی با جهنمیان و خلاصی نداشتن از عذاب است - را اعلام بدارد.

«وَالَّذِينَ سَقَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِرِينَ»

کلمه «سعی» به معنای تند رفتن، و در اینجا کنایه از جد و جهد علیه آیات الهی و تلاش برای ابطال و خاموش کردن نور آنها است، و تعبیر به تکلم با غیر (آیات ما) در حقیقت بازگشت به سیاق سابق است بعد از آنکه انتفات در آیه قبلی در «أَفَلَيْتُ لَهَا» مهلتش دادم...» کار خود را کرد، و در جمله مورد بحث به سیاق قبل مراجعه نمود که سیاق تکلم با غیر بود.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُفْتِنَتِهِ...»

کلمه «تمتئی» به معنای این است که آدمی آنچه را آرزو دارد و دوستش می دارد موجود و محقق فرض کند، حال چه اینکه ممکن هم باشد یا نباشد، مثل اینکه یک مرد فقیر آرزو می کند توانگر شود، یا کسی که بی اولاد است آرزو می کند صاحب فرزند باشد، یا هر انسانی آرزو می کند فنا ناپذیر و جاوید باشد یا دو بال داشته باشد و با آنها پرواز کند آن صورت خیالی که تصورش را می کند و از تصور آن لذت می برد، آن را «امنیة = آرزو» می گویند.

و اصل در معنای این کلمه «منی» - به فتح میم و سکون نون - است که به معنای فرض و تقدیر است. بعضی<sup>۱</sup> از اهل فن گفته اند: این کلمه گاهی به معنای قرائت و تلاوت می آید، مثلاً وقتی گفته می شود «تمنیت الكتاب» معنایش این است که کتاب را خواندم. و معنای «اللقاء درامنیة» این است که در آرزوی او دخل و تصرف کند، تا آن را از سادگی و صرافت در آورده، فاسدش کند.

و معنای آیه بنابر معنای اول که تمنی آرزوی قلبی باشد این می شود: ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت آرزویی کرد، و رسیدن به محبوبی را که یا پیشرفت دینش بود، و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود، و یا ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می نمود، شیطان در امنیة او القاء می کرد و در آرزویش دست می انداخت، به اینطور که مردم را نسبت به دین او وسوسه می کرد و ستمکاران را علیه او و دین او تحریک می نمود و

(۱) کشف، ج ۳، ص ۱۶۵.

مفسدین را اغواء می کرد و بدین وسیله آرزوی او را فاسد و سعی او را بی نتیجه می ساخت، ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را نسخ و زایل نموده آیات خودش را حاکم می نمود و کوشش پیغمبر و یا رسولش را به نتیجه می رساند و حق را اظهار می نمود و خدا دانا و فرزانه است.

و بنابر معنای دوم آن (یعنی قرائت و تلاوت)، معنای آیه چنین می شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبر و رسولی نفرستادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خدا را می خوانده شیطان شبهه هایی گمراه کننده به دلهای مردم می افکند و ایشان را وسوسه می کرد تا با آن آیات مجادله نموده ایمان مؤمنین را فاسد سازد ولی خداوند آنچه از شبهات که شیطان به کار می برد باطل می کرد و پیغمبرش را موفق به رد آنها می فرمود و یا آیه ای نازل می کرد تا آن را رد کند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر اختلاف معنای نبوت و رسالت، البته نه به نحو عموم و خصوص مطلق همچنانکه نزد علمای تفسیر معروف شده که رسول آن کسی است که مبعوث شده و مأمور به تبلیغ هم شده باشد و نبی آن کسی است که تنها مبعوث شده باشد چه اینکه مأمور به تبلیغ هم شده باشد یا نه. چون اگر مطلب از این قرار می بود لازم بود که در آیه مورد بحث از کلمه «نبی» غیر رسول اراده شود یعنی کسی که مأمور به تبلیغ نشده و این با جمله «وَمَا أَرْسَلْنَا» که در اول آیه است منافات دارد و ما در مباحث نبوت در جلد دوم این کتاب، روایاتی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نقل کردیم که دلالت می کرد بر اینکه رسول آن کسی است که ملک وحی بر او نازل می شود و او ملک را می بیند و با او سخن می گوید، ولی نبی آن کسی است که خواب می بیند و در خواب به او وحی می شود. و در جلد سیزدهم این کتاب همین مطلب را از آیه «قُلْ لَوْ كَانُوا فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةً يَتَسَوَّنُونَ مَقَامَاتِنَا لَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَ رَسُولًا»<sup>۱</sup> استفاده نمودیم.

و اما سایر حرفهایی که در فرق میان نبی و رسول زده اند مثل اینکه «رسول کسی است که مبعوث به شرعی جدید شده باشد و نبی اعم از او و از کسی است که شرع سابق را تبلیغ کند» صحیح نیست؛ زیرا ما در مباحث نبوت اثبات کردیم که شرایع الهی بیش از پنج شریعت یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست با اینکه قرآن تصریح کرده به رسالت عده بسیاری از پیغمبران. علاوه بر اینکه هیچ دلیلی بر این فرق در

(۱) بگو اگر ملائکه در زمین مثل شما آرام آرام راه بروند باز از آسمان ملکی به عنوان رسول بر آنان

نازل می کردیم. سورة اسری، آیه ۹۵.



دست نیست. و نیز مانند گفته آن کسی که گفته رسول کسی است که دارای کتاب باشد و نبی آن کسی است که کتاب نداشته باشد. یا قول کسی که گفته رسول کسی است که کتاب داشته باشد ولی فی الجمله نسخ شده باشد و نبی کسی است که چنین نباشد. که اشکال وجه قبلی بر این دو قول نیز وارد است.

در جمله «فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» التفاتی از تکلم با غیر به غیبت به کار رفته؛ اول فرموده «ما نفرستادیم» و در آخر فرموده «خدا نسخ می کند» و وجه این التفات این است که عنایت به ذکر و نام خدا و اسناد نسخ و احکام به قادر علی الاطلاق را برساند. و به عین همین جهت بار دیگر لفظ جلاله را تکرار می کند و گرنه می توانست بار دوم ضمیر آن را به کار ببرد و بلکه باید به کار می برد و قاعده آن را اقتضاء می کرد ولی ضمیر به کار نبرده وضع اسم در جای ضمیر کرده.

و نیز از همین باب است که لفظ شیطان را دو باره آورده، با اینکه می توانست و بلکه لازم بود ضمیر آن را به کار برد، و این بدان جهت است که اشاره به این نکته کرده باشد که القاء کننده که شیطان است خداوند هیچ اعتنایی به او و به کید او ندارد.

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ...»

«مرض قلب» عبارت است از اینکه استقامت حالتش در تعقل از بین رفته باشد، به اینکه آنچه را باید به آن معتقد شود نشود و در عقاید حقه که هیچ شک در آنها نیست شک کند. و قساوت قلب به معنای صلابت و غلظت و خشونت آن است، که از «سنگ قاسی» یعنی سنگ سخت گرفته شده و صلابت قلب عبارت از این است که عواطف رقیقه آن که قلب را در ادراک معانی حقه یاری می دهد از قبیل خشوع و رحمت و تواضع و محبت، در آن مرده باشد. پس قلب مریض آن قلبی است که خیلی زود حق را تصور می کند ولی خیلی دیر به آن معتقد می شود. و قلب قسی و سخت، آن قلبی است که هم دیر آن را تصور می کند و هم دیر به آن معتقد می گردد؛ و به عکس، قلب مریض و قسی و سواسهای شیطانی را خیلی زود می پذیرد.

و اما القآت شیطانی که زمینه را علیه حق و اهل حق تباه و خراب می کند و در نتیجه زحمات انبیاء و رسل را باطل نموده، نمی گذارد اثر خود را ببخشد هر چند مستند به خود شیطان است و لیکن در عین حال مانند سایر آثار چون در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن او اثر نمی کند، همچنانکه هیچ مؤثری اثر نمی کند و هیچ فاعلی بدون اذن او عملی انجام نمی دهد مگر آنکه به همان مقدار دخالت اذن مستند به او شود و آن مقدار که مستند به او می شود دارای

مصلحت و هدف شایسته است.

و به همین جهت خدای سبحان در آیه مورد بحث می فرماید: این القآت شیطانی خود مصلحتی دارد و آن این است که مردم عموماً به وسیله آن آزمایش می شوند، و آزمایش، خود از نوامیس عمومی الهی است که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است؛ باید آن دو دسته امتحان شوند، دسته سوم هم که منافقینی بیمار دلند، به طور خصوص در آن بوته قرار گیرند چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود از تربیت الهیه ای است که در نظام خلقت مورد نظر است، همچنانکه خودش فرمود: «كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»<sup>۱</sup>.

و این است معنای اینکه فرمود: «تا آنچه را که شیطان القاء می کند مایه آزمایش بیمار دلان، و سنگدلان قرار دهد». و بنابراین، لام در «لِيَجْعَلَ» لام تعلیل است که با آن القآت شیطانی در آرزوهای انبیا را تعلیل می کند و می رساند که شیطان چنین می کند تا خدا چنان کند. و معنایش این می شود که: شیطان هم در شیطنتش مسخر خدای سبحان است و او را در کار آزمایش بندگان و فتنه اهل شک و جحود و دارندگان غرور، آلت دست قرار می دهد.

پس روشن شد که مراد از «فتنه»، ابتلاء و امتحان است، امتحانی که شخص درگیر به آنرا دچار غرور و ضلالت می کند. و مراد از «بیمار دلان» اهل شک از کفار است و مراد از «قاسیه قلوبهم» سنگدلان اهل جحود و عناد از کفار است، و کلمه «شقاق» در جمله «وَ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَهِيَ شِقَاقُ بَيْبِدٍ» به معنای ناسازگاری و مخالفت است همچنانکه «مشاقه» نیز به همین معنا است. و اگر شقاق را به دوری توصیف کرد و فرمود «در شقاقی دورند» در حقیقت توصیف شقاق است به حال موصوف شقاق، نه خود آن. و معنایش این است که: ستمگران اهل جحود و عناد - به طوری که از سیاق بر می آید - و یا اهل جحود و اهل شک هر دو، هر آینه در ناسازگاری و مخالفتی هستند که صاحبان آن مخالفت از حق و اهل حق دورند.

«وَ لِيَتْلَمَ الَّذِينَ اٰوْتُوا الْعِلْمَ اِنَّهٗ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوْا بِهٖ فَتُخَيَّبَ لَهُ قُلُوْبُهُمْ...»

متبادر از سیاق این است که جمله مورد بحث عطف بر جمله «لِيَجْعَلَ» باشد و تعلیل

(۱) هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطاء پروردگار تو است، و عطاء پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست. سورة اسری، آیه ۲۰.

برای جمله «فَيَسْتَعِذُّ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» و ضمیر در «أَنَّهُ» به آنچه پیغمبر و رسول آرزویش می کنند و جمله «إِذَا تَمَنَّى...» از آن حکایت می کند برگردد دلیلی هم نیست که دلالت کند بر اینکه مرجع این ضمیر قرآن است.

و معنای آیه چنین می شود: خدا آنچه را که شیطان القاء می کند نسخ نموده سپس آیات خود را در دلها جایگزین می کند تا إلقاءات شیطان را مایه آزمایش بیمار دلان و سنگدلان قرار داده و تا کسانی که علم روزیشان شده با این نسخ و احکام بفهمند که آنچه رسول یا نبی آرزویش را می کردند، حق و از ناحیه پروردگارت بوده، چون می بینند که القاءات شیطان باطل شد پس به آن پیغمبر و یا نبی ایمان می آورند و در نتیجه دلهایشان در برابر او نرم و خاشع می شود.

ممکن است که جمله «وَلَيَعْلَمَنَّ» عطف بر محذوف باشد آنگاه آن محذوف و اینکه بر آن عطف شده در مجموع تعلیل بیان آیه قبلی باشد که چگونه و چرا خداوند این القاء را فتنه و آزمایش بیمار دلان و سنگدلان قرار داد.

آن وقت معنا چنین می شود: ما این حقیقت را بدین جهت بیان کردیم که چنین و چنان شود و نیز آنان که علم روزیشان شد بدانند که روش مزبور حق و از ناحیه پروردگارت بوده ... عیناً نظیر عطف به محذوفی که در آیه «وَتِلْكَ الْأَيَاتُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup> به کارفته و این عطف به محذوف در قرآن بسیار است.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» - این جمله در مقام بیان علت این است که چطور دانستن و فهمیدن آنان که علم روزیشان شده هدف و غایت روش مذکور خدا شده است. به این بیان که اگر خدا بیمار دلان و سنگدلان را چنین و چنان کرد تا دسته سوم که علم روزیشان شده بفهمند برای این است که خدا هادی و راهنما است. می خواهد ایشان را قدم به قدم هدایت کند و با این فهماندن ایشان را به سوی صراط مستقیم راهنمایی فرماید.

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ...»

این آیه به طوری که ملاحظه می فرمایید از این معنا خبر می دهد که این گونه کفار تا آخر عمر از ایمان محرومند. پس مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا» همه کفار نیستند، چون می دانیم و می بینیم که بسیاری از کفار بعد از سالها کفر موفق به ایمان می شوند، پس می فهمیم که مراد

(۱) این روزگار را میان مردم دست به دست می گردانیم و تا مقام کسانی را که ایمان آورده اند بدانند. - سورة آل عمران، آیه ۱۴۰.

از کفار نامبرده در آیه، همان عده ای از صنادید و سرمداران قریشند که تا آخر عمر موفق به ایمان نشدند، همچنانکه در آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup> نیز منظور اینگونه کفارند، که در حقیقت ریشه فتنه هستند.

و معنای «عقیم بودن روز» این است که طوری باشد که دیگر فردایی از آن متولد نشود؛ و آن، روز هلاکت و یا روز قیامت است، و مراد در آیه به طوری که سیاق آیه سوم می رساند روز قیامت می باشد.

و معنای آیه این است که کسانی که کافر شدند همواره در شک نسبت به قرآن خواهند ماند تا روز قیامت به سراغشان آید. و یا عذاب روز قیامت که روزی است ناگهانی می رسد. و کسی را مهلت چاره جویی نمی دهد، و فردایی از آن متولد نمی شود تا جبران مافات را کند.

و اگر میان روز قیامت و روز عذاب قیامت تردید انداخته برای این است که هر دو در اثر یکسانند، چه روز قیامت برسد و چه عذاب آن، آن وقت اعتراف به حق می کنند و دیگر شک و تردید ایشان از بین می رود، همچنانکه در باره روز قیامت فرمود: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَدَعْنَا مِنْ مَّرْغَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»<sup>۲</sup> و در باره رفع شک و تردید هنگام مشاهده عذاب قیامت می فرماید: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا»<sup>۳</sup>.

از آنچه گذشت این نکته نیز روشن گردید که چرا در یک آیه روز قیامت را یک بار به قید ناگهانی بودن مفید کرد، و باری دیگر به قید نازا بودن، چون می خواست دو چیز را بفهماند، یکی اینکه در آن روز هیچ چاره ای یافت نمی شود، و دیگر اینکه فردایی ندارد که جبران مافات را کنند.

«الْمَلِكُ يُوعِظُهُ لِيَلِيَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ... عَذَابٌ مُّهِينٌ»

در سابق به طور مکرر گفتیم که مراد از «برای خدا بودن ملک در روز قیامت» ظاهر

(۱) کسانی که کافر شدند چه بيشان دهی و یا ندهی ایمان نمی آورند. - سورة بقره، آیه ۶.

(۲) گفتند وای بر ما، چه کسی ما را از قبرمان بیرون کرده، این همان وعده رحمان است، راستی پیغمبران راست می گفتند - سورة یس، آیه ۵۲.

(۳) روزی که کفار عرضه بر آتش می شوند از ایشان سؤال می شود آیا این هنوز هم حق نیست، می گویند چرا به خدا سوگند. - سورة احقاف، آیه ۳.

شدن حقیقت است در آن روز، وگرنه در دنیا هم ملک برای خدا است، و این اختصاص به روز قیامت ندارد، و همچنین در نظایر این اوصاف که برای روز قیامت در قرآن آمده، از قبیل «الْأَمْرُ يُؤْتَمَرُ لِلَّهِ»، «الْقُوَّةُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»، و مانند آن، که منظور ظهور آن وصف است.

در اینجا لازم است مطلب را توضیح دهیم تا کسی از خوانندگان عزیز دچار اشتباه نشود: منظور ما از اینکه گفتیم در روز قیامت برای همه روشن می شود که ملک برای خدا است ملک مجازی نیست، چون ملک دو قسم است، یکی ملک حقیقی و حق، و دیگری مجازی و صوری. آنچه از مصادیق ملک در این عالم برای اشیاء و اشخاص ملاحظه می کنیم ملک مجازی و صوری است که خدا به آنها داده، البته در عین اینکه داده باز ملک خود اوست. این دو قسم ملک همواره هست تا قیامت به پا شود، آن وقت دیگر اثری از ملک مجازی و صوری باقی نمی ماند، در نتیجه دیگر احدی از موجودات عالم صفت مالکیت را ندارند. پس، از معنای مالک باقی نمی ماند مگر ملک حقیقی و حق، که آن هم برای خدا است و پس. پس یکی از خصایص روز قیامت این می شود که آن روز ملک برای خدا است، و همچنین آن روز عزت و قدرت و امر برای خدا است.

«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ» - یعنی آن روز غیر از خدا هیچ حاکمی دیگر غیر او نیست، چون حکم راندن از فروعات ملک است، وقتی در آن روز برای احدی هیچ نصیبی از ملک نماند، هیچ نصیبی از حکم راندن هم نمی ماند.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَبَاتِ النَّعِيمِ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» - مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا...» مانندین هستند که از حق استکبار می ورزند.

«فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» - این جمله بیان همان حکمی است که خدای تعالی در آن روز می راند.

### بحث روایتی

در مجمع البیان می گوید: از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنوز مأمور به قتال و مأذون به آن نشده بود که آیه «أَوَلَمْ يَلْمِزْ يَهُودَ إِذْ بَاتُوا بِآيَاتِنَا» نازل، و جبرئیل شخصاً شمشیر بر کمر آن جناب بیست<sup>۱</sup>.

(۱) مجمع البیان... نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۰۱.

و در همان کتاب می گوید: مشرکین مسلمانان را اذیت می کردند و هر روز و هر ساعتی با سرشکسته، و یا کتک خورده نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شکایت می آمدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود صبر کنید، زیرا من هنوز مأمور به جنگ نشده ام تا آنکه از مکه به مدینه مهاجرت فرمود. آن وقت این آیه در مدینه نازل شد و این اولین آیه ای است که درباره قتال نازل شد<sup>۱</sup>.

مؤلف: در الدر المنثور<sup>۲</sup> هم از جمع کثیری از صاحبان جامع از ابن عباس و دیگران روایت شده که این آیه اولین آیه در قتال است که نازل شد. چیزی که هست در بعضی از این روایات آمده که آیه درباره مهاجرین از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده، و این روایات به فرضی هم که صحیح باشد این فقره آن اجتهاد خود راوی آن بوده؛ چون قبلاً هم گفتیم که آیه مطلق است، و اصلاً معقول نیست که فرمان جهاد با اینکه حکمی است عمومی، متوجه طایفه خاصی از امت شود.

نظیر این حرف در جمله «الَّذِينَ إِذْ يَمُنُّونَ بِالْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ وَالَّذِينَ إِذْ يُؤْتَمَرُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَسْرُرُونَ بِهِنَّ» و بلکه در جمله «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ...» به بیانی که گذشت، جریان دارد.

باز در مجمع البیان در ذیل جمله «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ...» از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: در باره مهاجرین نازل شده، ولی مصداق بارزش آل محمد (علیهم السلام) هستند که از وطن خود بیرون رانده شدند و همواره در ترس بودند<sup>۳</sup>.

مؤلف: روایتی هم که در مناقب از آن جناب در ذیل جمله مذکور آمده که فرموده: «ماییم و در حق ما نازل گردیده است»<sup>۴</sup> و نیز روایتی که در روضه کافی از آن جناب رسیده که فرموده: «آیه در حق حسین (علیه السلام) جاری شد»<sup>۵</sup> همه بر این معنا که گفتیم حمل می شود.

و نیز همچنین است آنچه که در مجمع البیان در ذیل جمله «وَأَمَرُوا بِالْمَنْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُشْكِرِ» از آن حضرت روایت آورده که فرمود: آنهایی که چنینند ما هستیم<sup>۶</sup>. و نیز

(۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۴.

(۳) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷.

(۴) مناقب.

(۵) روضه کافی.

(۶) مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۸.

روایتی که در کافی<sup>۱</sup>، و معانی<sup>۲</sup>، و کمال الدین<sup>۳</sup>، از امام صادق، و کاظم (علیهما السلام) رسیده که در تفسیر «وَبُرِّمُظَلَّةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ» فرمودند: «بُئْرُ مَعْطَلَةٍ» امامی است که سکوت کرده و «قصر مشید» امام ناطق است.

و در الدر المنثور است که حکیم ترمذی - در نوادر الاصول - و ابو نصر سجزی، در کتاب ابانه، و بیهقی، در کتاب شعب الایمان، و دیلمی، در مسند فردوس از عبدالله بن جراد روایت کرده اند که گفت: رسول خدا فرمود: آن کس که چشمش نبیند کور نیست بلکه کور کسی است که بصیرتش از کار افتاده باشد<sup>۴</sup>.

و در کافی به سند خود از زراره از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که در حدیثی فرمود: نبی کسی است که فرشته وحی را در خواب می بیند و صوت را می شنود، ولی در بیداری ملک را نمی بیند و رسول کسی است که هم صوت را می شنود و هم در خواب می بیند و هم در بیداری فرشته را مشاهده می کند<sup>۵</sup>.

**مؤلف:** و در این معنا روایات دیگری است. و مراد از معاينه و مشاهده ملک - به طوری که در روایات دیگر آمده - نازل شدن ملک و ظهورش برای رسول و سخن گفتنش با او و رساندن وحی است به او که ما بعضی از این روایات را در ابحاث نبوت در جلد دوم این کتاب نقل کردیم.

و در الدر المنثور است که ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه به سندی صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوره «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» را در مکه خواند تا این آیه: «أَقْرَأْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، وَتَمَنَّا الثَّالِثَةَ الْآخِرَى» همین که این آیه را خواند شیطان به زبانش انداخت و گفت: «وَوَغْرَانِيقُ الْعُلَى وَإِنْ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجَى» گفتند: تا کون خدایان ما را به نیکی یاد نکرده بود و او خودش به سجده افتاد مردم هم سجده کردند.

آنگاه جبرئیل پیامد و گفت: آنچه را که من بر تو نازل کردم بخوان. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواند تا رسید به «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَى وَإِنْ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجَى» جبرئیل

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۷.

(۲) معانی الاخبار، ص ۱۱۱.

(۳) کمال الدین.

(۴) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۵.

(۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

گفت: من این جمله را نازل نکرده ام، این از شیطان است، پس این آیه نازل شد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...»<sup>۱</sup>.

**مؤلف:** این روایت به چند طریق از ابن عباس و جمعی از تابعین روایت شده، و جماعتی از تابعین از جمله حافظ ابن حجر آن را صحیح دانسته اند.

و لیکن ادله قطعی که دلالت بر عصمت آن جناب دارد متن این روایت را تکذیب می کند هر چند که سندش صحیح باشد، پس ما به حکم آن ادله لازم است ساخت آن جناب را منزله از چنین خطایی بدانیم. علاوه بر این که این روایت شنیع ترین مراحل جهل را به آن جناب نسبت می دهد برای اینکه به او نسبت می دهد که نمی دانسته جمله «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَى...» کلام خدا نیست و جبرئیل آن را نیاورده و نمی دانسته که این کلام کفر صریح و موجب ارتداد از دین است. تازه این نادانی اش آنقدر ادامه یافته تا سوره تمام شده، و سجده آخر آن را به جا آورده باز هم متوجه خطای خود نشده تا جبرئیل نازل شده، دوباره سوره را بر او عرضه کرده و این دو جمله کفر آمیز را هم جزو سوره خوانده است. آن وقت جبرئیل گفته من آن را نازل نکرده ام. از همه بدتر اینکه جبرئیل آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ...» را نازل کرده، و نظایر این کفر را برای همه انبیاء و مرسلین اثبات نموده است.

از همینجا روشن می شود که توجیه و عذری که بعضی به منظور دفاع از حدیث درست کرده اند باطل و عذری بدتر از گناه است و آن این است که «این جمله از آن حضرت سبق لسانی بوده و شیطان در او تصرفی کرده که در نتیجه دچار این اشتباه و غلط شده» برای اینکه نه متن حدیث را می گوید و نه دلیل عصمت چنین خطایی را برای انبیاء جایز می داند.

علاوه بر اینکه اگر مثل چنین تصرفی برای شیطان باشد که در زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تصرف نموده، یک آیه و یا دو آیه غیر قرآنی به عنوان قرآن به زبان او جاری سازد، دیگر اعتمادی در کلام الهی باقی نمی ماند، چون ممکن است کسی احتمال دهد بعضی از آیات قرآن از همان تصرفات بوده باشد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن طور که داستان غرانیق می گوید آن آیات را قرآن پنداشته، آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا...» کاشف دروغ بودن یکی از آنها - یعنی همان قصه غرانیق - و سرپوش بقیه آنها باشد.

و یا احتمال دهد که اصلاً داستان غرانیق کلام خدا باشد و آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا...» و هر

(۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۶.

آیه دیگری که منافی با بت پرستی است از القآت شیطان باشد و بخواهد با آیه مذکور که داستان غرانیق را ابطال می کند بر روی بسیاری از آیات که در حقیقت القآت شیطانی فرض شده سر پوش بگذارد که با این احتمال از هر جهت اعتماد و وثوق به کتاب خدا از بین رفته رسالت و دعوت نبوت به کلی لغومی گردد. وساحت مقدس حق تعالی منزّه از آن است.

سوره حج، آیات، ۵۸-۶۶

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لِيَدْخُلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ (۶۰) ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ بُولِجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَبُولِجُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُنْزِلُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُبْسِتُكُمْ ثُمَّ يُخَيِّطُكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶).

ترجمه آیات

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده پس از آن کشته شده یا مردند خدا ایشان روزی دهد، روزی نیکو که خدا بهترین روزی دهندگان است (۵۸).

ایشان راه جایی در آورد که از آن خشنود باشند که خدا دانا و بردبار است (۵۹).

اینچنین است، و هر که عقوبت کند نظیر آن عقوبت که دیده است آنگاه بر او ستم کنند خدایش نصرت دهد که خدا بخشنده و آمرزگار است (۶۰).

این چنین است، زیرا خدا شب را به روز و روز را در شب فرو می برد و خداوند شنوا و بینا است (۶۱).

این چنین است، زیرا خدای یکتا است که حق است و هر چه سوی او می خوانند باطل است و او والا و بزرگ است (۶۲).

مگر نبینی که خدا از آسمان آبی نازل کند که زمین سبز شود و خدا دقیق و کاردان است (۶۳).

هر چه در آسمانها و زمین است از او است و خدا بی نیاز و ستوده است (۶۴).

مگر نمی بینی که خدا کائنات زمین را به خدمت شما گرفته. و کشتی ها را که به فرمان وی به دریاها روان است و آسمان را نگاه می دارد تا حز به اذن وی به زمین نیفتد که خدا با مردم مهربان و رحیم است (۶۵).

اوست که شما را زنده می کند و می میراند و باز زنده تان می کند که هر آینه انسان کفران پیشه است (۶۶).

## بیان آیات

این آیات غرض سابق را تعقیب نموده، ثواب کسانی را که هجرت کرده و سپس در جهاد در راه خدا کشته شدند و یا مردند بیان می کند، البته در خلال این بیان جملاتی هم در تحریک و تشویق به جهاد، و در وعده نصرت آمده، مانند جمله «ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِبُيُوتِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُحِيَ عَلَيْهِ لَيْسَ صَرْفُ اللَّهِ...».

و این آیات خصوصیتی دارند که در هیچ جای قرآن کریم این خصوصیت نیست و آن این است که این هشت آیه که پشت سر هم قرار دارند هر یک با دو اسم از اسمای حسناى الهی ختم می شوند مگر اسم جلاله که آن نیامده است.

و در نتیجه اگر ضمیر «هو» را هم اسم بدانیم، شانزده اسم در این هشت آیه آمده است: ۱- هو ۲- خیر الرازقین ۳- عفو ۴- غفور ۵- سمیع ۶- بصیر ۷- علی ۸- کبیر ۹- لطیف ۱۰- خبیر ۱۱- غنی ۱۲- حمید ۱۳- رؤوف ۱۴- رحیم ۱۵- علیم ۱۶- حلیم. و در آیه نهم آمده که او زنده می کند و می میراند و نیز اوحی است و ملک آسمان و زمین از او است و این در معنای چهار اسم است: «مُحیی»، «مُمیت»، «حَقّ» و «مَالِک» یا «تَلِک» که با این چهار اسم بیست

اسم از اسمای خدای تعالی که با لطیف ترین و بی سابقه ترین وجهی در این ۹ آیه به کار رفته است.

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا»

بعد از آنکه اخراج مهاجرین از دیارشان را بیان کرد دنبالش پاداش مهاجرت و محنتشان در راه خدا را ذکر می کند، و آن عبارت است از وَعَدَ حَسَنَ وَرِزْقَ حَسَنَ.

و اگر هجرت را مقید به قید «فی سبیل الله» کرد برای این است که اگر هجرت برای خدا نبوده باشد مثبوتی بر آن مترتب نمی شود؛ چون مثبوت متعلق به عمل صالح می شود، و عمل صالح وقتی عمل صالح می شود که با خلوص نیت باشد، و در راه خدا انجام شود نه در راه غیر خدا، از قبیل به دست آوردن مال و جاه و امثال آنها از مقاصد دنیوی، و لذا می گوئیم دو جمله «قُتِلُوا» و «أَمَاتُوا» نیز در واقع مقید به قید مزبور است، یعنی «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و «مَاتُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و یا «تَفَرَّبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه خدا کشته شدند، یا مردند یا غربت کشیدند.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» - این جمله آیه را ختم می کند، و مضمون آن را که رزق

حسن (نعمت آخروی) است تعلیل می نماید، چون بعد از مردن و کشته شدن جز آخرت جایی نیست که آدمی در آن رزق حسن بخورد. و اصولاً در آیات قرآنی اطلاق رزق بر نعمتهای بهشت شده، مانند آیه «أَحْيَاءٌ عَلَيْهِمْ رِزْقُهُمْ يَرْزُقُونَ»<sup>۱</sup>.

«لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مَدْخَلًا يُرْضَوْنَ» وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»

کلمه «بدخلن» و «مدخل» هر دو از ادخال گرفته شده، و «مدخل» - به ضم میم و فتح خاء - اسم مکان از ادخال است و احتمال اینکه مصدر میمی باشد آنطور که باید مناسب با سیاق نیست.

و در اینکه این مدخل را که همان بهشت است توصیف کرده به اینکه «برضونه = مایه خشنودی ایشان است» «رضاء» را هم مطلق آورده تا منتها درجه آنچه آدمی آرزویش می کند مشمول آن شود همچنانکه فرموده: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ»<sup>۲</sup>.

و جمله مورد بحث بیان است برای جمله «لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» و اینکه ایشان را به مدخلی داخل می کند که مایه خشنودیشان باشد و از آن کراهتی نداشته باشند تلافی اخراج مشرکین است که ایشان را از دیارشان اخراج کردند، اخراجی که مایه کراهتشان شد و لذا این

(۱) زندگانشان نزد پروردگارشان روزی می خورند. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

(۲) در بهشت آنچه را بخواهند در اختیارشان هست. سوره فرقان آیه ۱۶.

جمله را تعلیل کرد به اینکه «چون خدا دانا و بردبار است»؛ یعنی می داند که مایه خشنودی مسلمین چیست، همان را برایشان فراهم می سازد، اما فراهم ساختن شخصی بردبار و لذا در عقوبت دشمنان ستمگر ایشان عجله نمی کند.

«ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ»

کلمه «ذَلِكَ» خبر است برای ابتدایی که حذف شده و تقدیر آن «الامر ذلك الذي اخبرناك» است، یعنی مطلب از این قرار بود که برایت گفتیم، کلمه «عقاب» به معنای مؤاخذه انسان است به نحوی ناخوشایند، در مقابل کاری ناخوش آیند که عقاب شونده مرتکب شده، و اگر این مؤاخذه را عقاب نامیده اند، بدین مناسبت است که عقیب و دنبال عمل ناخوش آیند قرار دارد.

و «عقاب به مثل عقاب» کنایه از معامله به مثل است و چون این معامله به مثل، کار خوبی نیست لذا آن را مقید کرد به قید «بغی» و جمله «بُغِيَ عَلَيْهِ» را با لفظ «ثم» بدان عطف نمود.

«لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ» - با در نظر گرفتن اینکه مقام، مقام اذن در جهاد است، از ظاهر سیاق بر می آید که مراد از «نصر» اظهار و غلبه دادن مظلومان بر ظالمان ستمگر یاغی است به اینکه در جنگ آنان را بر اینان پیروزی دهد. و لیکن ممکن است در جمله «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً قَدْ جَمَلْنَا لِرُبِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُشْرِئاً»<sup>۱</sup> مقصود از «نصرت» تشریح قانونی نفع مظلوم و علیه ظالم باشد، تا مظلوم بتواند آنچه را که بر سرش آمده تلافی کند. و مقصود از «اذن در قتال» هم همین قانون باشد، یعنی دست کوتاه مظلوم را دراز کند تا دست درازی ظالم را تلافی نماید.

و با این احتمال، دیگر تعلیل نصرت به جمله «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ» کاملاً روشن می شود، چون اجازه به قتال و مباح کردن آن در موارد اضطرار و حرج، و امثال آن، خود از مقتضیات دو صفت عفو و غفور بودن خدا است همچنانکه مکرر در تفسیر امثال: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي تَخْتَصِمَةِ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup> توضیح داده ایم، و مخصوصاً در جلد ششم این کتاب در

(۱) هر که مظلوم کشته شود، ما حق خونخواهی را برای وارث او قرار داده ایم، پس زهار کسی در آدم کشی بی پروایی نکند که خون کشته شدگان هدر نخواهد رفت. سوره اسری؛ آیه ۳۳.  
(۲) سوره مائده، آیه ۳.

بحث «مجازات و عفو» کاملاً روشن ساخته ایم.

و بنابراین، معنای آیه چنین می شود: هر کس ستم کننده بر خود را عقاب کند به مثل عقابی که او از در ظلم کرده، خدا او را یاری کرده چون اجازه چنین عملی را به او داده و او را از معامله به مثل ممانعت نفرموده، چون خدا بخشنده و غفور است، و آنچه اثر زشت که این معامله به مثل دارد محو می کند، چون اگر محو نکند عقاب و آزار رساندن به خلق در نظام حیات اثر زشت خود را می گذارد، چیزی که هست خدا در خصوص این موارد آن اثر زشت و مبنویس را می پوشاند، چون خودش به آن اجازه داده و آن را حرام نکرده.

با این بیان این نکته نیز روشن می شود که به چه مناسبت در آخر آیه قبلی وصف حلم را آورد و نیز روشن می گردد که کلمه «ثم» تنها برای رساندن بعدیت به حسب ذکر است، نه بعدیت زمانی.

بعضی از مفسرین<sup>۱</sup> در معنای آیه گفته اند: هر کس به جنایت کننده برخود جنایتی وارد آورد و سپس برگردد و او را دوباره مجازات کند خدا آن مظلوم را یاری می کند، که خدا بخشنده آن عقابی است که بار دوم به دشمن داده و این ترک اولی را مرتکب شده، هر چند که جا داشت که صبر، و عفو از جانی، و بزرگواری را ترک نکند، همچنانکه قرآن دستور داده فرمود: «وَأَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»<sup>۲</sup> و نیز فرمود: «فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> و نیز فرمود: «وَلِيَتَمَنَّ صَبْرًا وَغَفْرًا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ غَرَمِ الْأُمُورِ»<sup>۴</sup>.

در این تفسیر چند اشکال است:

اولاً در این تفسیر کلمه «ثم» برای بعدیت زمانی گرفته شده، و به همین جهت کلمه «عقاب» با کلمه «بغی» دو معنا پیدا کردند و کلمه عقاب با اینکه معنایش مطلق است هم جنایت را شامل است و هم غیر آن را، مختص به جنایت شده و چنین اختصاصی دلیل ندارد. و ثانیاً این مفسرین نصرت را به معنای نصرتی تکوینی (ظفر دادن) گرفته اند نه تشریمی (حق قانونی) و در حقیقت آیه را به معنای خیر دادن از نصرت خدا مظلوم را بر ظالم گرفته اند و حال آنکه چه بسیار ظالم ها را می بینیم که بعد از انتقام مظلوم از او، دوباره ظلم خود را از

(۱) منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۸۷.

(۲) و عفو کنید به تقوی نزدیک تر است سوره بقره، آیه ۲۳۷.

(۳) و کسی که عفو کند و آشتی نماید، اجرش به عهده خدا است. سوره شورا، آیه ۴۰.

(۴) و کسی که صبر کند و بیخشايد این از عزم امور است. سوره شورا، آیه ۴۳.

سرگرفته و خدا هم تکویناً یاریش نکرده است.

و ثالثاً قتال با مشرکین و جهاد در راه خدا به طور قطع از مصادیق این آیه است، و لازمه معنایی که برای آیه کردند این است که ترک جهاد با کفان و بخشودن آنان از جهاد اولی و بهتر باشد؛ و فساد این قول واضح است

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

«ابلاج» هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگری است، مانند حلول نور روز در جای ظلمت شب، گویی که نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در چیزی داخل ظلمت شب می شود، و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب گرفته بود می گیرد، همچنانکه ظلمت عصر مانند چیزی که در چیزی فرو رود، وارد در نور روز شده در آن وسعت می گیرد، تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

مشارالیه به کلمه «ذَلِكَ» بنابر آن معنایی که ما برای نصرت کردیم پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است و معنایش این است که: این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو نفر متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همانطور که همواره روز را بر شب، و شب را بر روز غلبه می دهد، و خدا شنوای گفته های ایشان و بینای اعمال ایشان است پس مظلوم را که حقتش از دست رفته می بیند و آه و ناله اش را می شنود و او را یاری می کند.

در معنای این آیه و جوه دیگری ذکر کرده اند که با سیاق آیه انطباق ندارد، و ما هم از ذکر آنها خودداری نمودیم.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَإِنَّمَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ

الْكَبِيرُ»

اشاره به کلمه «ذَلِكَ» باز به همان نصرت و یا هم به آن و هم به سببی که برای آن ذکر کرد می باشد.

دو حصری که در جمله «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» و جمله «وَإِنَّمَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» به کار رفته، یا به این معنا است که خدا حق است و باطل در او راه ندارد و خدایانی که برای خود گرفته اند باطل محض است و هیچ حقی در آنها نیست پس خدا قادر است بر اینکه در تکوین موجودات تصرف نموده به نفع بعضی و علیه بعضی به آنچه می خواهد حکم کند. و یا به این معنا است که خدای تعالی حق است، اما به حقیقت معنای کلمه و غیر خدا کسی اینطور حق نیست، مگر کسی و چیزی که او حقتش کرده باشد و خدایانی که به جای خدا می پرستند،

یعنی تنها بلکه هر چیزی که بدان دل می بندند و رکون می کنند باطل است و پس، چون مصداق غیر باطل تنها خدا است - دقت فرمایید - و اگر گفتیم باطل است لا غیر، بدان جهت است که خودش مستقلاً حقیقت ندارد.

و به هر تقدیر، معنای آیه این است که: این تصرف در تکوین و تشریح از خدای سبحان است و سببش این است که خدای تعالی خودش حق است و با مشیت اوست که هر موجود حقی دارای حقیقت می شود، و آله مشرکین و هر چیزی که ظالمین یاغی بدان رکون می کنند باطل است و قادر بر هیچ چیز نیست.

«وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» - «علو» خدای تعالی به گونه ای است که او علو دارد و هیچ چیز بر او علو ندارد. و کبرش طوری است که در برابر هیچ چیز کوچک نمی شود و ذلیل و خوار نمی گردد. و این علو و این کبر از فروعات حق بودن یعنی ثابت و زوال ناپذیر بودن او است.

«الَّذِينَ تَرَأَوْنَ أَنَّهُمْ يُزِيلُونَ السَّمَاءَ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»

در این آیه بر عموم قدرت خدای عزوجل که قبلاً گذشت استشهاد شده به مسأله فرو فرستادن آب از آسمان - و منظور از آسمان بالای سراسر است - و سرسبز نمودن زمین.

و جمله «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» بیان علت سبز کردن زمین با فرستادن باران است، پس نتیجه آن تعلیل و این استشهاد چنین می شود که گویی فرموده باشد: خدا آب را از آسمان می فرستد، تا چنین و چنان شود، چون خدا لطیف و خبیر است و خود به عموم قدرتش گواهی می دهد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

ظاهر این جمله می رساند که خبری بعد از خبر باشد برای کلمه «إِنَّ» پس در نتیجه تمهید تعلیل در آیه سابق خواهد بود. گویا فرموده: خدا لطیف و خبیر و مالک همه موجودات در آسمان و زمین است و در ملک خود هر طور بخواهد به لطف و جبروتش تصرف می کند، ممکن هم هست جمله ای غیر مربوط به سابق، و تعلیلی جداگانه و مستقل باشد.

و جمله «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» افاده می کند که هر چند تصرفات او همه جمیل و نافع و سزاوار حمد و ستایش است ولی در عین حال خود او هیچ احتیاجی به آن تصرفاتش ندارد. پس مفاد دو اسم «غنی» و «حمید» مجموعاً این است، که خدای تعالی جز آنچه که نافع است انجام نمی دهد، و لیکن آنچه انجام می دهد نفعش عاید خودش نمی شود بلکه عاید خلقش می گردد.

«الَّذِينَ تَرَأَوْنَ أَنَّهُمْ يُزِيلُونَ السَّمَاءَ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً...»

این آیه استشهاد دیگری بر عموم قدرت خدا است، و مقابله میان تسخیر آنچه در زمین



است و تسخیر کشتی‌ها در دریا تأیید می‌کند که مراد از زمین، خشکی، در مقابل دریا است و بنا بر اینکه جمله «وَيَمْشِكُ السَّمَاءُ...» پس از این دو جمله واقع شده، می‌رساند که حاصل مقصود این است که خدا آنچه در آسمان و آنچه در زمین، و آنچه در دریاها است مسخر برای شما کرده.

و مراد از آسمان همانطور که گفتیم جهت بالا، و موجودات بالا است پس خدا نمی‌گذارد که آن موجودات فرو ریزند، و به زمین بیفتند، مگر به اذن خودش که با اذن او احیاناً سنگهای آسمانی و صاعقه، و امثال آن به زمین می‌افتد. خداوند این آیه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرموده تا نعمت را تسمیم نموده، منت را بر مردم تمام کرده باشد.

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»

سباق ماضی در «أَحْيَاكُمْ» دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از آن، حیات دنیا است، و اهمیتی که معاد دارد اقتضاء می‌کند که مراد از جمله «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» حیات اخروی در روز قیامت باشد، نه حیات برزخی.

و این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده: «به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است».

### بحث روایتی

در جوامع الجامع در ذیل آیه «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا ... لَعَلِّمْ حَلِيمٌ» می‌گوید: روایت شده که اصحاب گفتند: یا رسول الله! ایشان که کشته شدند فهمیدیم خدا چه چیزی به آنان عطا فرمود حال که ما با توجهاد می‌کنیم آنطور که آنان کردند، و اگر شهید نشویم و به مرگ طبیعی از دنیا برویم نزد خدا چه اجری خواهیم داشت؟ در پاسخ آنان این دو آیه نازل شد<sup>۱</sup>.

و در مجمع البیان در تفسیر آیه «وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ...» می‌گوید: روایت شده که این آیه در باره قومی از مشرکین مکه نازل شد که جمعی از مسلمانان را دو شب از محرم مانده دیدند و با خود گفتند اصحاب محمد در این ماه قتال را حلال نمی‌دانند پس به آن دو حمله

(۱) جوامع الجامع: ص ۲۹۷.

کردند و آن دو سوگندشان دادند که در ماه حرام جنگ مکنید ولی نپذیرفتند و خداوند مسلمانان را برایشان پیروزی داد<sup>۱</sup>.

مؤلف: این روایت را الدر المنثور<sup>۲</sup> هم از ابن ابی حاتم از مقاتل نقل کرده ولی اثر ضعیف از سرتاپای آن هویدا است برای اینکه مشرکین نیز مانند مسلمانان قتال در ماه حرام را حرام می‌دانستند.

و در تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...»<sup>۳</sup> در جلد دوم این کتاب روایاتی در باره داستان عبدالله بن جحش و اصحاب او گذشت که ضعیف این روایت را بیشتر می‌کند.

(۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۳.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۹.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۱۷.

## قَوْلِكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸).

### ترجمه آیات

برای هر امتی طریقی برای قربان کردن مقرر کردیم که هر یک پیرو طریق خویش است در این کار با تو مجادله نکنند و توبه سوی پروردگارت دعوت همی کن که پیرو هدایتی خالی از انحراف هستی (۶۷).

اگر با تو مجادله کنند بگو: خدا به اعمالی که می کنید داناتر است (۶۸).

خدا روز قیامت درباره مطایبی که در آن اختلاف می کردید میان شما حکم می کند (۶۹).

مگر نمی دانی که خدا آنچه در آسمان و زمین هست می داند که این درنامه ای است و این برای خدا آسان است (۷۰).

غیر خدا چیزها می پرستند که خدا در مورد آن دلیلی نازل نکرده و چیزها که درباره آن علم ندارند، و مستگران یابوری ندارند (۷۱).

و چون آیه های روشن ما را برایشان بخوانند در چهره کسانی که کافران را انکار را توفی شناخت و نزدیک باشند که بروی کسانی که آیه های ما را برایشان خوانده اند دست بکشایند، بگو آیا از چیزی خبرتان دهم که بدتر از این است، و آن آتش است که خدا به کافران وعده داده و بد اسرافجامی است (۷۲).

ای مردم مثل زده شده گوش بدان دارید: آن کسانی که سوی خدا می خوانید هرگز مگسی خلق نکنند و گرچه در این باب همکاری کنند و اگر مگسی چیزی از آنها برآید نمی توانند از او باز بستانند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند (۷۳).

خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند که خدا توانا و نیرومند است (۷۴).

خدا از فرشتگان فرستادگان برمی گزیند و همچنین از مردم که خدا شنوا و دانا است (۷۵).

آنچه را در پیش دارند و آنچه را پشت سر نهاده اند می داند و همه کارها به خدا بازگشت دارد (۷۶).

شما که ایمان دارید رکوع کنید و به سجده بیفتید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید (۷۷).

و در راه خدا کارزار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید و در این دین برای شما دشواری نهاده آئین پدرتان ابراهیم است و او شما را از پیش وهم در این قرآن مسلمان نام داد تا این پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا تکیه کنید که اومولای شما است و چه خوب مولا و چه خوب یابوری است (۷۸).

### سوره حج، آیات ۶۷ - ۷۸

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَاغِتُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعَ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جَادَلْتَهُ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَخْتَكُم بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰) وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (۷۱) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِتَبَيُّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطَوْنَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مَن ذِكْرُكُمْ النَّارُ وَعَقْدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَسَّ الْمَصِيرُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَشْفِقُوهُ مِنْهُ ضَمَعَتِ الْقَالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) تَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَىٰ اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِن حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ

## بیان آیات

این آیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دستور می دهد به دعوت، و اینکه حقایق از دعوت خود و باطل شرک را بیان کند، آنگاه مؤمنین را دستور می دهد به فعل خیر که خلاصه شریعت است و مراد از آن این است که خدا را بندگی نموده، عمل خیر انجام دهند، و در آخر امر به جهاد در راه خدا می کند، و با همین دستور سوره را ختم می نماید.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لَّهُمْ فَلَا يُبَارِعُوكَ فِي الْأَعْمَارِ»

کلمه منسک مصدر میمی از «نسک» به معنای عبادت است، مؤید این مطلب جمله «لَهُمْ نَائِكُوهُ» است یعنی همان عبادت را انجام می دادند و اگر مصدر میمی نبود و اسم مکان می بود - همچنانکه بعضی احتمال داده اند - آن وقت برگشت ضمیر «هاء» به منسک معنای درستی نمی داد.

و مراد از «کل امة» امتهای گذشته است که هر یک پس از دیگری آمده تا منتهی به امت اسلام شده، نه امتهای مختلف زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قبیل امت عرب و عجم و روم، چون می دانیم که شریعت خدا همواره یکی بوده و نبوت هم جهانی بوده است. جمله «فَلَا يُبَارِعُوكَ فِي الْأَعْمَارِ» مشرکین و منکرین دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نهی می کند از اینکه در عبادتی که او آورده با او نزاع نکنند هر چند که آنها ایمان به دعوت او نداشته باشند و برای امر و نهی او احترامی قائل نباشند. خواهی گفت: با اینکه وقتی به امر و نهی او نمی گذارند، نهی ایشان در این آیه چه اثری دارد؟ می گوئیم: این در صورتی است که نهی همراه با دلیل نباشد، ولی در اینجا در صدر آیه دلیل ذکر شده.

و گویا کفار از اهل کتاب و یا مشرکین وقتی عبادات اسلامی را دیده اند و چون برای آنها نوظهور بوده - چون نظیر آنرا در شریعت های سابق، یعنی شریعت یهود ندیده بودند - لذا در مقام منازعه با آن جناب برآمده اند که این نوع عبادت را از کجا آورده ای ما اینطور عبادت در هیچ شریعتی ندیده ایم اگر این قسم عبادت از شرایع نبوت بود؛ و به عبارت دیگر اگر تو که آورنده این عبادتی پیغمبر بودی باید مردم خدا پرست که از امتهای انبیاء گذشته اند آن را می شناختند. و خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امتهای گذشته عبادتی داشته اند که آن قسم خدا را عبادت می کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی شده چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می کرد و بهتر از آن را می آورد، چون افکار امتهای بعدی ترقی یافته تر از

قبلی ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودند، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می شد، پس دیگر معنا ندارد که شما با پیغمبر (صلوات الله علیه) نزاع کنید که چرا طریقه عبادت شبیه به طریقه سابقین نیست.

و چون نهی ایشان از منازعه به معنای دلخوش داشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و نهی آن جناب از اعتنا کردن به اعتراضات آنها است، لذا جمله «وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ» توبه کار دعوت به سوی پروردگارت بردار» را بر آن جمله عطف نموده، گویا فرموده: ناراحت مشو و اعتنائی به منازعت آنان مکن، توبه آنچه مأمور شده ای - یعنی به دعوت به سوی پروردگارت - بردار.

آنگاه همین مطلب را با جمله «إِنَّكَ لَمَلِي هُدًى مُسْتَقِيمٌ» تعلیل کرد، و اگر هدایت را مستقیم خواند با اینکه مستقیم صفت راهی است که به هدایت منتهی می شود، از باب مجاز عقلی است.

«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»

سیاق آیه قبلی تأیید می کند که مراد از این جدال، مجادله و بگو مگوی در همان مسأله طرز عبادت باشد، بعد از آنکه آن حجت مذکور را در پاسخشان آورد، رسول گرامی خود را دستور می دهد که (اگر زیر بار نرفتند) به حکم خدا ارجاعشان ده. حکم، حکم خدا است، و تو خودت را با ایشان یکی مکن.

بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته اند: مراد از جمله «إِنْ جَادَلُوكَ» مطلق جدال در امر دین است بعضی<sup>۲</sup> دیگر گفته اند: مراد جدال در امر ذبیحه است، ولی سیاق سابق با این احتمال نمی سازد.

جمله «فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» زمینه چینی است برای اینکه ایشان را به حکم خدا ارجاع دهد و معنایش این است که: خدا داناتر است به آنچه می کنید، و میان شما حکم می کند حکم کسی که حقیقت حال را کاملاً می داند، چیزی که هست این حکم را روز قیامت می کند و درازای مخالفتتان با حق و اهل حق به حسابتان می رسد. کلمه «اختلاف» و «تخالف» هر دو به یک معنا است، همچنانکه «استیاق» و «تساق» به یک معنا است.

«أَلَمْ تَقُلْ أَنَّ اللَّهَ يَهْتَمُّ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»

این آیه تعلیل علم خدا است به آنچه می کنند، و معنایش این است: آنچه کفار می کنند

بعضی از حوادث است که در زمین و آسمان جریان می‌یابد، و خدا تمامی حوادث و موجودات زمین و آسمان را می‌داند پس او به کرده‌های شما کفار نیز آگاه است.

جمله «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» مطالب قبلی را تأکید می‌کند، و می‌فرماید: آنچه را خدا می‌داند همه در کتابی ثبت است، نه نسخه‌اش گم می‌شود، نه او فراموش می‌کند و نه دچار اشتباه می‌گردد. پس کرده‌های ایشان همانطور که بوده تا روزی که خدا حکم کند محفوظ می‌ماند. و جمله «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» معنایش این است که ثبت و نگهداری آنچه می‌داند در کتابی محفوظ برای او آسان است.

«وَيَتَّبِعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ...»

حرف «باء» در «به» به معنای «مع» است و کلمه «سلطان» به معنای برهان و حجت است. و معنای آیه این است که: مشرکین به جای خدا چیزی - همان بتی که شریک خدا می‌گیرند - را می‌پرستند که خداوند هیچ حجت و دلیلی نازل نکرده که آنها بدان متمسک شوند و مشرکین به چنین حجتی علم ندارند.

بعضی<sup>۱</sup> از مفسرین گفته‌اند: اگر جمله «و مشرکین به چنین حجتی علم ندارند» را اضافه کرد برای این است که آدمی بسیاری از چیزها را می‌داند و به آن علم دارد، با اینکه هیچ حجتی بر آن ندارد مانند ضروریات بدیهی.

و چه بسا نزول سلطان را به دلیل نقلی تفسیر کرده‌اند. و مراد از «علم» را دلیل عقلی گرفته، آیه را چنین معنا کرده‌اند: مشرکین به جای خدا چیزهایی می‌پرستند که نه دلیل نقلی بر آن دارند و نه دلیل عقلی. ولی این تفسیر خودش تفسیری است بی دلیل، و «تنزیل سلطان» همانطور که شامل دلیل نقلی، یعنی وحی نبوت می‌شود، شامل ادله عقلی هم هست، چون ادله عقلی را نیز خدا بر دلها نازل کرده.

در خصوص جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» بعضی از مفسرین گفته‌اند: تهدید مشرکین است و مراد این است که مشرکین یآوری ندارند که ایشان را از عذاب محافظت نماید.

ولی به طوری که از سیاق بر می‌آید ظاهراً جمله مذکور در مقام احتجاج بر این است که مشرکین برهان و علمی به خدایی شرکانشان ندارند، به این بیان که اگر چنین حجتی و علمی می‌داشتند، آن برهان یاور ایشان می‌شد، چون برهان یاور صاحب برهان است، و علم یاور عالم است، لیکن مشرکین ظالمند و برای ظالمان یآوری نیست. پس به همین دلیل برهان و علمی هم

ندارند و این از لطیف‌ترین احتجاجات قرآنی است.

«وَ إِذَا تَلَّوْا عَلَیْهِمْ آيَاتُنَا يَتَّبِعُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَتَسَاءَلُونَ...»

کلمه «منکر» مصدر میمی به معنای انکار است و مراد از «شناختن انکار در روی کفار» شناختن اثر انکار و کراهت است. و کلمه «یسطون» از «سطوت» است که - بنا به آنچه در مجمع البیان آمده - به معنای اظهار حالتی خشمگین و وحشت آور است. می‌گویند: «سطا علیه، یسطو، سطوة وسطاوة» یعنی خشم گرفت بر او و «والانسان مسطو علیه» یعنی انسان مورد خشم قرار گرفت. و کلمه «سطوت» و «بطش» هر دو به یک معنا است<sup>۱</sup>.

و معنای آیه این است که: چون آیات مرا برایشان تلاوت کنی، در حالی که آیات ما واضح الدلالة است در عین حال آثار انکار را در چهره‌های کفار مشاهده می‌کنی، آنقدر که گویی از شدت خشم نزدیک است بر خوانندگان قرآن بشورند.

جمله «قُلْ أَفَأَبْئُتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ ذِكْرِكُمْ» تفریح بر انکار مشرکین و احترازشان از شنیدن قرآن است، یعنی به آنان بگو: پس می‌خواهید خبر دهم شما را به چیزی که از شنیدن قرآن برایتان ناگوارتر است، اگر می‌خواهید بگویند شما را از آن خبر دهم که مواظب خود باشید و از آن بپرهیزید اگر اهل پرهیز هستید.

و جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بَسَّ الْمُصِیْرُ» بیان همان بدتر است، یعنی آنکه گفتیم برایتان ناگوارتر است. و جمله «وَعَدَّهَا اللَّهُ...» بیان شز بودن آن است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ هُبْطْ هَتَلًا فَاسْتَمِعُوا لَهُ»

کلمه «هتل» به معنای وصفی است که چیزی را در آن حالی که هست مجسم کند، چه اینکه آن وصف واقعبیت خارجی داشته باشد، و چه اینکه صرف فرض و خیال باشد، مانند مثلثاتی که در قالب گفتگوی حیوانات یا جمادات با یکدیگر می‌آورند. و ضرب مثل، به معنای این است که مثل در اختیار طرف بگذاری، و گویی پیش روی او نصب کنی تا در آن تفکر و مطالعه کند مانند زدن خیمه که معنایش نصب آن است برای سکونت.

و این مثلی که آیه مورد بحث از آن خبر می‌دهد، قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ» و معنایش این است که اگر فرض شود که خدایان ایشان بخواهند یک مگس - که

ضعیف‌ترین حیوانات است - بیافرینند، به هیچ وجه قادر بر آن نیستند، حتی اگر یک پشه چیزی از ایشان را بردارد نمی‌توانند از او بگیرند.

این وصف حال خدایان دروغین ایشان را در قدرت بر ایجاد و تدبیر امون مثل می‌کند که نه قادر بر خلق مگس هستند و نه قادر بر آسان‌تر از آن، که عبارت است از پس گرفتن چیزی که مگس از ایشان ربوده و ضرری که به ایشان رسانده است، حال چنین خدایانی چگونه مستحق عبادت و دعا می‌شوند؟

### «ضُمَّتِ الظَّالِبُ وَالْمُظْلُوبُ»

مقتضای مقام این است که مراد از «طالب» آله باشد که بت پرستان آنها را می‌خوانند، چون فرض این است که مگس چیزی از آله ربوده باشد و آله قادر بر پس گرفتن آن نباشند. و نیز طالب خلقت پشه‌ای باشد و آله توانایی چنین کاری را نداشته باشند و نیز «مطلوب» مگس باشد که مطلوب آله است یا برای خلق کردن، و یا پس گرفتن چیزی که ربوده.

این جمله نهایت درجه ضعف بتها را می‌رساند، چون در این جمله ضعف بتها به حدی که از ضعیف‌ترین حیوانات در نظر مردم ضعیف‌تر باشد اثبات گردیده.

### «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»

«قدر» هر چیزی، اندازه تعیین مقدار آن است و به طور کنایه در مقام و منزلتی که اشیاء بر حسب اوصاف و خصوصیات دارند استعمال می‌شود. می‌گویند: «قدر الشیء حق قدره» یعنی فلان چیز را آنطور که درخور آن بود و سزاوارش بود معرفی نمود.

«وقدر خدا حق قدر» این است که ملتزم شود به آنچه که صفات علیای او اقتضاء دارد، و با او آن طور که مستحق است معامله کند به اینکه او را رب خود بگیرد و بس، و غیر او را ربوبیت ندهد و او را به تنهایی بپرستد، به طوری که هیچ سهمی از عبودیت به غیر او ندهد. ولی مشرکین، خدا را این چنین نشناختند چون اصلاً او را نپرستیدند و او را رب خود نگرفتند بلکه اصنام را ارباب گرفته و پرستیدند، با اینکه اقرار دارند که بتها قادر به خلقت یک مگس نیستند و حتی ممکن است یک مگس آنها را ذلیل کند و این نهایت درجه ضعف و ذلت است و خدای سبحان قوی عزیزی است که تمامی خلائق و تدبیر همه عالم به او منتهی می‌شود.

پس اینکه فرمود: «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» اشاره است به اینکه مشرکین ملتزم به ربوبیت خدای تعالی نیستند، و از پرستش او اعراض دارند، و از این رو است که اصنام را آله و ارباب خود گرفته‌اند، و از ترس و طمع آنها را می‌پرستند و هیچ ترس و طمعی از خدا ندارند. و جمله «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» تملیل نفی سابق است و اگر قوت و عزت را مطلق آورده

برای این است که بفهماند او نیرویی است که هرگز دچار ضعفی نمی‌شود، و عزیزی است که هرگز ذلت به درگاه او راه ندارد همچنانکه خودش فرموده: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»<sup>۱</sup> و نیز فرمود: «فَأَنَّ الْمِيزَةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»<sup>۲</sup> و اگر دو اسم مذکور را مختص به ذکر کرد و به جای آن دو اسم دیگری را ذکر نکرد بدین مناسبت است که در مقابل ضعف و ذلت بتها که در مثل خاطر نشان شده بود فرار بگیرند.

پس مشرکین در باره پروردگار خود سهل انگاری کردند که میان خدای تعالی - که نیرویی است که هر چیزی بخواهد خلق می‌کند و عزیزی است که هیچ چیز بر او غالب نگشته ذلیل هیچ کس نمی‌شود - و میان بتها و آله - که از خلقت پشه یا پس گرفتن چیزی از آنها عاجزند - برابری انداختند و به این هم قناعت نکردند بلکه خدا را از بتها هم کمتر گرفته آنها را ارباب گرفتند و خدا را رب ندانستند.

### «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

کلمه «اصطفاه» به معنای گرفتن خالص هر چیزی است. راغب گفته: «اصطفاه» گرفتن صافی و خالص هر چیزی است همچنانکه «اختیار» به معنای گرفتن خیر هر چیزی است و «اجتباء» به معنای گرفتن جایزه هر چیزی است.<sup>۳</sup>

پس «اصطفاه خدا از ملائکه و از مردم رسولانی» به معنای انتخاب و اختیار رسولانی از میان آنان است، که آن رسول صافی و خالص و صالح برای رسالت باشد.

این آیه و آیه بعدش دو حقیقت را بیان می‌کنند: یکی اینکه مسأله قرار دادن رسولان برای بشر بر خدا واجب است، و یکی هم اینکه واجب است که این رسولان معصوم باشند. و این مطلب آیه شریفه را به آیه قبل، که آن نیز از مسأله رسالت بحث می‌کرد و می‌فرمود: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا نَبِيًّا لَهُمْ تَاوِيلًا» تا اندازه‌ای متصل و مربوط می‌سازد.

پس همانطور که اشاره شد این آیه از دو مطلب خبر می‌دهد: یکی اینکه خدا را پیامبرانی است از جنس بشر و رسولانی است از ملک. دوم اینکه این رسالت بدون قید و شرط نیست که هر جور شد بشود و هر کس رسول شد بشود بلکه در تحت نظام اصطفاه قرار دارد، و آن کسی را انتخاب می‌کند که صالح برای این کار باشد.

(۱) سوره بقره، آیه ۱۶۵.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۳۹.

(۳) مفردات راغب، ماده «صغو».

و جمله «إِنَّ اللَّهَ تَمَّعُ بِصِيرٍ» اصل ارمال رسول را تعلیل می کند که اصلاً چرا باید رسولانی مبعوث شوند، و بیانش این است که: نوع بشر به طور فطری محتاج به این هستند که خدا به سوی سعادتشان و کمالشان هدایت فرماید، همان کمالی که برای آن خلق شده اند همانطور که سایر انواع موجودات را هدایت کرده. پس مسأله احتیاج به هدایت حاجتی است عمومی و ظهور حاجت در آنها است. به عبارتی دیگر اظهار حاجت از ایشان همان سؤال و درخواست رفع حاجت است و خدای سبحان شنوای سؤال فطری (و زبان حال) ایشان و بصیر و بینای به احتیاج فطری ایشان به هدایت است. پس مقتضای سمیع و بصیر بودن او این است که رسولی بفرستد تا ایشان را به سوی سعادت و کمالشان هدایت کند، چون همه مردم شایستگی اتصال به عالم قدس را ندارند؛ زیرا اگر یکی از ایشان پاک است دهها ناپاکند و اگر یکی صالح باشد صدها طالع در آنها است پس باید یکی را خودش برگزیند. و رسول دو نوع است یکی از جنس فرشته که وحی را از ناحیه خدا گرفته به رسول بشری می رساند. قسم دوم رسول انسانی است که وحی را از رسول فرشته ای گرفته به انسانها می رساند. و کوتاه سخن، اینکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَمَّعُ بِصِيرٍ» متضمن حجت و برهانی است بر اصل لزوم ارمال رسولان و اما حجت بر لزوم عصمت و اصطفاء رسل، آن مضمون جمله «تَمَّعُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» است.

«تَمَّعُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ»

از ظاهر سیاق برمی آید که ضمیر جمع در هر دو کلمه «أَيْدِيهِمْ» و «خَلْفَهُمْ» به رسولان از ملک و انس برگردد و آباتی دیگر هست که شهادت می دهد بر اینکه چنین تعبیری در باره رسولان شده یکی آیه سوره مریم است که از ملائکه وحی حکایت می کند که گفته اند: «وَمَا نَنْتَرُكَ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا»<sup>۱</sup> و یکی دیگر آیه «فَلَا يَنْظُرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُنْذِرَ مَنْ قَدْ آتَلُوا رِيسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»<sup>۲</sup> است و این آیه به طوری که ملاحظه می فرمایید به بانگ بلند می فهماند که منظور از اینکه فرمود: «عالم به ما بین ایدی و ما خلف ایشان است» دلالت بر این نکته است که خدای تعالی مراتب روش انبیای خویش است که مبادا دچار اختلالی گردد نه فی نفسه دچار فراموشی یا تغییر و یا به وسیله کیدهای شیطانی و تسویلات او دستخوش فساد شود و نه میان

(۱) ما نازل نمی شویم مگر به امر پروردگار تو که هر چه بعد از ما و قبل از ما است از آن او است. سوره

مریم، آیه ۶۴.

(۲) سوره جن، آیات ۲۶-۲۸.

وحی و مردم اختلالی رخ دهد. همه اینها بدین جهت است که حاملین وحی از رسولان در برابر چشم و علم او هستند. می دانند آنچه پیش روی آنها است و آنچه خلف آنها است و آنان همه درگذر کمین گاه خدا قرار دارند.

از همین جا روشن می شود که مراد از «ما بین ایدیهم»، ما بین ایشان و بین آن کسی که وحی را به او می دهند می باشد. پس «ما بین ایدی رسول ملکی» ما بین او و بین رسول انسانی است که وحی به او می دهد و «ما بین ایدی رسول انسانی» عبارت است از ما بین او و بین مردم که رسول<sup>۱</sup> انسانی وحی را به ایشان می رساند. و مراد از «ما خلف ملائکه» ما بین ملائکه و بین خدا است که همه آنان از جانب خدا به سوی مردم روان هستند. پس وحی از روزی که از مساحت عظمت و کبریایی حق صادر می شود درمانی محکم است تا روزی که به مردم برسد و لازمه آن این است که پیغمبران نیز مانند ملائکه معصوم باشند، معصوم در گرفتن وحی و معصوم در حفظ آن و معصوم در ابلاغ آن به مردم.

در جمله «وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ» در مقام تعلیل علم خدا به ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان است و معنایش این است که چگونه ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان بر خدا پوشیده می ماند؟ و حال آنکه بازگشت همه امور به سوی او است. چون این بازگشت بازگشت زمانی نیست تا کسی بگوید خداوند قبل از بازگشت امور به آنها علمی ندارد بلکه بازگشت ذاتی است چون همه مملوک خدا هستند و از وجود خدا مستقل نیستند در نتیجه پس برای خدا در خفا نخواهند بود. دقت فرمایید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

امر به رکوع و سجود در این آیه امر به نماز است و مقتضای اینکه رکوع و سجود را در مقابل عبادت قرار داده این است که مراد از جمله «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» امر به سایر عبادات تشریح شده در دین به غیر نماز باشد مانند حج و روزه. باقی می ماند جمله آخری که فرمود: «وَافْعَلُوا الْخَيْرَ» که مراد از آن سایر احکام و قوانین تشریح شده در دین خواهد بود؛ چون در عمل کردن به آن قوانین خیر جامعه و سعادت افراد و حیات ایشان است. همچنانکه فرموده: «إِشْتَجِبُوا إِلَيَّ وَالرُّسُولَ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>۱</sup> و در آیه شریفه به طور اجمال امر فرموده به انجام شرایع اسلامی از عبادات و غیر آن.

(۱) اجابت کنید خدا و رسول را وقتی شما را می خوانند به چیزی که شما را زنده کند. سوره انفال، آیه ۲.

## «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...»

کلمه «جهاد» به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیشتر بر مدافعه به جنگ اطلاق می شود ولیکن گاهی به طور مجاز توسعه داده می شود به طوری که شامل دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند می شود. مانند شیطان که آدمی را گمراه می سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدبها امر می کند و امثال اینها. در نتیجه جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه هایش و مخالفت با نفس در خواسته هایش می شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این قسم جهاد را «جهاد اکبر» نامید و ظاهراً مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را شامل شود مخصوصاً وقتی می بینیم که آن را مقید به قید (در راه خدا) کرده به خوبی این عمومیت را می فهمیم چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود پس جهاد اعم است. باز مؤید این احتمال آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۱</sup> است و بنابراین آن معنای اعم باشد معنای اینکه فرمود: جهاد کنید حق جهاد این می شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد یعنی فقط جهاد باشد (نه هم جهاد و هم تجارت یا سیاحت یا غیر آن) و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت نداشته باشد؛ نظیر آن آیه که می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»<sup>۲</sup> که حق تقوی آن است که فقط پرهیز از خدا باشد نه چیزهای دیگر.

«لَهُوَ اجْتِبَاءُكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» - متنی است از خدا بر مؤمنین به اینکه اگر به خود واگذار می شدند هرگز از طرف خودشان به سعادت دین نائل نمی شدند، چیزی که هست خدا بر آنان منت نهاد و ایشان را برای دین حق از میان خلائق انتخاب نمود و جمع کرد و هر حرج و دشواری را از سر راه دینداری ایشان برداشت چه حرج در خود احکام دین و چه حرجهای عارضی و اتفاقی. پس از این آیه فهمیده می شود که شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان و شریعت پدرشان ابراهیم حنیف است که برای پروردگار خود تسلیم بود.

و اگر ابراهیم را پدر مسلمین خوانده بدین جهت است که او اولین کسی است که برای خدا اسلام آورد، همچنانکه قرآن فرموده: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup> و نیز

(۱) هر که در راه ما جهاد کند ما ایشان را به راه های خود هدایت می کنیم. سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

(۳) چون پروردگارش به او گفت اسلام بیاور گفت اسلام آوردم برای پروردگار عالمیان. سوره بقره،

از آن جناب حکایت کرده که گفت: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» که از ترکیب این دو آیه به دست می آید: تمامی مسلمانان دنیا از هر جا که باشند فرزندان ابراهیم و از اویند.

و نیز در دعایش گفت: «وَأَجِبْنِي وَبَنِي أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»<sup>۱</sup> که مقصودش «از فرزندانم» مسلمانان است، چون به طور قطع می دانیم که او برای مشرکینی که از صلب او هستند دعا نمی کند، و نیز خدای تعالی فرموده: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ إِبْنَتَيْنِ أَخْتَاهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup>.

«هُوَ سَتَاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» - این منت دومی است که خدای تعالی بر مؤمنین می گذارد. و ضمیر «هو» به خدای تعالی بر می گردد. و کلمه «مِنْ قَبْلُ» به معنای قبل از نزول قرآن است و کلمه «وَ فِي هَذَا» به معنای در این کتاب است. و از اینکه ایشان را مسلمان نامیده معلوم می شود که خدا اسلام آنان را قبول فرموده.

## «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ»

مراد از این شهادت گواهی بر اعمال است که بحث مفصل آن، در تفسیر آیه ۱۴۳ از سوره بقره و جاهای دیگر گذشت، و این آیه مطالب گذشته، یعنی داستان اجتناب، و مسأله نفی حرج و وجه تسمیه مسلمین به مسلمین را تملیل می کند.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِبُوا بِاللَّهِ» - این جمله تفریع بر همه مطالب قبل است که خدا با آنها بر مسلمین منت نهاد؛ یعنی: پس بنابراین واجب است بر شما که نماز به پا دارید، و زکات بپردازید. - که این دو اشاره است به واجبات عبادی و مالی. - و در همه احوال متمسک به خدا شوید یعنی به آنچه امر می کند مؤتمراً شده، از آنچه نهی می کند منتهی گردید، و در هیچ حالی از او قطع رابطه نکنید، چون اومولی و سرپرست شما است شایسته نیست که بنده از مولای خود پیروز و آدمی را نمی رسد که با اینکه از هر جهت ضعیف است از یاور خود قطع کند. البته این دو معنا به خاطر این است که کلمه مولی دو معنا دارد یکی سرپرست و آقا و دیگری یاور.

پس جمله «هُوَ مَوْلَى كُمْ» در مقام تملیل حکم قبلی است و جمله «فَتَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»

(۱) و هر که پیرویم کند از من است. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

(۲) مرا و فرزندانم را از اینکه بت پرستیم دور بدار. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

(۳) نزدیک تر از هر کس به ابراهیم کسانی هستند که پیرویش کردند، و این پیشمیر است، و کسانی که به این پیشمیر ایمان آوردند. سوره آل عمران، آیه ۶۸.

التَّصْهِير» مدح خدای تعالی و هم دلخوش ساختن نفوس مؤمنین و تقویت دلهای آنان است، به اینکه مولی و یاور ایشان آن خدایی است که غیر او نه مولایی هست و نه یآوری.

این را هم باید دانست که آن معنایی که ما برای «اجتباء» و همچنین برای «اسلام» و سایر کلمات آیه کردیم معنایی است که بیشتر مفسرین برای آیه کرده‌اند و مبنای ایشان خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است که در صدر کلام قرار دارد و بیان استدلالشان این است که: این خطاب شامل همه مؤمنین و همه امت می‌شود. و نتیجه گرفته‌اند که پس خدای تعالی، اسلام همه مسلمانان آن روز را قبول کرده.

ولی ما مکرر خاطر نشان کرده‌ایم که حقیقت معنای اجتباء این است که خدا، بنده خود را مخلص - به فتح لام - کند و او را مخصوص خود سازد به طوری که غیر خدا در او بهره‌ای نداشته باشد و این صفت صفت همه مسلمانان آن روز و تمامی افراد امت نیست و هم چنین کلمه اسلام و اعتصام، معنایش آنطور نیست که همه مسلمین را شامل شود و به طور قطع، معنای حقیقی این کلمات مورد نظر است.

و بنابراین، نسبت اجتباء و اسلام و شهادت به همه امت دادن، مجاز و توسع و از این باب است که در میان امت افرادی که دارای این صفات باشند وجود دارد و در قرآن از این گونه تمایز مجازی بسیار است همچنانکه همه بنی اسرائیل را پادشاه خوانده، فرموده: «وَجَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا»<sup>۱</sup> و همه ایشان را بر عالمیان برتری داده است فرموده: «وَوَضَعْنَاكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>.

### بحث روایتی

از کتاب جوامع الجامع نقل شده که در تفسیر آیه «فَلَا يُؤْتِي عَمَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ» گفته: روایت شده که بدیل بن ورقاء و غیره که از کفار خزاعه بودند به مسلمانان گفتند شما چرا آنچه خودتان می‌کشید می‌خورید؟ و آنچه را که خدا می‌کشد - یعنی مردار - را نمی‌خورید؟<sup>۳</sup>.

مؤلف: سباق آیه با این حدیث سازگار نیست.

و در کافی به سند خود از عبدالرحمان انماط<sup>۱</sup> فروش از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: فریش را رسم چنین بود که مشک و عنبر به بت‌های پیرامون کعبه می‌مالیدند، و بت «یغوث» برابر در خانه و بت «یعوق» طرف دست راست کعبه و بت «نسر» طرف دست چپ آن قرار داشت و چون داخل حرم می‌شدند برای یغوث سجده می‌کردند و بدون اینکه سر بلند کرده و منحنی شوند، در همان سجده به طرف یعوق می‌چرخیدند، و سپس به طرف دست چپ آن به سوی نسر بر می‌گشتند، آنگاه اینطور تلبیه می‌گفتند: «لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَ مَا تَمَلِكُ = یعنی لیتک ای خدا؛ لیتک ای خدا؛ توشریکی نداری، مگر آن شریکی که هم خودشان و هم مایلکششان ملک تو است» خدا برای اینکه به آنان بفهماند بت‌ها مالک چیزی نیستند، مگس سبزرنگ که دارای چهار بال بود فرستاد، و تمامی آن مشک و عنبر را که بر بت‌ها بود بخورد و این آیه را بدین مناسبت نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَمَا شَقِيحُوا لَهُ...»<sup>۱</sup>.

و در همان کتاب به سند خود از برید عجلی روایت کرده که گفت: به امام ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم معنای آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَاشْجُرُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَاقْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» چیست؟ فرمود: منظور این آیه ما هستیم، اجتباء شده نیز ماییم، ماییم که خدای تعالی در دین برای ما حرجی قرار ندهد، پس «حرج» مضیق‌های است شدیدتر از آنچه کلمه «ضیق» افاده می‌کند.

در جمله «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» نیز منظور فقط ماییم، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» خدای عزوجل ما را مسلمان نامیده «مِنْ قَبْلُ» در کتابهای آسمانی گذشته، «وَفِي هَذَا» و در قرآن مسلمان خوانده، «لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» رسول را گواه ما کرد. به آنچه که از ناحیه خدای تبارک و تعالی به ما رسانید، و ما را گواه مردم قرار داد تا روز قیامت (به آنچه ما به ایشان رساندیم). پس هر کس روز قیامت را قبول دارد ما او را تصدیق می‌کنیم، و هر که منکر قیامت است ما منکر او خواهیم بود.<sup>۲</sup>

مؤلف: روایات از طرق شیعه از امامان اهل بیت (علیهم السلام) در این معنا بسیار رسیده، و در ذیل آیه بیانی گذشت که معنای این گونه روایات را روشن می‌کند.

(۱) انماط = جمع نمط، نوعی فرش

(۲) نروع کافی، ج ۱، ص ۵۴۲.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

(۱) سورة مائده، آیه ۲۰.

(۲) سورة بقره، آیه ۱۶۶.

(۳) جوامع الجامع، ص ۲۹۸.



و در الدر المنثور است که ابن جریر، و ابن مردویه و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از عایشه روایت کرده‌اند که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» پرسید. حضرت فرمود: مقصود از حرج، ضیق است.<sup>۱</sup>

و در تهذیب به سند خود از عبدالاعلی مولای آل سام روایت کرده که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: پایم لغزید، و ناخن آن افتاد من انگشتم را با پارچه‌ای پیچیدم در اینحال چگونه وضوء بگیرم؟ فرمود: این مسأله و نظایرش از کتاب خدای عزوجل فهمیده می‌شود، چون خدای تعالی فرموده: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و به حکم این آیه چون مسح بر بشه انگشت حرج است، تو باید بر همان پارچه مسح کنی.<sup>۲</sup>

مؤلف: در معنای این روایت روایات دیگری است که با آیه شریفه به رفع حکم حرجی استشهاد شده، و تمسک به آیه در این حکم، خود دلیل روشنی است بر اینکه آنچه ما در معنای آیه بیان کردیم صحیح بوده.

و در الدر المنثور است که ابن ابی شیبہ - در کتاب مصنف - و اسحاق بن راهویه، در کتاب مسند خود، از مکحول روایت کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند برای خود دو نام نهاده که همان دو نام را هم به امت من نهاده است، یکی سَلامٌ که امت مرا نیز مسلم خوانده و دیگری مؤمن که گروندگان به دین را نیز مؤمنین نامیده است.<sup>۳</sup>

پایان

(۱) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۷۱.

(۲) تهذیب، ج ۱، ص ۳۶۳.

(۳) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۷۳.